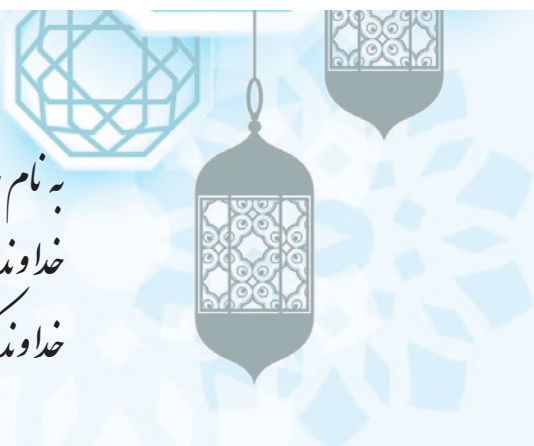


کز این برتر اندیشه برگنجد  
خداوند روزی ده رهنمای  
فروزنده ماه و ناهید و مهر

به نام خداوند جان و خرد  
خداوند نام و خداوند جای  
خداوند کیوان و کردان سپهر





تاریخ مصور  
بیمارستان بهرامی

نخستین بیمارستان کودکان در ایران

گردآوری و نگارش: مریم سپهوند

با نظارت: دکتر الهام شاهقلی

ویراستار: ذلیخا بیرانوند



سرشناسه : سپهوند، مریم، ۱۳۶۷-  
عنوان و نام پدیدآور : تاریخ مصور بیمارستان بهرامی؛ نخستین بیمارستان کودکان در ایران/ گردآوری و نگارش مریم سپهوند؛ با نظارت الهام شاهقلی؛ ویراستار زلیخا بیرانوند.  
مشخصات نشر : تهران : رویان پژوه، ۱۴۰۲.  
مشخصات ظاهری : ۲۵۹ ص. : مصور، نمونه، عکس.  
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۳۲۰-۲۴۶-۹  
وضعیت فهرست نویسی : فیپا  
موضوع : بیمارستان کودکان بهرامی (تهران)  
موضوع : بیمارستان‌ها - ایران - تهران - تاریخ  
Hospitals -- Iran -- Tehran -- History  
پزشکان - ایران - تهران - مصاحبه‌ها  
Physicians -- Iran -- Tehran -- Interviews  
شناسه افزوده : شاهقلی، الهام، ۱۳۳۹ -  
شناسه افزوده : بیرانوند، زلیخا، ۱۳۵۴-، ویراستار  
رده بندی کنگره : RA۹۹۰  
رده بندی دیویی : ۳۶۲/۱۱۰۹۵۵۱۲۲  
شماره کتابشناسی ملی : ۹۳۳۷۵۸۰



## تاریخ مصور بیمارستان بهرامی نخستین بیمارستان کودکان در ایران

گردآوری و نگارش: مریم سپهوند | با نظارت: دکتر الهام شاهقلی | ویراستار: زلیخا بیرانوند

ناشر: رویان پژوه  
نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲  
صفحه آرا: آتلیه رویان پژوه  
چاپ و صحافی: نور  
قطع و تعداد صفحات: وزیری - ۲۶۰  
شمارگان: ۲۰۰ نسخه  
بهه ۷۲۰۰۰۰ تومان



شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۳۲۰-۲۴۶-۹

کلیه حقوق مادی و معنوی اثر متعلق به ناشر و مولف است و هر گونه تکثیر، بازنویسی، خلاصه برداری و یا برداشت به هر نحوی بدون اجازه کتبی از ناشر و مولف مجاز نبوده و منجر به پیگرد قانونی می‌باشد.

دفتر نشر و نمایشگاه دائمی: تهران، خیابان انقلاب، بین ۱۲ فروردین و منبری جاوید (روبروی دبیرخانه دانشگاه تهران)  
تلفن: ۶۶۴۸۶۳۷۳ - ۶۶۹۷۰۷۴۰  
ساختمان کتاب‌های جیبی، طبقه سوم

خرید آنلاین [www.RPpub.ir](http://www.RPpub.ir)





---

تقدیم به فرسنگ زیبای وقف و واقفان

و

تقدیم به خاندان کرامتدر بهرامی  
که منشا خیر و برکت برای مہین عزیزمان ایران بوده اند

---



## فصل اول | از تفرش تا تهران..... ۱۹

۲۱	..... خاندان بهرامی
۲۳	..... وکلای موقوفات خاندان بهرامی از ابتدا تاکنون
۲۳	..... آرامگاه خاندان بهرامی
۲۴	..... موقوفات خاندان بهرامی
۲۴	..... بیمارستان کودکان بهرامی در تهران
۲۶	..... مدرسه اسماعیل بهرامی در ترخوران تفرش
۲۸	..... مدرسه عیسی بهرامی، در محله امیریه تهران
۳۰	..... عمارت سرهنگ یوسف بهرامی در خیابان نوفل لوشاتو تهران
۳۲	..... خانه اقدس الملوک مصطفوی رجالی در تهران
۳۳	..... سایر موقوفات خاندان بهرامی
۳۴	..... معرفی افراد شاخص خاندان بهرامی
۳۴	..... میرزا احمدخان بهرامی
۳۵	..... میرزا ابوالحسن خان بهرامی
۳۶	..... ابوالقاسم بهرامی
۳۷	..... مهدی بهرامی
۳۸	..... علیرضا بهرامی
۳۹	..... تقی بهرامی
۴۰	..... فرج اله بهرامی
۴۱	..... حسین بهرامی
۴۲	..... فضل الله بهرامی
۴۳	..... عبداللّه بهرامی
۴۴	..... شاپور (بهرام) بهرامی
۴۵	..... احمدعلی بهرامی
۴۶	..... صادق بهرامی

## فصل دوم | نخستین بیمارستان کودکان در ایران..... ۴۷

۵۱	..... نخستین بخش و درمانگاه بیماری‌های کودکان
۵۳	..... وقف بیمارستان بهرامی در سال ۱۳۳۵ خورشیدی
۵۹	..... تاریخچه بیمارستان بهرامی به استناد تابلوی ۴۸ ساله
	..... تاریخچه بیمارستان بهرامی به نقل از کتاب «تاریخ جراحی کودکان ایران و جهان» نوشته دکتر هوشنگ پورنگ
۶۲	.....

**فصل سوم | رؤسا و مدیران بیمارستان از آغاز تا کنون** ..... ۶۷

دکتر صادق مختارزاده نخستین رئیس بیمارستان بهرامی ..... ۶۸

پروفسور مسعود عزیزی، دومین رئیس بیمارستان بهرامی ..... ۷۳

رؤسای بیمارستان بهرامی از آغاز تا کنون ..... ۷۶

مدیران بیمارستان بهرامی از آغاز تا کنون ..... ۷۷

مدیران پرستاری بیمارستان از آغاز تا کنون ..... ۷۹

**فصل چهارم | بنیان‌گذاری رشته جراحی کودکان در بیمارستان بهرامی برای نخستین**

بار در کشور ..... ۸۱

بیمارستان امیرکبیر ..... ۸۷

**فصل پنجم | دکتر جلال الدین شریفی و اختراع سرمی که به کتاب نلسون راه یافت** ..... ۸۹

سرم خوراکی درمان اسهال ..... ۹۱

**فصل ششم | حمله موشکی رژیم بعث عراق به بیمارستان بهرامی** ..... ۹۹

مصاحبه با محمدرضا تحیری مدیر بیمارستان در زمان موشک باران ..... ۱۰۲

فیلم‌های مستند ساخته شده درباره موشک باران بیمارستان بهرامی ..... ۱۰۶

گزارش روزنامه همشهری درباره موشک باران بیمارستان بهرامی ..... ۱۰۶

**فصل هفتم | مصاحبه‌ها** ..... ۱۱۱

پروفسور ولی‌الله محرابی ..... ۱۱۲

دکتر فخرالدین قوامی ..... ۱۲۹

دکتر محمود رفیعی ..... ۱۳۴

پروفسور هوشنگ پورنگ ..... ۱۳۷

پروفسور منصور ملانیان ..... ۱۵۶

دکتر نصرت‌الله سلجوقی ..... ۱۸۲

دکتر ضیاالدین نوری ..... ۱۸۵

پروفسور مسعود عزیزی ..... ۱۸۹

دکتر محمد ملک ..... ۱۹۲

محمدرضا تحیری ..... ۱۹۳

محسن نیک‌طرحه ..... ۱۹۵

منابع ..... ۱۹۷

**فصل هشتم | اسناد** ..... ۱۹۹

**فصل نهم | آلبوم تصاویر** ..... ۲۱۷



## برگ عیثی بکور خوش فرست کس نیاروز پس تو پیش فرست

بشر از وقتی که که آگاهی اجتماعی پیدا کرد، همیشه علاقه مند بود که از بیوگرافی افراد سرشناس و اثرگذار جامعه آگاهی داشته و ناظر بر تغییرات جامعه باشد و از تجربه زندگی آنها در زندگی خود سود ببرد.

مرحوم محمود بهرامی منشی باشی که خانواده اش در دوران حکومت قاجار و پهلوی صاحب مشاغل و مناصب بالایی بودند و از شرایط مملکت آگاهی داشتند، دریافتند که در شرق تهران جمعیت کودکان محروم و آسیب پذیر زیاد است و وجود بیمارستان برای معالجه و پیشگیری بیماری در این منطقه لازم است. لذا با امکانات مالی و تفکر خیرخواهانه ای که داشتند، زمین بزرگی در این منطقه خریداری و بیمارستانی در آن ساخته و وقف دانشگاه تهران نمودند.

از سال ۱۳۳۷ پزشکی مبتکر، با وجدان، باسواد و خوش بیان که از شاگردان استاد دکتر محمد قریب بود، پس از گذراندن دوره های تکمیلی بیماری های کودکان در پاریس به ایران بازگشت و مسئولیت اداره این بیمارستان تازه تأسیس را به عهده گرفت. این شخص دکتر صادق مختارزاده بود. دکتر مختارزاده اعضای هیئت علمی توانایی از جمله دکتر فخرالدین قوامی، دکتر محمد ملک و دیگران را انتخاب و بیمارستان بهرامی را راه اندازی نمودند. از همان زمان سیستم آموزشی و درمانی آن به اندازه ای قوی بود که بیماران بسیار زیادی از تهران و شهرستان ها به آن مراجعه می کردند. این حجم از تقاضا سبب شد بیمارستان توسط دانشگاه به عنوان یک مرکز علمی، آموزشی و درمانی مورد پذیرش قرار گیرد. دانشجویان پزشکی، کاروزان و دستیاران تخصصی برای گذراندن دوره های آموزشی با استقبال و علاقه به این بیمارستان می آمدند و با رضایت و خوشحالی و خاطره خوب می رفتند. ۱۲ سال بعد دکتر مختارزاده ارتقا مقام پیدا کردند و به ریاست بیمارستان امام خمینی (ره) منصوب شدند. بعد از ایشان پروفسور مسعود عزیزی که فوق تخصص کودکان از دانشگاه پزشکی پاریس بودند، با انرژی بیشتر رئیس بیمارستان شدند و با پشتکار و توانایی ویژه ای که داشتند، بیمارستان را توسعه دادند. ایشان دکتر محرابی را که در آلمان استاد پروتوان جراحی بودند، به این بیمارستان دعوت کردند. با همت و تلاش دکتر محرابی و پروفسور عزیزی بخش جراحی که نیاز مبرم بیمارستان بهرامی بود، ایجاد و رشته جراحی کودکان برای نخستین بار به صورت رسمی و آکادمیک در آن بنیان گذاری شد. آزمایشگاه و رادیولوژی ۲۴ ساعته فعال شد. بخش اورژانس هم افتتاح گردید.

خوشبختانه پس از ۶۵ سال تاریخچه این بیمارستان و سرگذشتنامه بعضی از اعضا هیئت علمی به همت خانم دکتر شاهقلی و زحمات و پیگیری خانم سپهوند پر تلاش، مسئول کتابخانه بیمارستان تنظیم شد. با خواندن این کتاب



چگونگی ساخت بیمارستان از آغاز و مراحل تکمیل آن طی سالیان متمادی را می‌بینیم. تلاش‌های رؤسا و اساتید این بیمارستان را که از راه دور می‌آمدند و سختی‌هایی که به واسطه تعداد زیاد بیماران مراجعه کننده متحمل می‌شدند، درمی‌یابیم. شاهد خواهیم بود که آنها چگونه با وجود خسارت ناشی از اصابت موشک و تخریب بیمارستان در زمان جنگ تحمیلی به مسئولیت‌های خود ادامه دادند. اکنون بیمارستان نوسازی شده و به وضع فعلی درآمده و کارکنان آن با آرامش بسیار متفاوت و خوب و لذتبخش در حال خدمت رسانی به کودکان بیمار هستند.

دکتر ضیال‌الدین نوروزی

استاد دانشگاه علوم پزشکی تهران

مرداد ۱۴۰۲





## خبری کن ای فلان و غنیمت شمار عمر زان بیشتر که بانگ برآید فلان نماند

با میل و خوشحالی نظرم را برای کتاب تاریخ مصور بیمارستان بهرامی می نویسم. چون به عنوان یک عضو سرفراز هیئت علمی دانشگاه تهران به تاریخ نگاری، یعنی به ثبت اعمال و کردار کوشندگان حاضر و رفتگان راه علم و خواندن آن عشق می ورزم. عقیده دارم آنهایی که برای مردم و برای دانش ورزی عمر و زندگی خویش را گذاشته اند، نباید فراموش شوند. اگر این انسان های نیک از یاد بروند ما گناهکاریم! البته ما ایرانی ها هنوز عادت نکرده ایم که آنچه در زمان زندگی مان انجام داده ایم، برای قضاوت آیندگان نوشته و به یادگار بگذاریم. ولی در قرن اخیر این روال یعنی نوشتن خاطرات دارد جزء کردار نیک ما می شود.

کتاب ارجمند تاریخچه بیمارستان کودکان بهرامی را خواندم. نظرات تصحیحی و تکمیلی ام را به عنوان کسی که بیش از بیست سال از پربرترین دوره زندگی خود را در آن بیمارستان سپری کرده نوشته ام. از خواندن این کتاب که حاوی زندگینامه مؤسسين، کارکنان، استادان، رؤسا و مدیران و خاطراتشان در بیمارستان بهرامی است، لذت فراوان بردم. دست شما درد نکند. فقط آنهایی که دست به قلم دارند می دانند که این کار یعنی نوشتن و چاپ کردن چه کار پر مشقتی است.

بر خود واجب می دانم از کوشندگان این راه پسندیده یعنی جمع آوری کنندگان و خلق کنندگان این یادگارنامه ماندگار سرکار خانم مریم سپهوند، همکاران ارجمند خانم دکتر الهام شاهقلی و جناب دکتر یوسف مجتهدی و دیگرانی که من اطلاع ندارم، صمیمانه سپاسگزاری نمایم.

دکتر هوشنگ پورنگ

اردیبهشت ۱۴۰۲

از کناره های نیلگون و سرسبز دریای مازندران

دوستدار همه کارکنان بیمارستان بهرامی و به ویژه کودکان بیمار



احسان ترا شمار توانم کرد  
یک شکر تو از هزار توانم کرد

من بی تودی قرار توانم کرد  
کبرتن من زبان شود هر مویی

خدای را سپاس که تحقیق ارزشمند «تاریخ مصور بیمارستان بهرامی: نخستین بیمارستان کودکان ایران» سرانجام به ثمر رسید و اکنون گوشه‌هایی از تاریخچه بیمارستان کودکان بهرامی پیش روی شما خوانندگان محترم قرار گرفته است.

بی تردید برای من و همه کارکنان بیمارستان آشنایی با این گذشته پر ماجرا و بیان زحمات گذشتگانی که با نهایت اخلاص و وفاداری در بیش از نیم قرن گذشته، سعی در ادامه فعالیت‌های ارزشمند این بیمارستان به عنوان قدیمی‌ترین مرکز تک تخصصی کودکان تهران داشته‌اند، بسیار غرور آفرین و مایه خرسندی و افتخار است.

اینجانب به نوبه خود ابتدا به روح واقف محترم بیمارستان «مرحوم محمود بهرامی» درود می‌فرستم و با نهایت خلوص در برابر عظمت و شخصیت اساتید ارزشمندی که در این بیمارستان چراغ پرفروغ علم را روشن نگاه داشتند و خوشنامی بیمارستان بهرامی مدیون تلاش پر ثمر آنها بوده است، سر تعظیم فرود می‌آورم.

در نهایت جای دارد که از زحمات همکار ارزشمندم سرکار خانم مریم سپهوند که نهایت مساعی خود را در این کار گذاشتند و مشکلات و سختی‌ها را با پشتکار تدبیر نمودند و همچنین از سرکار خانم دکتر الهام شاهقلی که با دانش و تجربه خود پشتیبانی از این تحقیق را به عهده داشتند، تشکر نمایم و از اینکه این نوشتار وزین در دوره مدیریت اینجانب به انجام رسیده و در انجام آن سهم کوچکی داشته‌ام، خدای را شاکرم. هر چند که از بیمارستان بهرامی و اساتید و کارکنان وظیفه شناس آن و تاریخچه‌اش نوشتن قطعاً مجال بیشتری می‌طلبد، ولی گفته‌اند هر چه اندک، اکنون به از خاموشی است.

ایدون باد و ایدون زیاد

دکتر سید یوسف مجتهدی

رئیس بیمارستان کودکان بهرامی

اردیبهشت ۱۴۰۲





کتابی که پیش رو دارید، مجموعه گرانبهایی از اسناد تاریخی زیرخاکی بیمارستان بهرامی، قدیمی‌ترین بیمارستان تک تخصصی کودکان در ایران است. این بیمارستان بیش از ۶۵ سال پیش به همت نیک مردی به نام محمود بهرامی منشی باشی بنیان نهاده شد. مرحوم بهرامی که خود از داشتن فرزند بی بهره بود، برآن شد تا با تأسیس

یک بیمارستان تخصصی کودکان، عشق پدرانه خود را به همه فرزندان وطن ابراز نماید. متأسفانه اجل به او مهلت نداد تا شاهد به بار نشستن نهال برومند بیمارستانی شود که روزی بذر آن را خود در یکی از مناطق فقیرنشین شرق تهران کاشته بود. سال‌های سال گذشت و این بیمارستان کوچک، مهد تیمار و نجات جان هزاران کودک بیمار و تربیت پزشکان بسیاری در رده‌های علمی مختلف از عمومی تا تخصصی کودکان گردید. با این حال در طول بیش از نیم قرن کسی نپرسید که محمود بهرامی منشی باشی که نامش بر سردر بیمارستان نمایان است کیست و از چه خاندانی است؟ بسیاری از اهالی محله قاسم آباد و کادر درمان تصور می‌کردند که بیمارستان بهرامی به نام یکی از شهدای عزیز و گرانقدر جنگ تحمیلی نامگذاری شده است. سال‌ها بعد از جنگ تحمیلی و حمله موشکی صدام، به جوانانی که برای گذراندن دوره‌های آموزش پزشکی کودکان به این بیمارستان می‌آمدند، هرگز گفته نشد که بر این بیمارستان در گذر زمان چه گذشته! هیچکس به آنها نگفت که آنها در بیمارستانی گام می‌نهند که در اوج جنگ تحمیلی، مورد تهاجم موشکی صدام قرار گرفته و شهدای جنت مکان و جاوید نامی به کشور تقدیم نموده است.

به منظور ثبت و معرفی تاریخچه بیمارستان بهرامی، به دکتر مجتهدی ریاست بیمارستان، پیشنهاد ایجاد موزه تاریخیچه بیمارستان بهرامی را ارائه کردم. ایشان از این پیشنهاد با روی باز استقبال نمودند. مسئولیت انجام کار بر عهده خانم سپهوند مسئول کتابخانه بیمارستان گذاشته شد. سپهوند جوان با تلاش بسیار به گردآوری اسناد زیرخاکی و با ارزش بیمارستان که طی سال‌ها به فراموشخانه تاریخ سپرده شده بودند پرداخت. او اسناد ارزشمندی را از لابه‌لای پرونده‌ها و مدارک متروکه بایگانی بیمارستان و ... استخراج و در کتاب با ارزشی ارائه کرد. همچنین برای انسجام و پیوستگی اطلاعات گردآوری شده، به دیدار تک تک اساتید پیشکسوت مانند جناب دکتر محرابی، جناب دکتر سلجوقی، جناب دکتر نوروزی و جناب دکتر پورنگ رفت و از زبان آنها تاریخ شفاهی بیمارستان را ثبت نمود. او با ترندهای مختلف توانست با آخرین رئیس بیمارستان بهرامی قبل از انقلاب اسلامی یعنی جناب دکتر عزیزی در فرانسه ارتباط تصویری برقرار نماید و به این ترتیب تمام مستندات به دست آمده را با روایات اساتید محترم مطابقت دهد.

با قاطعیت می‌توان گفت که هر خواننده‌ای با ورق زدن این کتاب و مشاهده تصاویر و اسناد زیرخاکی در آن می‌تواند وارد ماشین زمان شده و همراه آن به سال‌های دور سفر کند. در این کتاب با بانی بیمارستان و خاندان بزرگ بهرامی آشنا گردد. تحولات و افتخارات آن از بنیان‌گذاری رشته جراحی کودکان گرفته تا سرم خوراکی ابدایی

استاد شریفی را مرور نماید. با آن به دوران آغاز انقلاب بازگردد و نقش بیمارستان در خدمت رسانی به مجروحان روز تاریخی ۲۲ بهمن و پیروزی انقلاب را مشاهده نماید. در صفحات این کتاب در کنار کارکنان بیمارستان، طعم تلخ دود و خون را در حمله موشکی صدام در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۶۷ تجربه کند و حوادثی که بر کارکنان و بیماران معصوم و خانواده‌هایشان در آن روز شوم گذشت را دوباره بازخوانی کند.

من به نوبه خود از مطالعه این کتاب واقعاً لذت بردم و خواندن آن را به همه عزیزان توصیه می‌کنم.

دکتر الهام شاهقلی

رئیس بخش خون و انکولوژی بیمارستان بهرامی

اردیبهشت ۱۴۰۲





## دنیا انعکاس اعمال ماست و بیچ کار خیر و شری بی جواب نخواهد ماند!

روزگاری، فردی، صادقانه، بدون ریا، بدون هیچ چشمداشتی، به دور از هیاهوی دنیا، خدمتی به مردم کرد. سال‌ها گذشت. شخصی که هرگز آنها را ندیده بود و نمی‌شناخت، فرد و خدماتش را از لابه لای تاریخ خاک گرفته، بیرون کشید. آن را جلا داد و زیبایی خیره کننده‌اش را به همه نشان داد!

اینجانب در آزمون استخدامی وزارت بهداشت سال ۱۳۹۶ پذیرفته و به استخدام دانشگاه علوم پزشکی تهران درآمد. سپس به عنوان مسئول کتابخانه در بیمارستان بهرامی شروع به کار کردم. بعد از یک سال فعالیت در کتابخانه، به سمت مسئول روابط عمومی بیمارستان منصوب شدم. طی ۲ سال فعالیت همزمان به عنوان مسئول کتابخانه و مسئول روابط عمومی، کتاب «دکتر فخرالدین قوامی: نیم قرن طبابت عاشقانه» را که به زندگی دکتر قوامی، یکی از اساتید پیشکسوت بیمارستان بهرامی می‌پردازد، با همکاری دکتر الهام شاهقلی به نگارش در آوردم. این فعالیت‌ها سبب شد به یک شناخت کلی از تاریخچه بیمارستان دست پیدا کنم. روز ۱۹ آبان ۱۴۰۰ در جلسه کمیته اخلاق پزشکی طرح ایجاد موزه تاریخچه بیمارستان به پیشنهاد دکتر شاهقلی و حمایت دکتر مجتهدی رئیس بیمارستان بهرامی تصویب و مسئولیت آن به عهده بنده و خانم دکتر شاهقلی گذاشته شد. علاقه دکتر شاهقلی به قدرشناسی از اساتید پیشکسوت، محرک و آغازگر پژوهشی تاریخی و ارزشمند درباره بیمارستان کودکان بهرامی شد. سوژه پژوهش بسیار بکر و خاص بود. این کتاب حاصل تجربه‌های مختلف در طول ۳ سال کار در بیمارستان بهرامی و ۲ سال فعالیت پژوهشی تمام وقت است. کاری بسیار سخت و زمان‌بر که قلب و احساسم آن را به انجام رساند. سخت از این بابت که بخش بزرگی از این پژوهش و گردآوری اطلاعات، بر پایه «ارتباطات» امکان پذیر بود؛ و «ارتباط سخت‌ترین کار دنیا و در عین حال یک هنر است!» پیدا کردن افراد دارای اطلاعات مرتبط و جلب نظر آنها برای همکاری در اشتراک‌گذاری اطلاعات بسیار سخت بود.

آنچه این سختی‌ها را قابل تحمل می‌کرد، نخست لذت شیرین پژوهش تاریخی است که به جور چین شباهت دارد. هر بار یک تکه آن کشف می‌شود و کم‌کم تصویر نهایی شکل می‌گیرد. سپس آشنایی با بزرگانی است که در مسیر خدمت به هم نوعانشان فداکاری‌هایی انجام داده‌اند و باید در تاریخ ثبت و الگویی باشد برای آیندگان. باید بدانیم قدم جای پای چه بزرگانی می‌گذاریم و با تمام توان تلاش کنیم در شأن آنها مسیر را ادامه دهیم. در تمام زمانی که درگیر این پژوهش بودم، به افرادی که در این کتاب از آنها نام برده شده است فکر می‌کردم. افرادی که ظاهراً فراموش شده بودند و خداوند رسالت مرا در احیای نام و یاد و خدمات ارزشمندشان قرار داد. خدای مهربان را هزاران مرتبه سپاس برای به انجام رساندن این رسالت بزرگ.



در مسیر انجام این پژوهش یک خلأ بسیار جلب توجه می‌کرد: توجه نکردن به مستندسازی و ثبت پیشینه سازمان‌ها. مستندسازی و ثبت وقایع زمان حال برای آیندگان. همچنین یکی از عالی‌ترین و قابل‌تقدیرترین کارهایی که در دانشگاه علوم پزشکی تهران به همت ستاد روابط عمومی انجام می‌شود و بسیار مورد توجه قرار گرفته، ثبت «تاریخ شفاهی دانشگاه» است. این طرح یک شاهکار! است و باید به همکاران روابط عمومی که با این پروژه همکاری دارند، برای خدمت بزرگی که به تاریخ دانشگاه و ایران می‌نمایند، دست مریزاد گفت.

با توجه به اهمیت ثبت و مستندسازی پیشینه سازمان‌ها پیشنهاد می‌شود:

هر سازمان یک سالنما داشته باشد و وقایع و اتفاقات هر سال خود را در آن ثبت نماید.

هر سال در یک روز مشخص به طور مثال به مناسبت سال نو، از کارکنان سازمان عکس‌های تکی، دسته جمعی و گروه کاری گرفته شود و به همراه نام و سمت افراد ثبت شوند.

کارهایی که در مسیر این پژوهش تاریخی انجام شد، شرح داده می‌شود تا چراغ راهی باشد برای پژوهش‌های

مشابه:

- جستجو در منابع سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران
- جستجو در منابع آرشیو سازمان صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران
- جستجو و بررسی پرونده‌های قدیمی بایگانی کارگزینی کارکنان بیمارستان بهرامی
- جستجو و بررسی پرونده‌های قدیمی بایگانی کارگزینی اساتید و اعضای هیئت علمی بیمارستان بهرامی
- مصاحبه با اساتید پیشکسوت بیمارستان، کارکنان قدیمی و بازنشسته، افرادی که به هر نحوی با بیمارستان بهرامی در ارتباط بودند
- امانت گرفتن آلبوم عکس‌های قدیمی اساتید پیشکسوت و کارکنان و اسکن عکس‌ها
- گردآوری و متمرکزسازی عکس، فیلم و سندهای قدیمی از گوشه و کنار بیمارستان
- بررسی کتاب‌های مرتبط
- جستجو در اینترنت
- جستجو در منابع و اسناد سایر سازمان‌های مرتبط با بیمارستان
  - ستاد روابط عمومی دانشگاه
  - مدیریت سازمان‌های مردم‌نهاد و خیرین سلامت دانشگاه
  - موزه ملی تاریخ علوم پزشکی
  - قبرستان تاریخی امام زاده عبدالله شهر ری

- قبرستان تاریخی ظهیرالدوله
- قبرستان بهشت زهرا (س) تهران
- دفتر اسناد رسمی شماره ۹۸ تهران

## ■ سپاسگزاری

از دکتر الهام شاهقلی، بانوی مهر و نور و حس زیبای قدرشناسی ایشان از افراد تاثیرگذار سپاسگزارم. ایشان نخستین بار پیشنهاد ایجاد موزه تاریخچه بیمارستان بهرامی را ارائه و در جلسه کمیته اخلاق پزشکی به تصویب رساندند و مسئولیت آن را به عهده بنده گذاشتند. اگر علاقه و پیگیری ایشان نبود، شاید این پروژه انجام نمی‌شد و این جرعه در ذهنم شکل نمی‌گرفت که اطلاعات گردآوری شده برای موزه را در قالب کتابی ارائه دهم.

از جناب آقای محسن نیک طره و کیل واقف بیمارستان بهرامی صمیمانه سپاسگزارم. ایشان در نهایت علاقه، مهربانی و صبوری، با در اختیار گذاشتن اسناد و منابع، معرفی افراد و مکان‌های مرتبط با موضوع پژوهش، نقش بسیار مهمی در گردآوری اطلاعات مورد نیاز برای نگارش این کتاب ایفا نمودند.

از جناب آقای دکتر ضیال‌الدین نوروزی استاد پیشکسوت و بازنشسته بیمارستان بهرامی و مرد موفق دنیای ارتباطات! صمیمانه سپاسگزارم. ایشان من را با اساتید پیشکسوت و افراد مرتبط با موضوع پژوهش، آشنا و معرفی کردند. همچنین حافظه قوی دارند که اطلاعات تاریخی ارزشمندی درباره دانشگاه، بیمارستان و اساتید پیشکسوت را در خود ثبت کرده و زینت بخش این پژوهش شد.

از همسرم جناب آقای رضا بیرانوند که با علاقه من را در مسیر این پژوهش همراهی کردند، به طور ویژه سپاسگزارم. گاهی برای گرفتن یک عکس، فیلم، یا مصاحبه ناچار بودیم خارج از ساعت اداری، روزهای تعطیل، گاهی تا نیمه شب، در اوج ترافیک، از شرق به غرب تهران یا حتی خارج از تهران برویم که ایشان در نهایت صبوری بنده را همراهی می‌کردند.

همچنین صمیمانه از همه افرادی که به هر نحوی در گردآوری محتوای این کتاب با بنده همکاری داشته‌اند، سپاسگزارم:

## ■ اساتید گرانقدر

پروفسور ولی الله محرابی

پروفسور هوشنگ پورنگ

پروفسور مسعود عزیزی

دکتر ضیال‌الدین نوروزی

دکتر نصرت الله سلجوقی و فرزند محترمشان افشین سلجوقی

دکتر سید یوسف مجتهدی، رئیس بیمارستان بهرامی



## ■ همکاران بیمارستان بهرامی

علیا قبادی، کارشناس کتابخانه

ایراندخت طباطبایی، مسئول دفتر ریاست بیمارستان

سعید مرادی، مدیر بیمارستان

دکتر عبدالحمید حسین نیا

یوسف فلاح پناه، مسئول سابق سمعی و بصری بیمارستان

میثم فرمانی، کارپرداز

نوشین اسماعیلی، رئیس امور اداری و کارگزینی

نرگس میثمی، مسئول بایگانی کارگزینی کارکنان

نرگس یآوری، مسئول کارگزینی

زهره جلیلی طهماسبی، مسئول بایگانی کارگزینی اعضای هیئت علمی

علیرضا جاهدی، مسئول سابق سمعی و بصری بیمارستان

علیرضا بحری، همکار خدمات

هاشم دانش، راننده بیمارستان

حسین بوستانی، همکار تلفنخانه بیمارستان

مسعود خدایاری، همکار تلفنخانه بیمارستان

زهره کاکایی، مدیر پرستاری بازنشسته بیمارستان

محمدرضا تحیری، مدیر بازنشسته بیمارستان

محمدعلی رضایی، مسئول روابط عمومی بازنشسته بیمارستان

مریم بیات، مسئول امور فرهنگی بیمارستان

زهره اسدی، حسابدار بازنشسته بیمارستان

## ■ همکاران دانشگاه علوم پزشکی تهران

دکتر مهدی ترابی، مدیر روابط عمومی دانشگاه

مهدی گلپایگانی، سردبیر خبر روابط عمومی دانشگاه

محبوبه نوروزی، کارشناس روابط عمومی دانشگاه

مهدی کیهان، عکاس روابط عمومی دانشگاه

دکتر اکبر احمدی، مدیر موزه تاریخ علوم پزشکی

فاطمه احمدی، کارشناس موزه دانشگاه

دکتر زهره حسینی تبار، مدیر سازمان‌های مردم نهاد و خیرین سلامت دانشگاه

## ■ کارکنان سازمان اسناد و کتابخانه ملی

سحر نقی، کارشناس اطلاع‌رسانی سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
فرحناز کهن، کارشناس اطلاع‌رسانی سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
مرجان علیزاده، رئیس گروه مبادله و اهدا سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
کلتوم قلیان، کارشناس مسئول بخش مبادله و اهدا

## ■ سایر افراد

الیه بهرامی، تولیت بیمارستان بهرامی (نوهی برادر محمود بهرامی منشی باشی واقف بیمارستان)  
فرحناز مختارزاده، دختر دکتر صادق مختارزاده  
دکتر محمدرضا فرهوش، پسر عمه دکتر صادق مختارزاده  
دکتر فتح الله شفیعی‌زاده، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی لرستان، پژوهشگر حوزه پزشکی و تاریخ  
(استاجر بیمارستان بهرامی در اوایل دهه ۵۰)  
فرشته کنگرانی، مدیر مدرسه اسماعیل بهرامی در تفرش  
علی حیدری، رئیس میراث فرهنگی تفرش  
سعید براتی، سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره ۹۸ تهران  
وحید براتی، کارمند دفتر اسناد رسمی شماره ۹۸ تهران  
فرهاد بابائی خانه سر، سردفتر دفتر اسناد رسمی شماره ۴۹۸ تهران  
فرشید رحیمی، مستندساز  
مصطفی موسوی تبار، مستندساز

از خوانندگان و صاحب نظران گرانقدر تقاضا می‌شود نقد و نظرات خود را برای پژوهشگر این کتاب ارسال نمایند  
تا در ویرایش‌های بعدی مورد استفاده قرار گیرد.

مریم سپهوند

مسئول کتابخانه بیمارستان بهرامی

تیر ۱۴۰۲





**فصل اول**  
**از تفرش تا تهران**





## ◆ خاندان بهرامی

از خاندان‌های مهم معاصر کشور که دارای جایگاه ویژه سیاسی، نظامی و علمی بودند می‌توان خاندان بهرامی را نام برد که افراد سرشناسی از این خاندان به حکومت‌های قاجار و پهلوی راه یافته و پست و مقام‌های سیاسی و علمی مهمی داشتند.

محسن نیک طره و کیل واقف بیمارستان بهرامی در زمان نگارش این کتاب در مصاحبه‌ای که با نگارنده داشتند، خاندان بهرامی را اینگونه معرفی می‌نمایند:

خاندان بهرامی اهل ترخوران تفرش هستند. ویژگی‌هایی که در این خاندان به وفور خودنمایی می‌کند: هوش و دانش بالا است. به نحوی که همگی دارای تحصیلات عالی به از یک طرف و از طرف دیگر بسیار با صداقت و با تقوا هستند. جد اعلاي این خاندان میرزا عبدالوهاب، ۳ پسر داشت که یکی از آنها میرزا احمدخان بود. میرزا احمدخان در سال ۱۲۱۴ شمسی متولد شد. او که در ساوه به خدمت نویسندگی مشغول و ملقب به عمادالممالک اول بود، در سال‌های ابتدایی حکومت ناصرالدین شاه به تهران نقل مکان کرد؛ مستقیماً به دربار ناصرالدین شاه رفت و مشغول به کار نویسندگی و رتق و فتق امور اجرایی شد. میرزا احمدخان ۶ فرزند پسر داشت به نام‌های:

- میرزا اسماعیل عمادالممالک ثانی
- میرزا عبدالوهاب منشی باشی (حمید السلطان، حاکم ساوه)
- میرزا یوسف خان (پیشکار موقرالسلطنه)
- میرزا مرتضی خان
- میرزا ابراهیم تاجراف
- میرزا محمود منشی باشی

از این ۶ پسر، ۳ نفر آنها بسیار شاخص هستند. میرزا اسماعیل، میرزا محمود و میرزا یوسف. میرزا احمدخان در سال ۱۲۸۳ خورشیدی از دنیا رفت و در شهر قم در جوار حرم حضرت معصومه به خاک سپرده شد. پس از او میرزا اسماعیل پسر بزرگش وارد دربار قاجار شد و عمادالممالک ثانی لقب گرفت. میرزا اسماعیل به دربار قاجار بسیار نزدیک بود و به ویژه با مظفرالدین شاه معاشرت داشت. غیر از سفرهای خارج از کشور، تقریباً در تمام سفرهایی که مظفرالدین شاه داشت، همراهش بود. میرزا اسماعیل بسیار باسواد، با صداقت، با تقوا و دارای خط بسیار زیبایی بود که سبب می‌شد بسیاری از احکام و فرامین مظفرالدین شاه با دستخط او صادر و ابلاغ شود.

دومین فرزند شاخص میرزا احمدخان، میرزا محمود بهرامی ملقب به منشی باشی است. میرزا محمود نیز که در زمان قاجار در دربار کار می‌کرد، پس از کودتا و روی کار آمدن رضاخان در سال ۱۲۹۹

خورشیدی، به کار خود ادامه داد. رضاخان بعد از تاجگذاری در سال ۱۳۰۴ هجری خورشیدی، میرزا محمود را به عنوان منشی خود انتخاب کرد. او تقریباً تا پایان حکومت رضاخان منشی دربار و ملقب به «منشی باشی» بود. میرزا محمود هرگز ازدواج نکرد و زن و فرزندی نداشت. به دلیل سمت بسیار بالایی که داشت، املاک و ثروت بسیار زیادی به دست آورد که قبل از فوتش برایشان برنامه‌ریزی کرده بود. بعد از بازنشستگی اولین کاری که انجام داد، خرید دو قواره زمین به مساحت ۹ هزار متر مربع در خیابان دماوند، خیابان شهید کیایی (خیابان تهران نو سابق، خیابان قاسم آباد سابق) بود و شروع به ساخت یک «بیمارستان مخصوص کودکان» کرد. شاید بتوان ادعا کرد اولین بیمارستان تخصصی کودکان در ایران توسط محمود بهرامی منشی باشی بنیان‌گذاری شد. وی تا زمانی که در قید حیات بود، تقریباً ۸۵ درصد کار ساخت بیمارستان را به اتمام رساند. اما متأسفانه در تیر ماه ۱۳۳۳ به رحمت خدا رفت. تنها وارث منحصر به فرد و بلافاصله او برادر کوچکش یوسف بهرامی بود. علی القاعده تمام دارایی‌های میرزا محمود به یوسف می‌رسید و اینطور هم شد. میرزا محمود قبل از فوت به یوسف وصیت کرد که بعد از فوتش به محضر آیت‌الله بروجردی که در آن زمان مجتهد علم جهان تشیع و جهان اسلام بود، برود و ماحصل زندگی‌اش را شرح دهد و با راهنمایی ایشان، برای اموال و املاکی که قانوناً به یوسف رسیده، برنامه‌ریزی کند.

بعد از فوت محمود کار حصر وراثت و انتقال اسناد مالکیت ۲ سال طول کشید. در سال ۱۳۳۵ خورشیدی یوسف به محضر آیت‌الله بروجردی رفت و موقوفه زندگی برادر خود را شرح داد. با راهنمایی آیت‌الله بروجردی اولین کاری که صورت گرفت، تکمیل ۱۵ درصد عملیات ساختمانی بیمارستان بهرامی بود. بلافاصله برای آن بیمارستان وقفنامه‌ای تنظیم شد و به لحاظ اینکه کار طبابت یک کار تخصصی است، امر تولید را به دانشگاه تهران سپردند. برای سایر املاک محمود زیر نظر آیت‌الله بروجردی وقفنامه‌ای تنظیم شد که بر اساس آن تولید این املاک در خاندان بهرامی باقی می‌ماند.

یوسف با قدس الملوک مصطفوی رجالی که از نوادگان خاندان قاجار بود ازدواج کرد. او در تاریخ ۱۰ تیر ۱۳۴۴ درگذشت و چون فرزندی نداشت، تولید موقوفات خاندان بهرامی به کوچکترین پسر میرزا اسماعیل که برادر بزرگ محمود و یوسف بود رسید. میرزا اسماعیل ۴ فرزند پسر داشت که امر تولید موقوفات به عهده دکتر ابوالقاسم بهرامی گذاشته شد.

دکتر ابوالقاسم بهرامی رئیس بخش رادیولوژی بیمارستان رازی در میدان وحدت اسلامی (میدان شاپور سابق) بود. دکتر ابوالقاسم بهرامی علاوه بر تولید موقوفه محمود و یوسف بهرامی، خودش هم چندین ساختمان را وقف کرد. بعد از فوت او در تاریخ ۳۰ آذر ۱۳۷۱ شمسی، مطابق وقفنامه‌ای که در گذشته یوسف بهرامی تنظیم کرده بود (مبنی بر استقرار تولید در خاندان بهرامی)، از سال ۱۳۷۲ خورشیدی پسرش امید بهرامی متولی موقوفات شد.



### \* وکلای موقوفات خاندان بهرامی از ابتدا تاکنون

در سال ۱۳۳۵ خورشیدی بعد از اینکه موقوفات بهرامی به صورت عینی تحقق پیدا کرد، در دفترخانه ۹۸ تهران وقفنامه رسمی تنظیم و سرهنگ یوسف بهرامی متولی موقوفات شد. بعد از فوت ایشان، دکتر ابوالقاسم بهرامی به عنوان متولی موقوفه، برای خودشان و کیلی انتخاب کردند به نام احمد علیان که تا سال ۱۳۸۲ و کیل موقوفه بود. بعد از فوت او از سال ۱۳۸۳ تا ۱۳۹۵ عبدالرحیم سیار ایرانی مسئولیت وکالت موقوفه را به عهده گرفت. بعد از او، محسن نیک‌طره از رؤسای زبده اداره اوقاف که به تازگی بازنشسته شده بود، از ابتدای سال ۱۳۹۶ عهده دار وکالت موقوفه خاندان بهرامی شد.

### \* آرامگاه خاندان بهرامی

مقبره و آرامگاه خانوادگی خاندان بهرامی در جوار حرم امام زاده عبدالله شهر ری قرار دارد و محل خاکسپاری تعداد زیادی از افراد این خاندان است. تعدادی از آنها نیز در قبرستان ظهیرالدوله محله تجریش تهران به خاک سپرده شده‌اند.

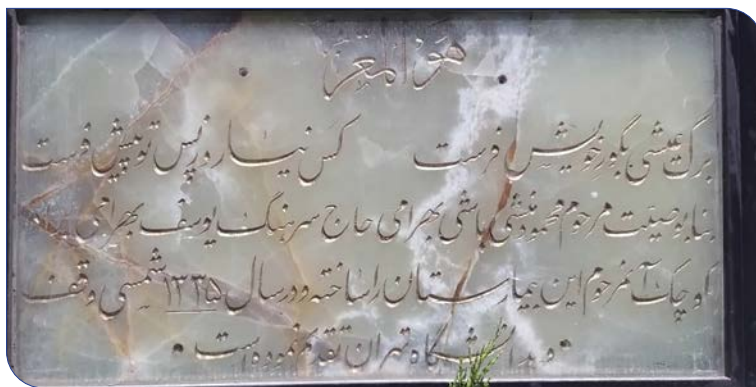
## ◆ موقوفات خاندان بهرامی

### ✦ بیمارستان کودکان بهرامی در تهران



محمود بهرامی ملقب به منشی باشی فرزند میرزا احمد عمادالممالک تفرشی و ستاره خانم در سال ۱۲۵۸ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. پس از اتمام تحصیلات به استخدام دفتر تشکیلات نظمیه درآمد و سال‌ها به عنوان منشی دربار مشغول خدمت بود و مدتی نیز به عنوان معاون وزارت دادگستری منصوب شد. وی از سرمایه‌داران نیکوکار و از صاحب منصبان خوشنام عهد خود بود. وی که هیچگاه ازدواج نکرد و فرزندی نداشت، با وقف دو قطعه زمین از اراضی قاسم آباد در منطقه

تهران نو تصمیم به احداث بیمارستانی برای درمان کودکان گرفت. اما تا تکمیل آن اجل مهلت نداد. میرزا محمود خان بهرامی در سن ۷۵ سالگی در روز ۱۷ تیر ماه ۱۳۳۳ خورشیدی در تهران درگذشت و در جوار امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد. برادرش سرهنگ یوسف خان بهرامی (رئیس پلیس آگاهی تهران) به عنوان ورثه ایشان با کمک همسرش اقدس الملوک مصطفوی رجالی (بانوی خیر حامی دانشگاه تهران) وصیت‌های ایشان را به سرانجام رساندند. در سال ۱۳۳۵ خورشیدی بیمارستان کودکان بهرامی را تکمیل و به دانشگاه تهران واگذار کردند که از آن تاریخ تا کنون این بیمارستان در تربیت متخصصان کودک، جراحان فوق تخصص کودک و پزشکان کشور و درمان کودکان سهم شایسته‌ای را دارد. بیمارستان فوق تخصصی کودکان بهرامی با دارا بودن امکانات مطلوب و مجهز به عنوان یک بیمارستان آموزشی و درمانی فعال است (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۰)



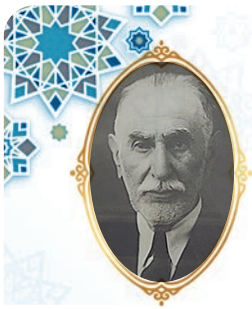
تصویر ۱ سنگی که بر آن تاریخ وقف بیمارستان حک و در حیاط بیمارستان نصب شده





تصویر ۲ بیمارستان فوق تخصصی کودکان بهرامی

### مدرسه اسماعیل بهرامی در ترخوران تفرش



میرزا اسماعیل خان بهرامی فرزند میرزا احمد مستوفی تفرشی (عمادالممالک) در سال ۱۲۴۶ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. پدرش عمادالممالک اهل محله ترخوران تفرش بود که به عنوان وزیر در دستگاه محمد رحیم خان علاء الدوله (حاکم زنجان و خوزستان) در دوره ناصرالدین شاه قاجار خدمت می‌کرد.

میرزا اسماعیل خان بهرامی نیز پس از فوت پدر ملقب به عمادالممالک

ثانی شد و مدتی به عنوان منشی محمود خان احتشام السلطنه برادر

علاء الدوله در زنجان و سپس به عنوان معاون حبیب‌اله موقر السلطنه (حاکم ساوه) مشغول خدمت بود و مدتی نیز پیشکار نصرالدوله (فرمانفرما) والی کرمان بود. وی فردی متدین و قابل اعتماد و دارای خط نیکویی بود. مدتی مشاور حسین پاشا خان امیر بهادر و سر رشته‌دار کشیک خانه بود و همواره کوشش می‌کرد تا فرزندانش از تعلیم و تربیت جدید بهره‌مند شوند و به تحصیل آنها خیلی اهمیت می‌داد. خانه تاریخی پدرش عمادالممالک در محله ترخوران تفرش به عنوان «مدرسه اسماعیل بهرامی» به آموزش و پرورش واگذار گردید که پس از تخریب در سال‌های ۱۳۵۱ بازسازی شد و مجدداً در سال ۱۳۹۷ به همت بنیاد برکت نوسازی شد و به عنوان مدرسه دخترانه جدید به بهره‌برداری رسید. وی با خانم ماه تابان (سعادت السلطنه) فرزند میرزا آقا مستوفی (سعید لشکر) ازدواج نمود و پس از فوت ایشان با خانم زرین تاج اعظم فرزند حمید خان ازدواج نمود. حاصل ازدواج میرزا اسماعیل و ماه تابان ۹ فرزند بود:

- دکتر ابوالقاسم بهرامی
- عبدالله بهرامی
- عیسی بهرامی
- فضل الله بهرامی
- رقیه نیمتاج بهرامی (صفوی)
- ربابه بهرامی (اشرف الملوک)
- فاطمه بهرامی (شریف الملوک)
- معصومه بهرامی (شرافت السلطنه) همسر فرج الله بهرامی (دبیراعظم)
- زهرا همایون تاج بهرامی (فرهمندی) همسر دکتر علی فرهمندی

میرزا اسماعیل بهرامی در ۱۸ مهر ۱۳۲۶ خورشیدی در سن ۸۰ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت و در آرامگاه خانوادگی خود در جوار امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۶)



مدرسه اسماعیل بهرامی در تفرش





### مدرسه عیسی بهرامی، در محله امیریه تهران



تصویر ۲ عیسی بهرامی



تصویر ۳ دکتر ابوالقاسم بهرامی

دکتر ابوالقاسم بهرامی فرزند اسماعیل، سال ۱۲۸۵ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در مدرسه تربیت و تحصیلات متوسطه را در دبیرستان‌های شرف و دارالفنون به پایان رساند. در سال ۱۳۰۹ به عنوان عضو گروه «محصّلین اعزامی به خارج از کشور» به پاریس رفت. دو سال در مون پلیه و از سال سوم به بعد در لوزان به تحصیل پزشکی پرداخت. در سال ۱۳۱۶ پایان نامه خود را با موضوع «تومورهای ملانیک و درمان آنها به وسیله رادیوتراپی» دفاع کرد و موفق به دریافت دانشنامه دکتری پزشکی شد. رشته رادیولوژی را به عنوان رشته تخصصی خود انتخاب و به مدت سه سال در بیمارستان‌های لوزان، پاریس و بروکسل کار کرد. وی در بیمارستان سن پیر بروکسل عنوان دستیاری داشت. در سال ۱۳۱۸ به تهران بازگشت و پس از گذراندن دوره خدمت وظیفه از اول مهر ماه ۱۳۱۹ به پیشنهاد پروفسور ابرلین به ریاست درمانگاه پرتوشناسی بیمارستان سینا منصوب شد و در عین حال عهده دار درمانگاه رادیولوژی بیمارستان رازی نیز بود. در سال ۱۳۲۲ حق آموزش احراز کرد. در سال ۱۳۲۵ به عنوان دانشیار فیزیک و رادیولوژی آموزشگاه عالی بهداری به اصفهان رفت. پس از سه سال

تدریس به تهران بازگشت و به ریاست بخش رادیولوژی بیمارستان رازی منصوب شد. در سال ۱۳۳۲ به مدت ۶ ماه برای مطالعات علمی به فرانسه رفت و در سال ۱۳۳۴ به ریاست رسمی بخش رادیولوژی ارتقا یافت.

وی علاوه بر تولیت موقوفات محمود و یوسف بهرامی (عموهایش) خودش نیز چندین ساختمان را وقف کرد. یکی از آنها یک قواره زمینی بود به مساحت هزار متر مربع که از سال ۱۳۳۰ آنجا را وقف آموزش و پرورش کرد و از آن سال به نام «مدرسه عیسی بهرامی» مشهور شد. عیسی بهرامی<sup>۱</sup> برادر بزرگ ابوالقاسم بود. ملک متعلق به ابوالقاسم بود ولی در وقفنامه نوشتند که مدرسه به نام عیسی بهرامی نامگذاری شود. این مدرسه بیش از ۷۰ سال است که محل تحصیل دانش آموزان این سرزمین بوده است. دکتر ابوالقاسم بهرامی ۳۰ آذر ۱۳۷۱ درگذشت و در مقبره خانوادگی‌شان در جوار امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد.

۱. عیسی بهرامی در جوانی و هنگام عمل جراحی لوزه درگذشت. عبدالله بهرامی برادر عیسی و ابوالقاسم بهرامی، نویسنده‌ای مشهور است و کتاب خود با عنوان «بیچارگان» را به برادر مرحومش عیسی بهرامی تقدیم کرده است.







### \* عمارت سرهنگ یوسف بهرامی در خیابان نوفل لوشاتو تهران

خانه سرهنگ یوسف بهرامی، عمارتی است مربوط به دوره پهلوی اول در خیابان نوفل لوشاتو که در سال ۱۲۹۵ خورشیدی ساخته شده. این بنا، عمارتی است با یک طبقه زیرزمین و دو طبقه روی آن که مساحت اعیانی آن حدود ۵۴۰ مترمربع (مساحت هر طبقه ۱۸۰ مترمربع است) است. بنای اصلی در میان محوطه‌ای به مساحت ۱۰۰۰ مترمربع قرار دارد. موقعیت استقرار این خانه در قلب تاریخی شهر تهران و در مجاورت سفارت‌خانه‌های کشورهای اروپایی و نیز ابنیه شاخصی چون بنیاد رودکی و تالار وحدت، مجموعه فرهنگی تئاتر شهرزاد، کوچه لولاگر و ... بر اهمیت این مجموعه افزوده است. خانه بهرامی، بر اساس مطالعات صورت گرفته، دارای ساختار التقاطی و با بهره‌گیری الگوی کوشک ایرانی و نقشمایه‌های معماری نئوکلاسیک وارداتی احداث شده است. فضاهای معماری بنا، به تبعیت از ساختار فضایی مقبول در دوره پهلوی، ترکیبی از راهروها و اتاق‌هاست. این الگو، در تفاوتی آشکار با الگوهای معماری تاریخی ایرانی است که هدف آن، نه تداوم الگوها که پاسخگویی به نیازهای تازه شکل یافته است.

با توجه به بررسی‌های صورت گرفته در زمینه کاربری‌های آتی عمارت سرهنگ بهرامی، با در نظر گرفتن موقعیت بنا در بافت تاریخی شهر تهران، مقرر گردیده تا کاربری این عمارت به عنوان مجموعه پذیرایی، فرهنگی و خدماتی در نظر گرفته شود. نکته بسیار مهم در انتخاب این کاربری، تلاش برای اعطای



عملکردی در شأن بنا است که علاوه بر حفظ و احیاء آن متضمن بهره‌وری اقتصادی مناسبی برای متولیان موقوفه باشد و از سوی دیگر با توجه به مکان قرارگیری روبروی تئاتر شهرزاد و در مجاورت مجموعه‌های فرهنگی تئاتر شهر و تالار رودکی عملاً تکمیل‌کننده زنجیره گردشگری فرهنگی در این ناحیه با هم‌افزایی کافه‌های معروفی که در منطقه وجود دارند گردد.<sup>۱</sup>

این بنا به دلیل عدم رسیدگی و سهل‌انگاری به شدت آسیب دیده بود. محسن نیک طره به محض قبول وکالت موقوفات خاندان بهرامی، شروع به مرمت و احیای این ساختمان کرد. وی در سال ۱۳۹۶ از سازمان میراث فرهنگی تقاضای ثبت این بنا را در فهرست آثار ملی کرد. پیگیری‌های او به نتیجه رسید و در تاریخ ۱۲ دی ۱۳۹۷ اخبار ساعت ۲۱ تلویزیون، گوینده خبر رسماً اعلام کرد که «ملک موقوفه سرهنگ یوسف بهرامی در فهرست آثار ملی به ثبت رسید».

### ❁ خانه اقدس الملوک مصطفوی رجالی در تهران



اقدس الملوک مصطفوی رجالی (بهرامی) از نوادگان خاندان قاجار و همسر سرهنگ یوسف بهرامی بود که ساختمان مسکونی خود واقع در تهران (پایین تر از خیابان جمهوری اسلامی) را که حدود ۹۸۷ مترمربع وسعت داشت، برای احداث و تأسیس درمانگاه یا مؤسسات آموزشی یا دانشجویی وابسته به دانشگاه تهران وقف کرد. این عمل خیر در بهمن ۱۳۵۴ خورشیدی رسماً به انجام رسید. این بانوی خیراندیش و نیکوکار ۲۲ اردیبهشت سال ۱۳۵۷ خورشیدی چشم از جهان فروبست و در کنار مزار همسرش سرهنگ یوسف بهرامی، واقع در

مقبره خانوادگیشان در جوار امام زاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد. همسر ایشان سرهنگ یوسف بهرامی ۷ خرداد ۱۲۶۳ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. وی که رئیس شهرداری تهران بود، ۱۰ تیر ۱۳۴۴ خورشیدی درگذشت. این زوج فرزندی نداشته و مسئولیت اموال موقوفه محمود بهرامی را تا پایان عمر به عهده داشتند. بعد از آنها تولیت موقوفات به دکتر ابوالقاسم بهرامی، پسر برادر یوسف بهرامی رسید.



## ◆ سایر موقوفات خاندان بهرامی

علاوه بر موقوفاتی که اعضای خاندان بهرامی برای مصارف درمانی و آموزشی وقف کرده‌اند، سرهنگ حاج یوسف بهرامی رُقبات<sup>۱</sup> و املاکی را وقف کرد تا درآمد حاصل از آنها صرف تعمیر و مرمت بیمارستان محمود بهرامی منشی‌باشی و نیز درمان بیماران آن بیمارستان شود. تعدادی از مهم‌ترین این املاک به نقل از محسن نیک‌طره و کیل متولی موقوفه عبارتند از:

- یک باب ساختمان ۶ طبقه و یک مغازه (در اجاره بانک ملی) در خیابان نوفل لوشاتو.
- یک ملک دو طبقه در خیابان آزادی، خیابان شادمهر
- دو دستگاه آپارتمان در خیابان دکتر شریعتی بالاتر از پل صدر، کوچه هدایت
- ۵ دستگاه آپارتمان در خیابان منیریه
- تعدادی مغازه تجاری در خیابان امام خمینی جنب فروشگاه شهید چمران. (سرقفلی آنها متعلق به اشخاصی است که هر کدام از آنها بیش از ۷۰ سال است که در آنجا مشغول کسب و کار هستند).
- و ...

۱. جمع رقبه، به معنی: یک واحد ملکی، یک بابت مغازه، یک واحد آپارتمان



## معرفی افراد شاخص خاندان بهرامی

### میرزا احمدخان بهرامی



عمادالممالک وزیر زنجان و خوزستان و عراق عجم در دوره قاجار

(۱۲۸۳-۱۲۱۴)

میرزا احمدخان بهرامی ملقب به عمادالممالک فرزند میرزا عبدالوهاب و فاطمه خانم دختر میرزا اسماعیل طغرودی در سال ۱۲۱۴ خورشیدی در محله ترخوران تفرش به دنیا آمد.

ایشان در سال ۱۲۴۰ خورشیدی در سن ۲۶ سالگی از تفرش به

تهران مهاجرت نمود و وارد دربار قاجار شد و به عنوان اولین نفر از خاندان بهرامی به دستگاه دولتی راه پیدا کرد. وی در دستگاه محمد رحیم خان علاء الدوله وارد خدمت شد و در شغل استیفاء و نویسندگی انجام وظیفه کرد.

در آن ایام علاء الدوله بیشتر اوقات حکومت زنجان یا خمسه را داشت و در دفعه آخر به حکومت خوزستان منصوب گردید. عمادالممالک معاون علاءالدوله بود که در آن زمان با عنوان وزیر خوانده می شد و وظیفه وزیر رسیدگی به کل امور حوزه حکومتی بود. وی که فردی خیر و متدین بود، همه کارهای دستگاه محمد رحیم خان علاء الدوله را انجام می داد. میرزا محمودخان احتشام السلطنه پسر علاء الدوله نیز لقب عمادالممالکی را به او داد. پس از فوت او پسر ارشدش میرزا اسماعیل خان بهرامی لقب پدر را دریافت کرد. لازم به ذکر است میرزا احمدخان، برادر میرزاعلی خان بهرامی نویسنده کتاب شجرهنامه خاندان بهرامی و پدر فرج اله دبیراعظم و حسین احیاء السلطنه و برادر دکتر ابوالحسن خان بهرامی (اولین فارغ التحصیل طب دارالفنون) نیز بود.

گفتنی است وی با زهرا خانم فرزند حاجی میرزا زکی تفرشی (مستوفی و وزیر ناصرالدین شاه) و خانم ستاره خمسه اهل زنجان ازدواج نمود و دارای ۶ فرزند پسر شد.

میرزا احمدخان بهرامی (عمادالممالک) در سن ۶۹ سالگی در سال ۱۲۸۳ خورشیدی بر اثر بیماری شاقولوس (بیماری کج و خشک شدن دست از مچ<sup>۱</sup>) در زنجان درگذشت و در قم به خاک سپرده شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۹).

۱. احتمالاً آرتريت روماتويد امروزی

## میرزا ابوالحسن خان بهرامی



میرزا ابوالحسن خان بهرامی فرزند میرزا عبدالوهاب در ۱۳ فروردین سال ۱۲۲۴ خورشیدی در محله ترخوران تفرش به دنیا آمد و تحصیلات اولیه خود را در مکتب خانه ترخوران به مدت ۶ سال سپری کرد. وی در سن ۱۴ سالگی به تحصیل مقدمات زبان عربی و نجوم و هیأت و طب قدیم مشغول شد و در ۱۸ سالگی جهت ادامه تحصیل به تهران رفت و در ۱۹ سالگی در زمره متعلمین طب مدرسه مبارکه (دارالفنون) درآمد و در ۲۹ سالگی با نشان طلا اولین فارغ التحصیل طب مدرسه دارالفنون شد.

وی به طبابت جراحی در عراق عجم<sup>۱</sup> مأمور گشت. پس از مراجعت به عنوان معلم طب مدرسه مبارکه دارالفنون منصوب شد. هم زمان در کشیک خانه مبارکه طبیب گارد مخصوص شد و جهت دفع بیماری طاعون به رشت مأمور گشت. ایشان پس از مهار بیماری، رساله‌ای با موضوع طاعون رشت نوشت و به مجلس حفظ الصحه مرکزی ارائه داد و مورد توجه وزیر علوم وقت (اعتضاد السلطنه) قرار گرفت. از آن تاریخ به عضویت آن مجلس نیز درآمد و لقب خانی دریافت کرد. ایشان مدتی نیز در آذربایجان مأمور شد. سپس با مساعدت فخرالدوله وزیر علوم وقت جهت آشنایی بیشتر با علم تشریح و اعمال جراحی به فرانسه اعزام شد و پس از تهیه اسباب و کتب لازم و کسب تجربیات و آموزش‌های جدید به ایران مراجعت نمود. ضمن تدریس به ریاست مریض‌خانه دولتی منصوب شد و رتبه سرپرستی اول را دریافت کرد. وی به همه توصیه می‌کرد که در تحصیل بکوشید تا جامه خردمندان بپوشید. گفتنی است دکتر علی‌رضا مذهب السلطنه، دکتر ابوالقاسم بهرامی (پدر علم میکروب شناسی ایران) و دکتر مهدی بهرامی (استاد باستان‌شناسی ایران) از فرزندان ایشان بودند. میرزا ابوالحسن خان بهرامی در سال ۱۲۸۳ خورشیدی در سن ۵۹ سالگی دار فانی را وداع گفت و در امامزاده حسن تهران به خاک سپرده شد.

مهم‌ترین آثار و تألیفات ایشان عبارتند از: تشریح، فیزیولوژی، تراپوتیک، پاتولوژی جراحی، مسائل عمده حفظ الصحه، مطلع الطب ناصری، کحالی (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۱).

۱. ناحیه‌ای در مرکز ایران که از شمال به همدان و ملایر و ساوه، از شرق به قم و کاشان، از جنوب به محلات و کمره و چابلق و از غرب به بروجرد و نهاوند منتهی می‌شد.

## \* ابوالقاسم بهرامی

(۱۲۷۲-۱۳۲۹)

دکتر ابوالقاسم بهرامی<sup>۱</sup> پزشک و از نخستین همکاران انستیتو پاستور ایران، فرزند دکتر ابوالحسن بهرامی تفرشی (اولین فارغ التحصیل طب دارالفنون) در سال ۱۲۷۲ خورشیدی در تهران متولد شد. وی پس از طی تحصیلات ابتدایی و متوسطه، رشته پزشکی را در دارالفنون تکمیل کرد و در همین مدرسه و همچنین در مدرسه دارالمعلمین مشغول به تدریس شد. در سال ۱۳۰۰ خورشیدی به سرپرستی «موسسه انستیتو پاستور» برگزیده شد و همچنین ریاست بنگاه دفع آفات نباتی و حیوانی و قرنطینه منطقه جنوب را عهده‌دار شد. پس از بازگشت به موسسه انستیتو پاستور فعالیت‌های تحقیقاتی و علمی خورا در زمینه باکتری‌شناسی و میکروبی‌شناسی ادامه داد و مدتی نیز به عنوان اولین رئیس این موسسه مشغول بود.

وی با خانم نزهت الزمان سعد فرزند محمود وحیدالدوله ازدواج نمود و پس از فوت ایشان با خانم فخرالملوک فرزند سلیمان میرزا ازدواج نمود و صاحب پنج دختر به نام‌های گلوریا، ویکتوریا، پروین، پوران و پرنسس و دو پسر به نام‌های امیر هوشنگ و منوچهر شد.

دکتر ابوالقاسم بهرامی که در اواخر عمر در بیمارستان «رضانور» تهران طبابت می‌کرد در روز ۲ دی ۱۳۲۹ خورشیدی در سن ۵۷ سالگی به سبب بیماری کبد در تهران درگذشت و در قبرستان ظهیرالدوله تجریش به خاک سپرده شد.

کتاب تجزیه ادرار او را دانشگاه تهران در ۱۳۳۵ خورشیدی منتشر کرده است. همچنین از وی چندین مقاله در زمینه پزشکی به چاپ رسیده است (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۵).

در ۱۳۱۷ خورشیدی، علی اصغر حکمت، وزیر کشور، او را رئیس اداره کل صحیه (بهداری) کرد. با تأسیس آموزشگاه عالی بهداری برای رفع کمبود پزشک در ۱۳۲۵ خورشیدی، دکتر بهرامی تدریس فیزیک را در این آموزشگاه بر عهده گرفت و به درجه دانشیاری دانشگاه تهران رسید (عبدالرحیمی، ۱۳۹۹: ۱۶۶).

۱. قابل ذکر است بین افراد سرشناس و معروف خاندان بهرامی یک تشابه اسمی وجود دارد به نام «دکتر ابوالقاسم بهرامی» که نسبت آنها با هم در شجره‌نامه‌ای که توسط پژوهشگر این کتاب تنظیم گردیده، نشان داده شده است. در کتاب‌ها و منابع اینترنتی مرتبط با خاندان بهرامی عکس دکتر ابوالقاسم بهرامی رئیس بخش رادیولوژی بیمارستان رازی را اشتباهاً به جای عکس دکتر ابوالقاسم بهرامی رئیس انستیتو پاستور به کار برده‌اند. طبق پژوهش‌های به عمل آمده، همه عکس‌های موجود در اینترنت و کتاب‌های مرتبط با «دکتر ابوالقاسم بهرامی» تا زمان نگارش این کتاب، مربوط به دکتر ابوالقاسم بهرامی رئیس بخش رادیولوژی بیمارستان رازی است. و هیچ عکسی از رئیس انستیتو پاستور، در کتاب‌ها و اینترنت موجود نیست.



## مهدی بهرامی



مهدی بهرامی فرزند دکتر ابوالحسن خان تفرشی (اولین فارغ التحصیل طب دارالفنون) در سال ۱۲۸۴ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. نخست نزد پدرش به تحصیل پرداخت و پس از اتمام تحصیلات ابتدایی در دارالمعلمین مرکزی تحصیل کرد. مدتی در اداره دادگستری مشغول شد اما به دلیل اشتیاق فراوان به تاریخ ایران هنگامی که معلم تاریخ و جغرافیا بود با بورسیه دولتی به اروپا اعزام و در دانشگاه پاریس به تحصیل در رشته باستان‌شناسی و هنر پرداخت و به عنوان اولین ایرانی مدرک دکتری خود را در این رشته دریافت نمود. چندی بعد

به آلمان رفت و با بخش هنر اسلامی موزه برلین همکاری کرد و مدتی به استخدام موزه برلین درآمد. وی پس از بازگشت به ایران در دانشگاه تهران دروس باستان‌شناسی و تاریخ هنر را تدریس، و در بخش اسلامی موزه ایران باستان آغاز به کار کرد. وی نماینده ایران در کنگره شرق شناسی استانبول بود. او زبان‌های ایران باستان را نزد پروفسور هرتسفلد آلمانی فرا گرفت و به زبان‌های انگلیسی، آلمانی و فرانسه تسلط کامل داشت. از وی بیش از ۶۰ مقاله علمی در زمینه باستان‌شناسی، هنر و سفالگری به یادگار مانده است. با تأسیس دانشگاه تهران و تشکیل گروه باستان‌شناسی، دکتر مهدی بهرامی به همراه دکتر عیسی بهنام به عنوان باستان‌شناسان ایرانی دلسوز به انجام وظیفه پرداختند. وی در اواخر دهه ۱۳۲۰ خورشیدی همه امور باستان‌شناسی کشور را به عهده گرفت.

گفتنی است وی با خانم آنافریدا (اهل آلمان) ازدواج نمود و دارای یک فرزند پسر به نام پرویز و یک فرزند دختر به نام اولینه ناهید شد.

مهم‌ترین آثار و تألیفات ایشان عبارتند از: تاریخ صنایع ایران، راهنمای گنجینه قرآن و یکه صورت سازی در نقاشی قرون اخیر و ...

دکتر مهدی بهرامی در روز ۱۹ آبان ۱۳۳۰ در سن ۴۷ سالگی در تهران درگذشت و در گورستان ظهیرالدوله تجریش تهران به خاک سپرده شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۸).

از مهم‌ترین اقدامات وی، پایه‌گذاری موزه آستان قدس رضوی، مطالعه و مرمت کاشی‌های حرم حضرت معصومه (ع)، برگزاری نمایشگاه‌هایی از آثار کهن ایران در موزه متروپولیتن نیویورک و موزه پاریس، بازگرداندن آثار باستانی ایران از موزه بریتانیا و نیز تأسیس «بنگاه کاوش‌های تاریخی ایران» با هدف حفاظت آثار به دست آمده در کاوش‌ها را می‌توان نام برد. سرانجام به پاس خدمات درخشان بهرامی در معرفی هنر و فرهنگ ایران و جهان، نشان درجه اول «سپاس» به وی اعطا شد (عبدالرحیمی، ۱۳۹۹: ۱۶۴).

### \* علیرضا بهرامی



دکتر علیرضا بهرامی فرزند دکتر ابوالحسن خان (اولین پزشک فارغ التحصیل دارالفنون) و فاطمه خانم در سال ۱۲۴۵ خورشیدی در محله ترخوران تفرش به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات مقدماتی در تفرش به تهران رفت و از مدرسه دارالفنون زیر نظر دکتر راتولد فرانسوی فارغ التحصیل شد.

ایشان مدرک دکترای چشم پزشکی خود را از دانشگاه پاریس دریافت کرد. وی به علوم روانشناسی و فلسفه نیز اشراف کامل داشت و به زبان‌های فرانسه و انگلیسی مسلط بود و در خدمات اجتماعی

فعالیت چشمگیری داشت. او که چشم پزشکی معروف و حاذق شده بود لقب (مehذب السلطنه) را دریافت کرد. وی ریاست مریض‌خانه نسون و اطفال تهران را از بدو تأسیس تا سال ۱۳۰۵ خورشیدی به عهده داشت و همزمان سرپرست بخش کحالی (چشم پزشکی) و سرپرست بخش طبی مریض‌خانه تهران بود. وی در سال ۱۳۰۸ در سمت معاون بلدی به عنوان اولین رئیس اداره نظیف و نظافت شهری بلدیّه منصوب شد. در سال ۱۳۱۴ پیشنهاد تغییر نام بلدیّه را به شهرداری ارائه کرد و اداره نظیف را به اداره خدمات عمومی تغییر نام داد. یکی از مهم‌ترین تألیفات ایشان کتاب مجمع الادویه ناصری است.

گفتنی است وی برادر دکتر ابوالقاسم بهرامی (از نخستین رؤسای انستیتو پاستور ایران) و دکتر مهدی بهرامی (استاد باستان‌شناسی) و پدر دکتر تقی بهرامی (بنیانگذار علم تحقیقات اصلاحی و ژنتیکی کشور) بود.

ایشان با خانم عذرا بهرامی فرزند میرزا سید رضا ازدواج نمود و صاحب دو فرزند پسر به نام‌های تقی و محمد و دو فرزند دختر به نام‌های افخم الملوک و عصمت الملوک شد.

دکتر علیرضا خان بهرامی در روز ۱۵ تیر ۱۳۲۰ خورشیدی در سن ۷۵ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۳).

## تقی بهرامی



تقی بهرامی فرزند دکتر علیرضا خان تفرشی (مهذب السلطنه) در سال ۱۲۷۷ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. وی پس از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه برای ادامه تحصیل به دانشگاه (فردریش ویلهلم) در برلین آلمان رفت و به عنوان اولین ایرانی مدرک دکترای کشاورزی (فلاحت) را دریافت نمود.

وی مدتی ریاست اداره خالصجات تهران را به عهده گرفت و بعد به ریاست مؤسسات فلاحتی اداره کل فلاحت و اداره جنگل‌ها در مرکز منصوب شد. پس از آن ریاست دانشکده کشاورزی دانشگاه تهران را به عهده گرفت. وی از اولین اساتید مدرسه عالی فلاحت (دانشکده کشاورزی) بود و مجله فلاحت را منتشر می‌کرد و پس از آن به انتشار مجله آب و خاک پرداخت.

ایشان اولین کتاب فلاحت در ایران را نیز به چاپ رساند و اولین کسی بود که در مورد پسته کتاب نوشت. وی یکی از پرکارترین محققان و نویسندگان در امور فلاحت در طول تاریخ ایران است و به عنوان پدر علم تحقیقات اصلاحی و ژنتیکی جانوری و کشاورزی در ایران شناخته شده است. بیش از ۱۷ جلد کتاب از وی به یادگار مانده است.

گفتنی است وی با خانم ایران تربیت فرزند میرزا محمدعلی (رئیس بلدیة تبریز) ازدواج نمود که حاصل این ازدواج ۳ فرزند به نام‌های بهرام، شهرزاد و شهریار است. دکتر تقی بهرامی در سال ۱۳۵۰ در شهر بُن آلمان دار فانی را وداع گفت.

مهم‌ترین تألیفات و آثار ایشان عبارتند از: دامپروری عمومی، تاریخ کشاورزی ایران، ارزیابی کشاورزی، باغبانی و زراعت عمومی و خصوصی، جغرافیای کشاورزی، فرهنگ روستایی (دایره المعارف فلاحتی) (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۵).



## ☆ فرج اله بهرامی



میرزا فرج اله بهرامی فرزند میرزا علی خان و زهرا خانم در سال ۱۲۶۱ خورشیدی در محله ترخوران تفرش متولد شد. پس از اتمام تحصیلات مقدماتی در تفرش به تهران رفت و تحصیلات متوسطه را در مدرسه دارالفنون آلیانس فرانسوی و مدرسه آلمانی‌ها به پایان برد. وی به استخدام وزارت جنگ درآمد و در زمان کودتای ۱۲۹۹ رئیس کابینه وزارت جنگ شد و سپس به عنوان رئیس دفتر مخصوص رضاشاه منصوب شد و لقب (دبیر اعظم) را دریافت کرد.

وی به ادبیات، هنر و موسیقی علاقمند و نویسنده‌ای زبردست بود.

به زبان‌های عربی، فرانسه و آلمانی تسلط داشت و مجله قشون را منتشر و کتاب‌های سفرنامه خوزستان و سفرنامه مازندران را به نام رضاشاه نوشت. مدتی در روزنامه شفق با اسم مستعار (ف - برزگر) مطلب می‌نوشت و کتاب سیمای تاریخی اجتماعی و فرهنگی مشهد را تألیف نمود. وی مسئول آموزش خواندن و نوشتن و تعلیم تاریخ و جغرافیا به رضاشاه بود و نطق‌ها و اعلامیه‌های او را می‌نوشت. پس از بروز اختلافات و سعایت مخالفان چند بار به دستور رضاشاه به زندان افتاد. وی در دوران استانداری فارس، حافظیه شیراز را بازسازی کرد. در دوران استانداری خراسان جشن هزاره تولد فردوسی را برگزار و آرامگاه جدید فردوسی را افتتاح کرد و اقدامات عمرانی و فرهنگی فراوانی در خراسان انجام داد.

وی برادر محمدعلی خان و دکتر حسین بهرامی (احیاء السلطنه) بود و با خانم معصومه بهرامی دختر میرزا اسماعیل (عمادالممالک ثانی) ازدواج نمود و صاحب یک فرزند پسر به نام بهرام و چهار فرزند دختر به نام‌های اقدس الملوک، ملک الملوک، ایراندخت و صهبا شد.

میرزا فرج اله خان بهرامی (دبیر اعظم) در ۳۰ خرداد ۱۳۳۰ خورشیدی در سن ۶۹ سالگی در تهران دار فانی را وداع گفت.

مهم‌ترین سمت‌های وی رئیس دفتر مخصوص رضا شاه، نماینده تبریز در مجلس شورای ملی، وزیر پست و تلگراف، وزیر کشور، استاندار اصفهان، فارس، خراسان و کرمانشاه بوده است (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۲).

### حسین بهرامی \*



دکتر حسین بهرامی فرزند میرزا علی خان و زهرا خانم در سال ۱۲۶۵ خورشیدی در محله ترخوران تفرش به دنیا آمد. وی پس از طی تحصیلات مقدماتی در تفرش به تهران رفت و دوره متوسطه و دوره طب را در مدرسه دارالفنون گذراند. او به عنوان طبیب اول رژیمان سوم در وزارت جنگ استخدام شد و پس از مدتی به عنوان طبیب گارد سلطنتی منصوب شد. مدتی نیز طبیب وزارت پست و تلگراف بود و لقب احیاءالسلطنه را دریافت کرد. وی برادر محمدعلی خان و فرج الله بهرامی (دبیر اعظم) است.

ایشان با خانم نیمتاج بهرامی ازدواج نمود و صاحب دو دختر به نام‌های نیره و سیمین تاج شد. سیمین تاج بعدها با یکی از فرزندان رضا شاه به نام احمد رضا پهلوی ازدواج کرد. دکتر حسین بهرامی (احیاءالسلطنه) در روز ۲۳ مهر ۱۳۱۹ در تهران دار فانی را وداع گفت.

مهم‌ترین سمت‌های وی عبارتند از:

ریاست صحیه کل مملکتی (وزارت بهداشت)

نماینده زنجان در دوره پنجم مجلس شورای ملی

نماینده خرم آباد در دوره نهم مجلس شورای ملی

رئیس تشکیلات احصائیه و سجل احوال کل مملکتی (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۶).

### ☆ فضل الله بهرامی



سرهنگ فضل الله بهرامی فرزند اسماعیل و نوه میرزا احمد عمادالممالک اهل ترخوران تفرش در سال ۱۲۷۳ خورشیدی در تهران متولد شد و در مدارس شرف، تربیت، آلیانس فرانسوی و مدرسه آلمانی‌ها تحصیل کرد. وی پس از استخدام در شهربانی به درجه سرهنگی نائل آمد و پس از اشتغال در مناصب مختلف از جمله وزارت، استانداری و شهرداری بازنشسته شد و در اروپا تحصیلات خود را در رشته حقوق ادامه داد. وی مردی جدی، پرکار و لایق بود و چند زبان خارجی می‌دانست. ایشان مدیر مسئول مجله پلیس ایران نیز بود. گفتنی

است وی پس از ازدواج با خانم عصمت الملوک اسکندری فرزند کفیل الدوله، صاحب دو فرزند دختر به نام ناهید و سکینه و دو فرزند پسر به نام احمدعلی و شاپور (بهرام) شد که دارای مناصب مهمی از جمله وزیر و سفیر در دوره پهلوی بودند.

سرهنگ فضل الله بهرامی در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۴۰ خورشیدی در آلمان در سن ۶۷ سالگی درگذشت.

مهم‌ترین سمت‌های وی عبارتند از:

وزیر پست تلگراف و تلفن (کابینه سهیلی)

وزیر کشور (کابینه احمد قوام)

استاندار کرمان، فارس، اصفهان، خوزستان و خراسان

شهردار تهران

رئیس اداره زندان‌های کشور

رئیس اداره بازرسی و سیاسی شهربانی کل کشور

رئیس اداره احصائیه و سجل احوال کل مملکتی (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۷).



## عبدالله بهرامی \*



عبدالله بهرامی فرزند میرزا اسماعیل نوه میرزا احمد عمادالممالک و برادر سرهنگ فضل الله خان بهرامی (وزیر دوران پهلوی) اهل ترخوران تفرش در سال ۱۲۶۷ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. وی تحصیلات ابتدایی را در دبستان‌های افتتاحیه، شرف مظهری و تربیت گذراند و دوره متوسطه را در مدرسه‌های آلیانس فرانسه، مدرسه آلمانی‌ها و دارالفنون طی کرد.

او پس از تسلط به زبان‌های فرانسه، آلمانی و انگلیسی برای

ادامه تحصیل مدتی به آلمان، سوئد، انگلستان و فرانسه رفت. مدرک

دکتری حقوق خود را از دانشگاه استراسبورگ فرانسه دریافت و خدمات اداری و معلمی خود را در مدرسه آلمانی‌ها آغاز کرد. همزمان به نویسندگی و ترجمه کتاب‌های مختلف می‌پرداخت. مدتی معاون نظمیه ایران، رئیس نظمیه گیلان و آذربایجان شد و با بنیانگذاری تأمینات ایران به ریاست آن رسید. مدتی هم حاکم خوی و قراچه داغ بود. پس از چندی مدیر کل وزارت معارف شد و مدتی نیز معاون وزیر مالیه و معاون وزیر عدلیه بود. پس از آن به عنوان نماینده دائم ایران در سازمان ملل منصوب شد. مدتی نیز سمت وزیر مختار ایران در بلژیک را به عهده داشت.

عبدالله بهرامی روز ۱۹ شهریور ۱۳۴۷ در تهران درگذشت و در آرامگاه خانوادگی در جوار امامزاده عبدالله شهر ری به خاک سپرده شد.

مهم‌ترین آثار و تألیفات وی عبارتند از: خاطرات عبدالله بهرامی، از تهران تا نیویورک، سرگذشت حاجی مراد، بیچارگان، شرح حال پیرکروپتکین، ایران مخوف (حیدری، ۱۳۹۹: ۴۴).

### \* شاپور (بهرام) بهرامی

شاپور بهرامی فرزند فضل‌الله بهرامی در سال ۱۳۰۲ در تهران متولد شد. پس از گذراندن تحصیلات ابتدائی و متوسطه برای ادامه تحصیل به سوئیس رفت. در آنجا موفق به گرفتن مدرک لیسانس و دکترای خود در رشته علوم سیاسی و اجتماعی از دانشگاه ژنو شد. بعد از اتمام تحصیل به ایران بازگشت. پس از بازگشت به ایران در وزارت پیشه و هنر مشغول کار شد. در سال ۱۳۳۲ به وزارت امور خارجه رفته و مراحل اداری را در داخل و خارج طی نمود، تا این که توانست به مقام معاونت همان وزارتخانه منصوب شود. مدتی در سمت معاونت به سر برد تا این که سفیر کبیر ایران در قاهره گردید. سپس از مصر به فرانسه رفت و سفیر ایران در فرانسه شد.



### ☆ احمدعلی بهرامی



دکتر احمدعلی بهرامی فرزند فضل الله و نوه میرزا اسماعیل عمادالممالک ثانی در روز ۲۵ آذر ۱۲۹۸ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در تهران سپری کرد و به زبان فرانسه تسلط کامل یافت. در دانشگاه گرنویل بلژیک ادامه تحصیل داد و لیسانس حقوق خود را در ژنو دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران در وزارت عدلیه و وزارت کار مشغول به بررسی و ترجمه قوانین بین المللی شد. سپس در کابینه مهندس شریف امامی به عنوان وزیر کار منصوب شد و مدتی نیز نماینده ایران در کنفرانس ژنو ایران بود. سخنرانی او

در دفاع از منافع نفتی ایران در دادگاه لاهه در زمان دولت مصدق از کارهای شایان ذکر وی است. او بعد از بازگشت از ژنو به تدریس در دانشگاه حقوق دانشگاه تهران پرداخت و پس از سه سال تدریس در دانشگاه به استخدام وزارت امور خارجه درآمد و به عنوان سفیر ایران در چین منصوب شد. مدتی نیز رئیس کل قیمت بازاری شرکت ملی نفت ایران بود. او برادر شاپور (بهرام) بهرامی (آخرین سفیر ایران در فرانسه قبل از انقلاب) بود.

مهم‌ترین آثار و تألیفات وی عبارتند از: در جست و جوی انسانیت و عدالت، گرداب تاریکی.

احمدعلی بهرامی در روز ۱۳ مرداد ۱۳۸۸ خورشیدی در سن ۹۰ سالگی در پاریس درگذشت و همانجا به خاک سپرده شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۴).



### صادق بهرامی



صادق بهرامی فرزند میرزا ابراهیم و نوه میرزا احمد عمادالممالک تفرشی اول فروردین ۱۲۸۸ خورشیدی در تهران به دنیا آمد. وی پس از تکمیل تحصیلات خود در مدرسه شرف مظفری و دارالفنون از هنرستان هنرپیشگی تهران فارغ التحصیل شد. فعالیت هنری خود را با بازی در تئاتر در کلوپ مدرسه و فعالیت در سینما را با بازی در فیلم «شکار خانگی» آغاز کرد. فعالیت در رادیو را به عنوان بازیگر در نمایش‌های رادیویی شروع و سال‌های بسیاری، کارگردانی داستان‌های شب رادیو ایران را به عهده گرفت. وی در حدود ۳۰ نمایش و تئاتر بازی کرده است. نویسنده فیلم‌های سینمایی «مستشار جزیره» و «شب‌های تهران» بود و در چندین اثر سینمایی و تلویزیونی به عنوان بازیگر و کارگردان حضور داشته است.

مهم‌ترین آثار سینمایی وی به عنوان بازیگر عبارتند از:

آغا محمدخان قاجار، همسر مزاحم، شکار خانگی، زنبورک، اسرار گنج دره جنی، آقا مهدی کله پز، خواستگار، ستار خان، مرغ تخم طلا، راز درخت سنجد، حسن کچل، همه گناهکاریم و ...

مهم‌ترین آثار سینمایی وی به عنوان کارگردان عبارتند از:

شاباجی خانم، خانم، بهلول، برای تو و ...

مهم‌ترین آثار تلویزیونی وی به عنوان بازیگر عبارتند از: اختاپوس، آدم به آدم، سلطان صاحبقران و ...

صادق بهرامی در ۱۵ دی ۱۳۶۶ خورشیدی در سن ۷۸ سالگی در تهران درگذشت و در بهشت زهرا به

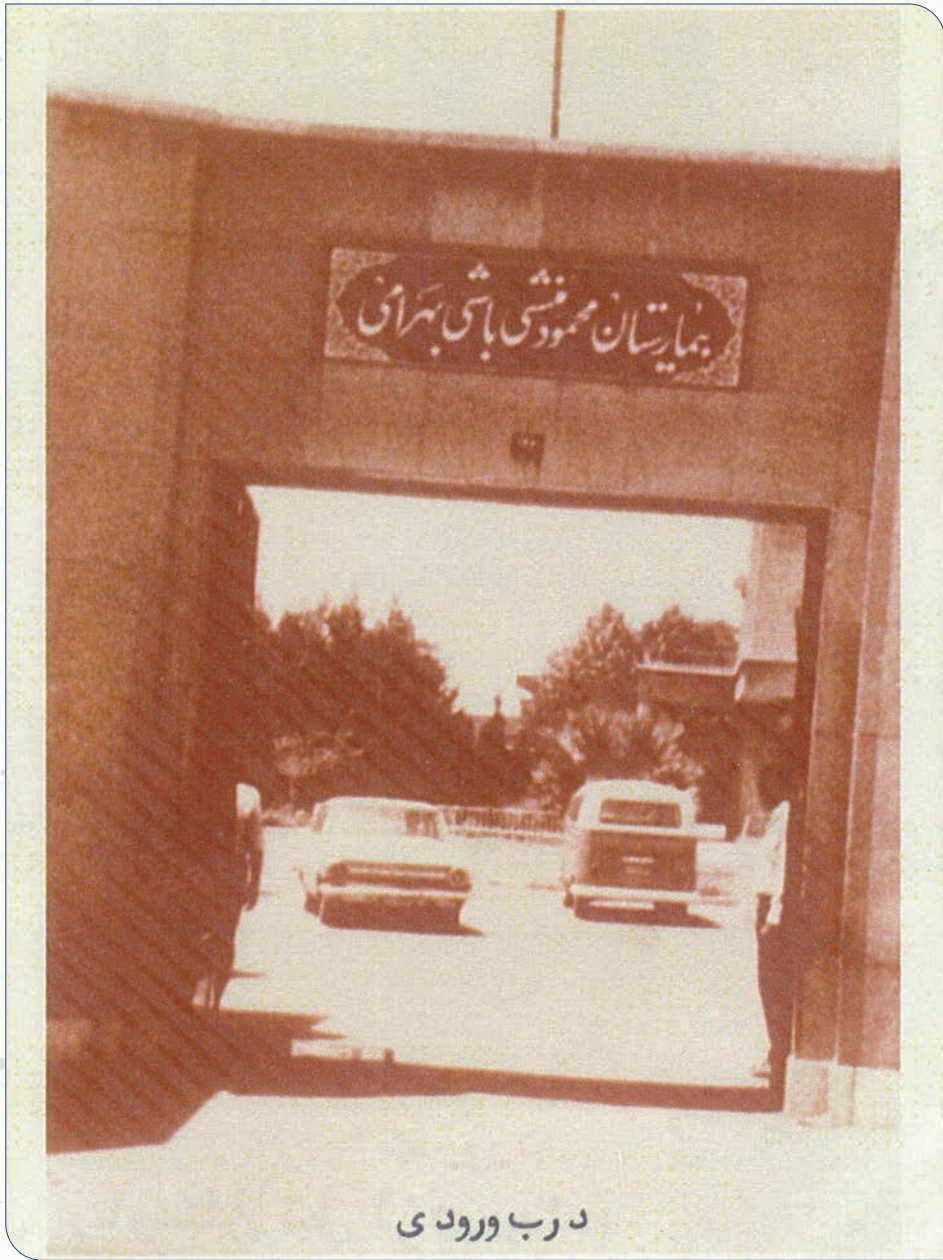
خاک سپرده شد (حیدری، ۱۳۹۹: ۳۷).



## فصل دوم

# نخستین بیمارستان کودکان در ایران

۷ اردیبهشت ۱۳۳۷ خورشیدی





پژوهش‌ها نشان می‌دهد نخستین بیمارستان تخصصی بیماری‌های کودکان در ایران، بیمارستان کودکان بهرامی است که در سال ۱۳۳۷ شروع به کار کرده است. تا قبل از افتتاح این بیمارستان، در سایر بیمارستان‌ها از جمله بیمارستان‌های رازی و امام خمینی (بیمارستان پهلوی یا هزارتخت‌خوابی سابق)<sup>۱</sup> در کنار سایر بخش‌ها و درمانگاه‌ها، یک بخش و درمانگاه کودکان وجود داشت. ولی بیمارستانی که فقط برای درمان کودکان بیمارانش باشد، وجود نداشت. سال تأسیس بیمارستان‌های کودکان ایران به این شرح است:

نام بیمارستان	شهر	سال تأسیس	سال تبدیل به بیمارستان کودکان
بیمارستان کودکان بهرامی	تهران	۱۳۳۷	۱۳۳۷
بیمارستان کودکان تهران (خصوصی)	تهران	۱۳۴۶	۱۳۴۶
بیمارستان مرکز طبی کودکان (دکتر حسن اهری)	تهران	۱۳۴۷	۱۳۴۷
بیمارستان کودکان علی اصغر (شهرآزاد سابق)	تهران	۱۳۴۳	؟
بیمارستان کودکان مفید	تهران	۱۳۵۳	؟
بیمارستان کودکان شهید محمدحسین فهمیده	تهران	۱۳۳۰	؟
بیمارستان کودکان طالقانی	گرگان	۱۳۶۰	۱۳۶۰
بیمارستان کودکان علی اصغر	زاهدان	۱۳۶۳	۱۳۶۳
بیمارستان کودکان حاج محمدصادق شفیع زاده (امیرکلا)	بلبل	۱۳۴۱	۱۳۷۰
بیمارستان کودکان قدس	قزوین	۱۳۷۰	۱۳۷۰
بیمارستان کودکان ابوذر	اهواز	۱۳۶۰	۱۳۷۰
بیمارستان کودکان	بندرعباس	۱۳۷۱	۱۳۷۱
بیمارستان کودکان بنیاد خیریه سرور (دکتر مرتضی شیخ)	مشهد	۱۳۳۰	۱۳۷۵
بیمارستان کودکان فرمانفرمائیان	تبریز	۱۳۴۹	۱۳۷۵
بیمارستان کودکان دکتر محمد کرمانشاهی	کرمانشاه	۱۳۹۰	۱۳۹۰
بیمارستان کودکان امام حسین	اصفهان	۱۳۹۱	۱۳۹۱
بیمارستان کودکان اکبر	مشهد	۱۳۹۶	۱۳۹۶
بیمارستان کودکان زهرا مردانی آذری	تبریز	۱۴۰۰	۱۴۰۰
بیمارستان کودکان حکیم	تهران	۱۴۰۲	۱۴۰۲

■ اطلاعات درج شده در این جدول از قسمت تاریخچه وب سایت این بیمارستان‌ها در زمان نگارش کتاب گردآوری شده است. درباره بیمارستان‌های علی اصغر تهران، مفید و شهید محمدحسین فهمیده، اینکه این بیمارستان‌ها از ابتدا بیمارستان تخصصی کودکان بوده اند یا خیر اطلاعات مستند و دقیقی در دسترس نیست. درباره بیمارستان کودکان شهید فهمیده نیز این بیمارستان در حقیقت یک واحد مسکونی بوده که به عنوان درمانگاه وقف و بعداً تبدیل به بیمارستان شده است.

۱. مجتمع بیمارستانی امام خمینی تهران (پهلوی سابق، مشهور به بیمارستان هزارتخت‌خوابی) یک بیمارستان آموزشی درمانی وابسته به دانشگاه علوم پزشکی تهران است. کار ساخت این بیمارستان به فرمان رضا شاه، در زمینی به مساحت ۲۳۵،۵۱۹ مترمربع به دست مهندسان آلمانی آغاز گردید. ساختمان اصلی و اولین بنایی که در آن تأسیس شد، از بالا به صورت حرف H انگلیسی است. این بیمارستان در سال ۱۳۲۵ به صورت رسمی فعالیت خود را آغاز کرد. در صفحات بعدی این کتاب، در متن مصاحبه‌ها و اسناد چندین بار از این بیمارستان با نام‌های مختلف (امام خمینی، هزارتخت‌خوابی، پهلوی) یاد شده است. پژوهشگر برای ایجاد یکدستی در ارائه محتوا و جلوگیری از بروز خطا، از نام کنونی بیمارستان، یعنی بیمارستان امام خمینی استفاده کرده است.

■ بیمارستان‌های تک تخصصی کودکان به ترتیب سال تأسیس در بعضی از کشورهای غربی به این شرح است (پورنگ، ۱۴۰۰: ۲۴۳).

سال تأسیس		برخی از قدیمی‌ترین بیمارستان‌های تخصصی کودکان در غرب
خورشیدی	میلادی	
۱۱۸۰	۱۸۰۲	بیمارستان کودکان پاریس (افغان مالاد)
۱۲۱۲	۱۸۳۴	سنت پترزبورگ روسیه
۱۲۱۵	۱۸۳۷	وین
۱۲۱۷	۱۸۳۹	پست
۱۲۲۰	۱۸۴۲	مسکو
۱۲۲۰	۱۸۴۲	پراگ
۱۲۲۱	۱۸۴۳	تورین
۱۲۲۱	۱۸۴۳	برلین
۱۲۲۲	۱۸۴۴	گراس
۱۲۲۳	۱۸۴۵	کپنهاگ
۱۲۴۳	۱۸۶۵	تورین
۱۲۲۴	۱۸۴۶	مونخ
۱۲۳۰	۱۸۵۲	لندن
۱۲۳۱	۱۸۵۳	لیدز
۱۲۳۴	۱۸۵۶	منچستر
۱۲۳۹	۱۸۶۱	بیرمنگام
۱۲۴۴	۱۸۶۶	بريستول انگلیس



## ◆ نخستین بخش و درمانگاه بیماری‌های کودکان



غلامرضا نعمانی‌پور درباره اولین بخش‌ها و درمانگاه‌های مربوط به بیماری‌های کودکان در کتاب «پژوهشی در تاریخچه مجتمع بیمارستانی امام خمینی (ره)» نوشته است:

تا قبل از سال ۱۳۱۹ بخشی که به بیماری‌های کودکان اختصاص داشته باشد در دانشکده پزشکی وجود نداشت. بخش کودکان با بخش داخلی مشترک بوده و تنها یک درمانگاه کودکان در بیمارستان رازی وجود داشت که در سال ۱۳۱۳ دایر شده بود و تا سال ۱۳۱۹ توسط آقایان دکتر کشاورز و دکتر نفیسی اداره می‌شد. در سال ۱۳۱۹ پس از الحاق بیمارستان‌های تهران به دانشکده پزشکی و ایجاد کرسی‌های مختلف، یک بخش و

درمانگاه مستقل کودکان در بیمارستان رازی دایر و کرسی آن به آقای دکتر محمد قریب تفویض گردید. در فروردین ماه ۱۳۲۳ یک درمانگاه کودکان نیز در بیمارستان امیراعلم دایر شد. در بهمن ماه سال ۱۳۲۸ قسمتی از بخش کودکان رازی به بیمارستان امام خمینی (ره) انتقال یافت و اندکی بعد در شهریورماه ۱۳۲۹ بخش کودکان بیمارستان رازی تعطیل و تماماً ضمیمه بخش کودکان بیمارستان امام خمینی (ره) گردید ولی درمانگاه آن در بیمارستان رازی باقی ماند.

این بخش دارای ۵۰ تختخواب بوده و در طبقه دوم بنای مرکزی قرار داشت. رؤسای بخش در آن زمان آقایان دکتر محمد قریب استاد کرسی و رئیس بخش، دکتر صادق مختارزاده دانشیار و دکتر حسن زمانی رئیس درمانگاه بوده‌اند. این بخش در فاصله سال‌های ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۱، ۲ نفر دستیار و ۵ نفر کارورز داشت. بیماران بخش را شیرخواران و کودکان تشکیل می‌دادند. تعدادی از تخت‌های آن نیز به بیماری‌های عفونی اختصاص داشت و یک اتاق شش تخته آن هم مخصوص بیماران دیفتری بوده و در همین محل تراکتومی (گذاشتن لوله در نای به علت انسداد راه تنفسی) برای این بیماران انجام می‌شده است.

در سال ۱۳۴۷ با افتتاح مرکز طبی کودکان، این بخش به آنجا منتقل شد و بیمارستان امام خمینی (ره) از داشتن بخش کودکان محروم گردید تا اینکه در سال ۱۳۴۹ ساختمانی ۲ طبقه در این بیمارستان تأسیس شد. این ساختمان قرار بود به عنوان پاپیون کارورزان مورد استفاده قرار گیرد ولی با تلاش آقای دکتر مختارزاده که رئیس وقت بیمارستان امام خمینی (ره) نیز بود، این ساختمان تغییر کاربری داده و دو بخش کودکان (کودکان ۱ و کودکان ۲) در آن ایجاد شد.

این دو بخش مجموعاً ۷۲ تخت داشت و ریاست آن را نیز آقای دکتر مختارزاده عهده‌دار بودند. مدتی

بعد یک آزمایشگاه اختصاصی در طبقه دوم (قسمت ورودی بخش) به همراه بخش رادیولوژی مخصوص کودکان در طبقه همکف این ساختمان تأسیس شد که تا سال ۱۳۸۳ فعال بودند.

در سال ۱۳۵۴ با افتتاح بیمارستان ولی عصر (عج) (بیمارستان دکتر اقبال سابق) یک اتاق در قسمت انتهایی بخش مامایی به عنوان محل بستری نوزادان تازه متولد شده ایجاد شد و اداره آن در ابتدا توسط آقای دکتر ولی‌زاده و از سال ۱۳۵۷ به بعد به عهده دکتر رضی گذاشته شد. این بخش از نظر مقررات وابسته به بخش کودکان بود و هم اکنون نیز یکی از بخش‌های مجهز و فعال نوزادان و مراقبت‌های ویژه نوزادان است (نعمانی‌پور، ۱۳۸۷: ۲۷۵).





## ♦ وقف بیمارستان بهرامی در سال ۱۳۳۵ خورشیدی

بیمارستان کودکان محمود بهرامی منشی باشی در سال ۱۳۳۵ وقف دانشگاه تهران شد. متن وقفنامه عیناً و بدون تغییر به این شرح است:

**۴۳۲۵۳ / بیستم شهریورماه ۱۳۳۵ / آقای یوسف بهرامی / دانشگاه تهران / وقف / ۴۳۷/۵۰**

دفتر اسناد رسمی شماره ۹۸ حوزه تهران هوالواقف علی الضمائر و المطلع علی السرائر بعد الحمد و الصلاة حاضر شد جناب آقای یوسف بهرامی فرزند مرحوم احمد بهرامی طالب ثراه به شناسنامه شماره دو هزار و پانصد و یازده از بخش سه تهران ساکن بخش مرقوم خیابان باغ نو منزل بانو اقدس ملوک بهرامی و بعد الحضور بالطوع و الرقبه وقف مؤبد و حبس مخلد شرعی اسلامی نمود همگی و تمامی شش دانگ یک قطعه زمین به مساحت هشت هزار و نهصد و سی متر مربع پلاک شماره یکصد و هشتاد و چهار فرعی از شماره شش هزار و هفتصد و هفده واقع در بخش دو تهران خیابان طهران نو مقابل پمپ بنزین خیابان قاسم آباد که فعلاً بصورت ساختمانی نیمه تمام جهت بیمارستان برآمده عرصه و عیناً بدون استثناء چیزی از آن حسب وصایه از مرحوم محمود بهرامی منشی باشی بضمیمه دویست سهم دویست و پنجاه ریالی از چاه عمیقی که در انتهای خیابان قاسم آباد حفر و به مبلغ پنجاه هزار ریال واقف نامبرده خریداری نموده و به منظور تأمین آب شربوی بیمارستان اختصاص و جزء مورد وقف می‌باشد برای تأسیس بیمارستان عمومی و نگهداری از مرضا بمر نحوی که صلاح و مقتضی باشد و تولید آنرا واگذار نمودند بدانگاه تهران که دانشگاه مرقوم الی ابد بامور وقف رسیدگی و شرایط زیر را نیز رعایت و رفتار نماید ۱ بیمارستان نامبرده به نام بیمارستان (محمود منشی باشی بهرامی) نامیده شود و این نام غیرقابل تغییر بوده و همیشه باین نام باقی خواهد بود ۲ اداره امور بیمارستان طبق مقررات از هر حیث بعهد دانشگاه طهران است ۳ تعیین دکتر و پرستار و کلیه هزینه‌های لازمه از هر جهت و بابت که تصور شود چه نسبت بامور بیمارستان از نظر طبی و چه نسبت به نگهداری مرضا از نظر دارو و تغذیه و غیره تماماً بر عهده دانشگاه خواهد بود ۴ جناب آقای دکتر حسین خطیبی نوری فرزند مرحوم محمدعلی به شناسنامه شماره ۳۱۲۵۳ از بخش ۵ تهران مدیر عامل شیر و خورشید سرخ ایران به نمایندگی از طرف دانشگاه طهران طبق نامه شماره ۲۳۰۰۰/۴، ۳۵/۶/۲۰ در این دفترخانه حاضر و قبول وقف و تعهدات آنرا به شرح فوق نمودند مورد وقف به تصرف وقف داده شد و تمام شرائط مقرر در وقف مجری و قبض و اقباض بعمل آمد و صیغه وقف به مراتب مسطوره جاری و واقع گردید فصار وفقاً صحیحاً شرعياً لازماً تبصره ۱ قطعه زمین مورد وقف طبق پاسخ استعلامیه شماره ۲۲۳۱۷، ۳۴/۸/۱۳ و شماره ۱۶۷۷۰، ۳۵/۶/۱۹ دایره شمال ثبت طهران از طرف مرحوم محمود منشی باشی تقاضای ثبت شده و حدود و حقوق ارتفاقی آن به شرح پرونده ثبتی مربوطه است ۲ آقای محمود بهرامی منشی باشی فوت نموده و وارث منحصر بفرزندان طبق حصر وراثت شماره ۱۶۲۷،

۳۳/۹/۳ دادگاه‌های بخش طهران - و گواهی مالیات بر ارث شماره ندارد آقای یوسف بهرامی نامبرده می‌باشد ۳ چون قطعه زمین مورد وقف از طرف مرحوم منشی باشی طبق سند عادی مورخ ۱۲ اردیبهشت ۱۳۲۱ خورشیدی مساحت ده هزار متر بوده و در ورقه استعلامیه مساحت آن هشت هزار و نهصد و سی متر ذکر شده علیهذا چنانچه در نتیجه مساحی دقیق معلوم شود که بیش از میزان مساحت مندرج در بالا باشد مقدار زیادی نیز جزء مورد وقف محسوب و دانشگاه نامبرده تویلاً حق تصرف آنرا خواهد داشت ۴ قطعه زمین مورد وقف و بنای آن باظهار واقف به مبلغ نود هزار ریال تقویم شد بتاریخ بیست و دوم شهریور ماه هزار و سیصد و سی و پنج خورشیدی برابر با نهم صفرالمظفر - هزار و سیصد و هفتاد و شش قمری محل امضاء یوسف بهرامی و حسین خطیبی باحراز هویت متعاملین تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد بتاریخ محمدصادق اسلامی نامه شماره ثبت در ص ۵۳ شماره ۴۳۲۵۳ دفتر جلد ۹۱ نماینده ثبت و هزینه دریافتی جمعاً ۱۱۰۵/۷۰ ریال می‌باشد مطابقت ثبت فوق را با اصل سند تصدیق می‌نمایم یوسف بهرامی مطابقت ثبت فوق را با اصل سند تصدیق می‌کنم حسین خطیبی

و در سطر هفتم این ثبت ذیل علامت ۱ بعد بود جمله (چون بنای بیمارستان فعلاً از نظر ساختمان نواقص جزئی دارد تکمیل آن نیز از هر جهت طبق نقشه ترسیمی بر عهده آقای یوسف بهرامی است و چنانچه ساختمان جدیدی لازم باشد بعهد دانشگاه خواهد بود) از قلم افتاده است.





سرهنگ یوسف بهرامی برادر محمود بهرامی طی وقف نامه دیگری، اموال خود را وقف بیمارستان بهرامی نمود. متن این وقف نامه عیناً و بدون تغییر به این شرح است:

**۴۴۹۸۲ / پانزدهم اسفند ماه ۱۳۲۵ / ۲۷ / ۱۲ / ۳۵ / آقای سرهنگ حاج یوسف بهرامی / آقای**

**دکتر ابوالقاسم خان بهرامی / وقف نامه / ۳۸۷۵۰**

دفتر اسناد رسمی شماره نود و هشت تهران هو الواقف علی الضمائر والمطلع علی السرائر بعد الحمد و الصلوه حاضر شد جناب آقای سرهنگ حاج یوسف بهرامی فرزند مرحوم احمد بهرامی طاب ثراه شناسنامه به شماره ۲۵۱۱ از بخش سه تهران ساکن تهران بخش مرقوم خیابان اردیبهشت مقابل گرمابه خجسته منزل بانو اقدس الملوک مصطفوی رجالی (بهرامی) زوجه خود و بعد الحضور بالطوع و الرغبه بدون اکراه و الاجبار وقف مؤبد و حبس مخلد شرعی اسلامی نمود همگی و تمامی پلاک و رقبات آتیه الذکر که عبارت از ۱ شش دانگ یک باب خانه بشماره ۲۴۳۵ تفکیک شده از شش دانگ یک باب خانه به شماره دو هزار و چهارصد و سی و چهار و دو هزار و چهارصد و سی و پنج واقع در تهران بخش سه حسن آباد خیابان قائنی مورد ثبت سند مالکیت ص ۶۹۱ شماره ۲۸۲ دفتر ۲ املاک تهران بالنضمام نیروی برق موجود در عمارت مزبور که پرونده آن بشماره ——— دارای کنتور ۲۰ آمپر و لوازم مربوطه می باشد ۲ شش دانگ یک قطعه زمین محصور بشماره ۱ / ۲۴۳۵ تفکیک شده از شش دانگ یک باب خانه به شماره دو هزار و چهارصد و سی و چهار و دو هزار و چهارصد و سی و پنج واقع در تهران بخش سه حسن آباد خیابان قائنی مورد ثبت سند مالکیت ص ۱۴۱ شماره ۴۳۳۶ دفتر ۳۶ املاک تهران ۳ شش دانگ یک قطعه زمین دارای ساختمان به شماره ۲۹۶۳/۸ واقع در بخش یازده شمیرانات قریه زرگنده مورد ثبت سند مالکیت ص ۲۳۹ شماره ۱۰۰۴ دفتر هشتم قطعه اول بانضمام نیروی برق موجود و منصوبه در پلاک نامبرده که پرونده آن به شماره ۶۱۸ تنقیان و دارای کنتور برق و لوازم آن می باشد ۴ مقدار ۳ ساعت آب از یکصد و شست و هشت ساعت مجری حیاه قنات بزرگ زرگنده در گردش هفت دارای پلاک شماره ۳۸۳۸ که مظهر آن در سفارت ترکیه و مبدأ آن در باغات تجریش است واقع در بخش یازده شمیرانات قریه زرگنده مورد ثبت سند مالکیت ص ۱۹۹ شماره ۳ و ص ۱۷۳ شماره ۳ دفتر قنات می باشد و تمامی آنها موروثی از مرحوم محمود منشی باشی بهرامی طبق حصر وراثت شماره ۱۶۲۷ مورخ ۳۳/۹/۳ دادگاههای بخش تهران و گواهی مالیات بر ارث شماره ——— می باشد عرصه و عیناً بدون استثنا چیزی از آنها بر بیمارستان مرحوم محمود منشی باشی که بشرح زیر عمل و رفتار شود ۱ تولیت رقبات فوق الذکر مادام الحیاه شخص واقف برای خود تعیین نمود که در زمان حیات خود مورد وقف را انجام نماید و بعد از فوت تولیت موقوفه را واگذرا نمود به آقای دکتر ابوالقاسم خان بهرامی برادرزاده واقف فرزند مرحوم اسمعیل عمادالممالک و بعد از حیات ایشان باید به ارشد اولاد ذکور ایشان نسل بعد نسل و در صورتیکه اولاد ذکور نباشد از اولاد ذکور برادرزاده‌های خود آقای سرهنگ حاج یوسف بهرامی به ترتیب ارشدیت برگزار می گردد که در امورات وقف بشرح ماده ۲ این وقف نامه رفتار نماید



۲ منافع و عواید حاصله از رقبات فوق الذکر که بوسیله متولی جمع آوری می‌گردد باید به ترتیب زیر مصرف شود الف بیست درصد منافع حاصله متعلق به متولی وقف است و حق دارد به نفع خود برداشت نماید ب مبلغ دو هزار ریال از عواید جمع آوری شده ماهیانه (مادام که آقای جعفر بهرامی اخوی زاده واقف در قید حیات می‌باشد) بایشان بعنوان هزینه دوا پرداخته شود ج بقیه آنچه و هر چه که باشد در مرحله اول باید صرف تعمیر و مرمت بیمارستان مرحوم محمود منشی باشی و در مرحله دوم بمصرف مرضای بیمارستان نامبرده شود ۳ واقف در هر موقع می‌تواند املاک فوق الذکر را طبق نظریه و تشخیص خود تبدیل به احسن نماید و نیز متولی بعدی می‌تواند هر موقع لازم بداند با نظارت و دخالت دادستان وقت کل کشور املاک مرقوم را تبدیل به احسن نماید ۴ چون به موجب وقف نامه رسمی شماره ۳۷۸۶۹ مورخ ۳۳/۱۱/۱۳ این دفترخانه واقف دو باب عمارت دیگر را به شرح وقف نامه مورد وقف قرار داده و تولیت آنرا بعد از خودشان به آقای دکتر غلامرضا بهرامی اخوی زاده دیگر خود واگذار نموده‌اند بنابراین بموجب این سند وقف نامه نظارت در امر موقوفه مندرج در وقف نامه مزبور را به آقای دکتر ابوالقاسم بهرامی فوق الذکر محول نمودند. ایشان حق دارند در کلیه امور مربوطه نظارت نموده تا امر موقوفه به نحو احسن عمل گردد ۵ تصدی وقف بر عهده اولاد ذکور برادرزاده‌ها مندرج در ماده یک مشروط به داشتن مذهب اسلام و شیعه اثنی عشری است والا تولیت بر عهده اولاد ذکور و اقارب غیرارشدی که دارای صفات فوق می‌باشند خواهد بود و برای تعیین حق الثبت املاک فوق الذکر مبلغ یکصد و بیست و چهار هزار ریال تقویم گردید ۶ صیغه وقف بر مراتب مسطوره جاریشد و موارد وقف بتصرف وقف درآمد فَمَنْ بَدَّلَهُ بَعْدَمَا سَمِعَهُ فَإِنَّمَا إِثْمُهُ عَلَى الَّذِينَ يَبْدُلُونَهُ بتاریخ بیست و هفتم اسفند ماه هزار و سیصد و سی و پنج خورشیدی برابر شانزدهم شعبان هزار و سیصد و هفتاد و شش قمری محل امضاء یوسف بهرامی — با احراز هویت واقف تمام مراتب مسطوره در این ورقه در نزد اینجانب واقع شد بتاریخ متن محمدصادق اسلامی به مفاد بخش نامه شماره ده هزار رعایت شد این ثبت در ص ۱۳ شماره ۴۴۹۸۳ دفتر جلد ۹۴ نماینده ثبت و نیز دریافتی جمعاً ۱۴۴۷۲۰ ریال می‌باشد در سطر نهم این ثبت ذیل عدد ۱ بعد از باشی کلمه (بهرامی) از قلم افتاده است.



## تاریخچه بیمارستان بهرامی به استناد تابلوی ۴۸ ساله

در سال ۱۳۵۴، در زمان ریاست پروفیسور عزیزی، تاریخچه بیمارستان بهرامی بر تابلویی نوشته شد که در حال حاضر در موزه بیمارستان نگهداری می‌شود. این تابلو یادگاری ارزشمند از گذشته‌های دور این بیمارستان و میراث گرانبه‌ای فرهنگی برای آیندگان است. متن تابلو به این شرح است:

### تاریخچه بیمارستان بهرامی

مرحوم محمود منشی باشی بهرامی که از افراد خیر و نیکوکار و از کارمندان عالی‌رتبه دولت بودند تصمیم به احداث درمانگاهی جهت درمان کودکان گرفتند ولی متأسفانه در زمان حیات موفق به انجام این مقصود نگردید و به برادرشان سرکار سرهنگ یوسف بهرامی وصیت کرد که این آرزوی ایشان را برآورده نمایند. ایشان هم با موافقت شیر و خورشید سرخ ایران اقدام به ساختمان بیمارستان نمودند ولی چون امکان تجهیز بیمارستان بوسیله شیر و خورشید سرخ میسر نبود جناب آقای دکتر اقبال ریاست وقت دانشگاه تهران از بیمارستان بازدید فرموده و بیمارستان بهرامی طبق مقاله نامه‌ای بدانشکده پزشکی دانشگاه تهران واگذار گردید و در تاریخ ۳۷/۲/۷ بعد از تجهیز بخش اطفال تحت ریاست آقای دکتر صادق مختارزاده شروع بکار کرد.

موقعیت بیمارستان - بیمارستان بهرامی در جاده «تهران نو» خیابان قاسم آباد واقع شده و مساحت کل زمین آن بالغ بر ۹۰۰۰ متر مربع و سطح زیر بنای آن که توسط ورثه مرحوم منشی باشی بهرامی ساخته شده ۳۰۰۰ متر مربع است در ابتدا در ساختمان اصلی و طبقه اول کلاس درس و درمانگاه و آزمایشگاه و رادیولوژی و اطاق فیزیوتراپی وجود داشت و داروخانه بیمارستان در جنب درب ورودی بیمارستان بود، در طبقه دوم بخش اطفال شامل سه بخش و یک بخش بیماری‌های واگیر که هنوز هم مشغول درمان بیماران می‌باشد. این بخش ۷۵ تخت‌خواب دارد و اطفال از سن نوزادی تا ۱۵ سالگی پذیرفته می‌شوند و موقعیت بیمارستان طوری است که از دورترین نقاط شهر تهران و شهرستان‌ها اطفال مراجعه می‌نمایند. چون محل درمانگاه و آزمایشگاه و رادیولوژی و داروخانه در جای مناسبی نبود لزوم دایر کردن پلی کلینیک مجهزی از طرف دانشگاه به دولت پیشنهاد گردید و بنای جدید با مساحت زیربنای ۷۵۰ متر در ۴۶/۸/۱۷ شروع و آخر سال ۱۳۴۸ پایان یافت در تیرماه ۱۳۴۹ مسئولیت اداره بیمارستان به آقای پرفیسور مسعود عزیزی محول گردید.

تغییرات و تحولات بیمارستان از تیرماه ۱۳۴۹ - تحویل و تجهیز پلی کلینیک بطوریکه توانستیم بیماران سرپایی را در شرایط بسیار مناسب‌تری تحت معاینه و درمان قرار دهیم داروخانه آزمایشگاه و رادیولوژی باین ساختمان منتقل گردید و کلینیک فیزیوتراپی با تجهیزات کامل تحت نظر فیزیوتراپیست شروع بکار کرد در طبقه دوم این ساختمان کلاس درس و پویون کارورزان و دستیاران مقیم مستقر گردید در عین حال یک کلینیک اورژانس با ۱۶ تخت‌خواب جهت بستری کردن فوری بیماران تأسیس گردید این

پلی کلینیک بعد از تجهیزات کامل در اول دیماه ۱۳۵۲ بدست فرح پهلوی افتتاح گردید. بخش اطفال فوراً اقدام به تعویض تختخواب‌های بیماران گردید. سیستم اکسیژن پای تخت که از لوازم ضروری بیمارستان بخصوص در فصل زمستان بود به کار گذارده شد.

از اهدائی جناب آقای هویدا نخست وزیر میزان سیصد هزار ۳۰۰۰۰۰ ریال دستگاه استروپ و اندازه‌گیری الکترولیتهای خون و دو عدد چادر اکسیژن خریداری گردید.

چون گاه مدت بستری شدن بیماران طولانی بود و عملاً وقت آنها تلف می‌شد با کمک اداره آموزش و پرورش ناحیه ۱۶ اقدام به اولین کلاس درس بیمارستانی در سطح مملکت گردید و این کلاس در چهارم آبانماه شروع بکار کرد.

چون در اکثر اوقات جهت اعمال جراحی بیماران مجبور بودیم بیماران را به بیمارستان‌های دیگر اعزام دارم لزوم ایجاد یک بخش جراحی به اطلاع مقامات دانشگاه رسید و این بخش بعد از تجهیزات با داشتن ۲۰ تختخواب عمل چرکی در تاریخ ۱۴ آبانماه ۱۳۵۴ در حضور سرکار علیه بانو فریده دیبا افتتاح گردید و همانروز کلینیک دیالیز اطفال نیز در ساختمان پلی کلینیک شروع بکار کرد.

فرح پهلوی مبلغ ۴۳۰۰۰۰۰ ریال به بیمارستان بهرامی کمک کرد که از این مبلغ وسایل طبی خریداری خواهد شد.

پزشکانی که در بیمارستان بهرامی خدمت کرده و فعلاً در بیمارستان‌های دیگر مشغول خدمت هستند عبارتند از:

- ۱- آقای دکتر محمد پیراسته ۲- آقای دکتر حسن زمانی ۳- خانم دکتر مهرو حق بین ۴- آقای دکتر داریوش سامی ۵- آقای دکتر عباس صرام ۶- آقای دکتر امیر عرفانی ۷- آقای دکتر احمد قانع‌بصری ۸- آقای دکتر محمد حسن مهرخواست.

پزشکانی که فعلاً در بیمارستان مشغول انجام وظیفه می‌باشند عبارتند از:

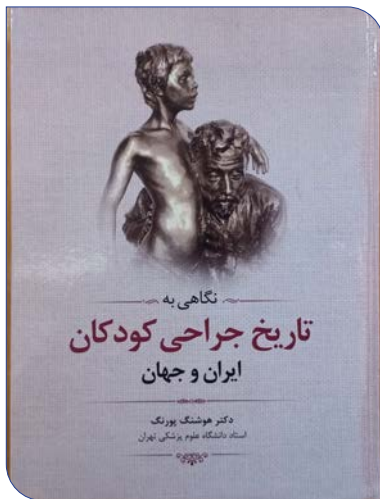
- ۱- آقای دکتر فخرالدین قوامی دانشیار ۲- آقای دکتر محمد ملک دانشیار ۳- آقای دکتر جلال‌الدین شریفی استادیار

- ۴- آقای دکتر بهزاد فولادوند استادیار ۵- آقای دکتر ایرج امیرلک استادیار ۶- آقای دکتر نوروزی مربی ۷- آقای دکتر ولی‌الله محرابی استادیار جراحی اطفال





## ◆ تاریخچه بیمارستان بهرامی به نقل از کتاب «تاریخ جراحی کودکان ایران و جهان» نوشته دکتر هوشنگ پورنگ



در یکی از کوچه‌های محله قاسم‌آباد تهران نو در شرق تهران بیمارستانی واقع شده به نام بیمارستان کودکان بهرامی که در سینه خود گنجینه تاریخ گوهر بار طب کودکان را نهان دارد. نام بهرامی از نام یکی از نیکوکاران معاصر و بنیان‌گذار بیمارستان به نام مرحوم محمود بهرامی منشی باشی گرفته شده است. ایشان که از نعمت داشتن فرزند و وارثی محروم بودند، در اواخر عمر خود تصمیم به احداث یک بیمارستان کودکان در منطقه شرق تهران می‌گیرند و ثروت و دارایی خود را وقف آن می‌نمایند. ولی عمرشان آنقدر کفاف نکرد که بتوانند دستاورد نیت خیر خود را ببینند. به همین دلیل برادر ایشان به نام سرهنگ یوسف بهرامی وظیفه اجرای وصیت

برادر بزرگوار خود را به عهده می‌گیرد و ساختمان بیمارستان را تکمیل و وقف دانشگاه تهران می‌نماید. این ساختمان دارای ۳۲ اتاق و بالغ بر ۷۵ تخت بود. تأمین تجهیزات آن را جمعیت شیر و خورشید سرخ به عهده می‌گیرد که به علت عدم توانایی آن سازمان برای تأمین تجهیزات، در زمان دکتر منوچهر اقبال ریاست وقت دانشگاه تهران، بیمارستان بهرامی به دانشکده پزشکی دانشگاه تهران واگذار می‌گردد و سرانجام در تاریخ ۷ اردیبهشت سال ۱۳۳۷ به عنوان تنها بیمارستان تک تخصصی کودکان ایران به ریاست مرحوم دکتر صادق مختارزاده فعالیت دانشگاهی خود را آغاز می‌کند.

تا آن زمان تنها در بخش کودکان بیمارستان هزار تختخوابی فعلی و پهلوی سابق، به مداوای بیماران خردسال می‌پرداختند و بیمارستانی مختص نوزادان و کودکان وجود نداشت. به این ترتیب نام بیمارستان بهرامی به همت بزرگمرد محمود بهرامی منشی باشی به عنوان اولین بیمارستان کودکان در تاریخ پزشکی ایران ثبت گردید. از آن تاریخ تاکنون این بیمارستان در تربیت متخصصان کودک، جراحان کودک و پزشکان عمومی کشور سهم شایسته‌ای را دارا است.

سال‌ها بعد بیمارستان به تدریج گسترده‌تر شد. در سال ۱۳۴۹ درمانگاه اورژانس با ۱۶ تخت بستری به طور رسمی افتتاح گردید. در سال ۱۳۴۸ ساختمان پلی کلینیک جدید آن با مساحت بالغ بر ۷۵۰ متر مربع به پایان رسید و داروخانه، آزمایشگاه و رادیولوژی هم به این ساختمان منتقل شد. پلی کلینیک بعد از تأمین تجهیزات در سال ۱۳۵۲ رسماً افتتاح گردید. بعدها با هزینه دانشگاه ساختمان جدیدی ساخته و به

مجموعه آموزشی و درمانی بیمارستان افزوده شد.

در تیر ماه ۱۳۴۹ ریاست بیمارستان به عهده دکتر مسعود عزیزی نهاده شد. به همت ایشان متخصصین کودکان از سراسر جهان برای خدمت به کودکان ایرانی دعوت شدند و از جمله کسانی که به این دعوت لبیک گفتند، جناب دکتر ولی الله محرابی فوق تخصص جراحی کودکان بودند. ایشان سال‌ها ریاست مراکز جراحی بیمارستان‌های کودکان آلمان را به عهده داشتند و با کوله باری از تجربه علمی و مدیریتی و با عزمی راسخ پا به میدان نهادند و در ۱۴ آبان سال ۱۳۵۴ بخش جراحی بیمارستان بهرامی را با ۲۰ تخت بستری و دو اتاق عمل و یک اتاق عمل سرپایی تأسیس نمودند.

در سال ۱۳۵۹ به عنوان اولین مرکز جراحی کودکان مجوز پذیرش فلو جراحی کودکان را احراز نمود. اولین فلو فوق تخصصی جراحی کودکان دکتر حسین یزدانی است.

نام استاد ولی الله محرابی بعدها به عنوان پدر جراحی کودکان ایران ثبت گردید. در طول سال‌های دهه پنجاه تا شصت، در بیمارستان بهرامی تعداد زیادی از متخصصین جراحی، دوره جراحی کودکان را زیر نظر جناب دکتر محرابی فرا گرفتند و در مراکز دانشگاهی تهران و سراسر کشور به خدمت به کودکان مبتلا به ناهنجاری‌های مختلف و بیماری‌های جراحی مشغول شدند.

از نسل اول کادر پزشکان بیمارستان بهرامی می‌توان دکتر صادق مختارزاده، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر محمد ملک، دکتر مدرس زاده، دکتر محمد پیراسته، دکتر حسن زمانی، دکتر مهر و حق‌بین، دکتر داریوش سامی، دکتر عباس صرام، دکتر امیر عرفانی، دکتر احمد قانع بصیری، دکتر محمدحسن مهرخواست، پرفسور مسعود عزیزی، دکتر بهزاد فولادوند، دکتر ولی الله محرابی، دکتر ایرج امیرلک، دکتر ضیالدین نوروزی، دکتر نصرت‌الله سلجوقی، دکتر محمود رفیعی و دکتر ایرج فاتحی را نام برد.

در سال‌های دهه شصت دستیاران دست‌پرورده اساتید بیمارستان بهرامی به نام‌های دکتر محسن ناصری (نوزادان)، دکتر فریبا نادری (غدد)، دکتر پیمان‌ه علیزاده طاهری (نوزادان) به این مجموعه پیوستند. در سال‌های دهه هفتاد دکتر عسکر اقبالخواه (گوارش)، دکتر ناهید خسروشاهی (اعصاب)، دکتر محمد برخوردار (نوزادان) و بعد از انحلال بیمارستان تختی و امیر کبیر، دکتر علی اکبر رهبری‌منش (عفونی)، دکتر ملک تاج هنرمند (کلیه)، دکتر بهرام میرسعیدقاضی (آسم و آلرژی)، دکتر سروش غفوریان (قلب)، دکتر هوشنگ اخترخاوری (گوارش)، دکتر الهام شاهقلی (خون و انکولوژی)، دکتر داریوش فهیمی (کلیه) به کادر اساتید قوی و پر تلاش بیمارستان بهرامی پیوستند.

با انحلال بیمارستان امیر کبیر در ۲۷ آذر ماه ۱۳۷۷، اساتید جراحی آن مرکز دکتر محرابی، دکتر احمد صدیقی، دکتر هوشنگ پورنگ و دکتر منصور ملایان، دوباره با همت والای خود، بخش جراحی کودکان را بازگشایی کردند.

در دهه ۸۰ دکتر زهرا حق شناس (غدد)، دکتر محمدعلی احسانی (خون و انکولوژی)، دکتر مهبد کاوه (نوزادان)، دکتر کامیار کامرانی (نوزادان) و در سال‌های دهه ۹۰، دکتر یوسف مجتهدی (کلیه)، دکتر امیرحسین موحدیان (قلب)، دکتر بهزاد محمدپور اهرنجانی (قلب)، دکتر محسن جعفری (عفونی)، دکتر حسین شعبانی میرزایی (غدد)، دکتر علیرضا شفیعی (آسم و آلرژی)، دکتر مریم ویسی‌زاده (نوزادان)، دکتر کامبیز افتخاری (گوارش)، دکتر آرمن ملکیان (گوارش)، دکتر مریم قدسی (مراقبت‌های ویژه)، دکتر آناهیتا ایزدی (عفونی)، دکتر عفت بیگی (داخلی)، دکتر محمد کاجی‌یزدی (خون و انکولوژی)، دکتر زهرا نوع‌پرست (کلیه)، دکتر آزاده افشین (کلیه)، دکتر ملیحه السادات رحیمی ازغدی (غدد)، دکتر پریسا آشورنیا (آسم و آلرژی) و دکتر آرزو اخلاقی (عفونی) به جمع پزشکان گروه کودکان ملحق شدند.

در این ایام دکتر فرید اسکندری و بعدها دکتر محمدرضا طلوع‌استادان یزدو دکتر دنیا سدید در بخش جراحی کودکان مشغول به کار شدند. دکتر هدایت‌الله نحوی نیز مدتی در مرکز جراحی به خدمت اشتغال داشتند. مسئولیت جراحی‌های ارتوپدی بیمارستان ابتدا به عهده آقای دکتر بهنام پنجوی بود و در حال حاضر به عهده آقای دکتر سید رامین زرگرباشی و خانم دکتر شیرین زمانی است.

بار مسئولیت بیهوشی در سال‌های گذشته بر دوش دکتر نیک نژاد، شهید دکتر عبدالله رامین، دکتر مرتضی صدری، آقای دکتر اسماعیل دارابی، خانم دکتر میترا آذر شاهین، دکتر سید محمد میراسکندری، دکتر عباس استادعلی‌پور و دکتر ابراهیم اسپهبدی و در حال حاضر بر دوش خانم دکتر پرستو آریانا و خانم دکتر بیتا ملکیان است.

گروه رادیولوژی سال‌ها به وسیله دکتر پرویز سنگ، دکتر دریابیگی، دکتر تیموریان و دکتر رضوانی اداره می‌گردید ولی از دهه ۸۰ جناب دکتر مهدی آل حسین مسئولیت آن را به عهده گرفتند و در سال‌های اخیر دکتر مسعود پورغلامی و خانم دکتر شیدا جوادی مجموعه کادر اساتید رادیولوژی بیمارستان بهرامی را تکمیل کرده‌اند.

آزمایشگاه این مرکز در سال‌های گذشته توسط اساتیدی مانند دکتر کاظم آملی، دکتر پرویز رصدی، دکتر فرمند، دکتر قنبری، دکتر ملک احمدی اداره می‌گردید.

مرکز آسیب شناسی بیمارستان بهرامی در طی سال‌ها به وسیله اساتیدی مانند دکتر فریبا شاه‌نظری، دکتر عبدی‌راد، دکتر سهیلا سردمی و دکتر سفید بخت اداره می‌گردید و در حال حاضر مسئولیت بخش آسیب شناسی به عهده سرکار خانم دکتر فاطمه محبوب و همکار ایشان خانم دکتر محمدی ضیا است. رؤسای بیمارستان بهرامی از بدو تأسیس تاکنون به ترتیب دکتر صادق مختارزاده، دکتر مسعود عزیزی، دکتر ولی‌الله محرابی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر علی زمانی، دکتر پیمان سلامتی، دکتر علی‌اکبر رهبری منش، دکتر پیمان صادقی و دکتر یوسف مجتهدی بوده‌اند.





اساتید بیمارستان در تمام این سال‌ها، افتخار تربیت تعداد زیادی دستیار کودکان (داخلی و جراحی) را داشته‌اند که بسیاری از آنها به عنوان عضو هیئت علمی، جذب دانشگاه‌های تهران و شهرستان‌های مختلف گردیده‌اند. آموزش بیش از ۱۰۰ دانشجوی کارورز در هر ترم و آموزش دستیاران چرخشی جراحی، رادیولوژی و ارتوپدی، بیهوشی نیز از زمره فعالیت‌های بیمارستان بهرامی است. آموزش دانشجویان کارشناسی پرستاری نیز از دیگر فعالیت‌های آموزشی در این بیمارستان است.

در حال حاضر بیمارستان بهرامی با داشتن دو بخش فوق تخصصی خون و جراحی کودکان، دو بخش مراقبت ویژه نوزادان با ۱۲ تخت و جراحی نوزادان با ۸ تخت، بخش PICU با ۱۲ تخت، کلیه، قلب، ریه، عفونی، گوارش، اعصاب، غدد، گوارش، ایمونولوژی و آلرژی، روماتولوژی و بخش تالاسمی به عنوان یک بیمارستان فوق تخصصی کودکان در شرق تهران به فعالیت خود کماکان ادامه می‌دهد.

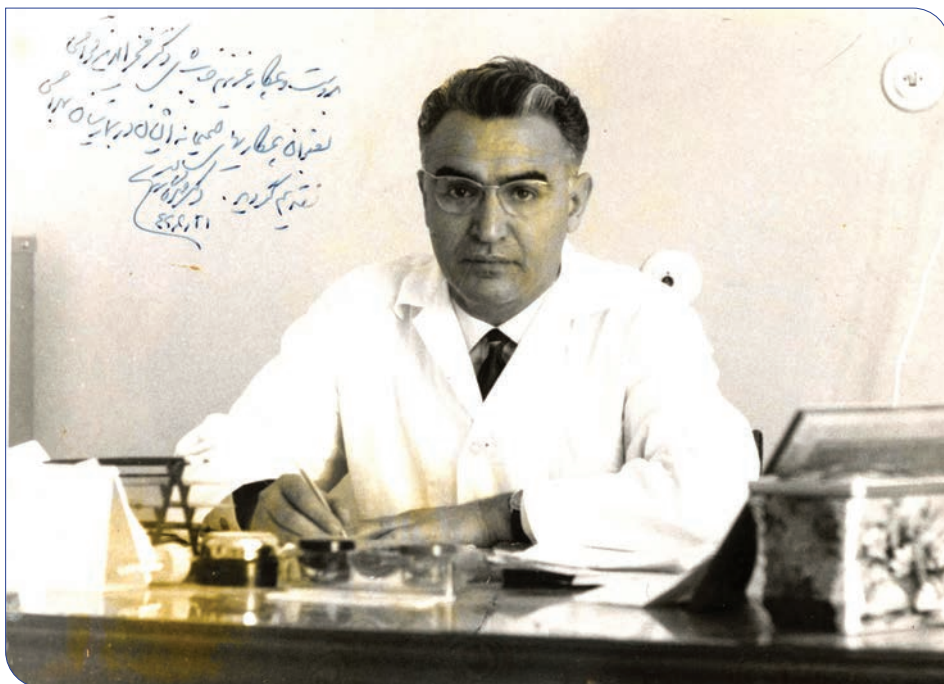
امروز بیمارستان بهرامی مانند روز اول که با نیت خدمت به بیماران خردسال و بی‌بضاعت و به همت محمود بهرامی منشی باشی تأسیس گردید، علیرغم همه فرازها و نشیب‌ها به فعالیت خود کماکان ادامه می‌دهد و به همت کادر با تجربه و ایثارگر خود ضمن تلاش برای توسعه بیشتر، در عرصه درمان بیماران و آموزش در مقاطع فوق تخصص خون و انکولوژی و جراحی کودکان، رزیدنتی کودکان، کارورزی و دانشجویی گام‌های بلندی برمی‌دارد (پورنگ، ۱۴۰۰: ۹۶).





**فصل سوم**  
**رؤسا و مديران بيمارستان**  
**از آغاز تا كنون**





تصویر ۵ دکتر صادق مختارزاده نخستین رئیس بیمارستان بهرامی

### ◆ دکتر صادق مختارزاده نخستین رئیس بیمارستان بهرامی

دکتر صادق مختارزاده در سال ۱۲۹۶ خورشیدی در تبریز به دنیا آمد. قبل از تولد، پدر خود را از دست داد و تحت سرپرستی مادر و عمویش پرورش یافت. او شاگرد دکتر محمد قریب و از بنیانگذاران طب جدید کودکان در ایران بود. وی در زمینه‌های مدیریت، تدریس، پژوهش و حضور در کنگره‌های بین‌المللی، عملکرد بسیار چشمگیری داشت. او برای راه اندازی بیمارستان کودکان بهرامی بسیار تلاش کرد. این بیمارستان که بعد از بیمارستان امام خمینی (ره)، دومین مرکز درمان بیماری‌های کودکان وابسته به دانشگاه تهران بود نقش مهمی در آموزش دانشجویان پزشکی و توسعه طب کودکان به عنوان یک رشته آکادمیک در کشور داشت.

اطلاعات مربوط به مقاطع مختلف تحصیلی و سمت‌های دکتر مختارزاده عبارتند از:

- گذراندن تحصیلات ابتدایی و دبیرستان در شهر تبریز
- فارغ التحصیل در سال ۱۳۲۲ با کسب رتبه اول دانشکده پزشکی دانشگاه تهران و دریافت مدال علمی درجه یک



- فراغت از خدمت سربازی در سال ۱۳۲۳، آمدن به بیمارستان رازی با سمت دستیاری به دعوت دکتر محمد قریب
- سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۲۹، فعالیت با سمت دانشیار در بیمارستان رازی و آموزشگاه پزشکی بیمارستان امام خمینی (ره)
- سال ۱۳۲۹، دریافت بورس تحصیلی از دانشگاه تهران برای گذراندن دوره تکمیلی و تخصصی در رشته بیماری‌های کودکان در دانشکده پزشکی پاریس
- از سال ۱۳۳۷ تا ۱۳۴۹ رئیس بیمارستان کودکان بهرامی
- از سال ۱۳۴۹ تا ۱۳۵۰ رئیس بیمارستان امام خمینی (ره)
- مدیر گروه کودکان دانشگاه تهران
- عضو پیوسته انجمن پزشکان کودکان ایران از بدو تأسیس (۱۳۳۵ خورشیدی)
- استعفا از دانشگاه تهران و ریاست بیمارستان امام خمینی (ره) در سال ۱۳۵۰
- ریاست بیمارستان مهر از اوایل دهه ۱۳۵۰ به مدت بیش از یک دهه



دکتر مختارزاده در مرداد ماه ۱۳۸۲ خورشیدی پس از گذراندن یک دوره طولانی بیماری دار فانی را وداع گفت و در بهشت زهرا، قطعه ۱۱۱، ردیف ۱۵۰، شماره ۹۵ به خاک سپرده شد. از ایشان ۵ فرزند به یادگار مانده است: فرحناز مختارزاده فوق لیسانس اقتصاد، اکبر مختارزاده فوق لیسانس مدیریت بازرگانی، عباس مختارزاده فوق لیسانس مهندسی برق، گلناز مختارزاده علوم کامپیوتر و احد مختارزاده فوق لیسانس مهندسی مکانیک.

### \* دکتر محمدرضا فرهوش

دکتر محمدرضا فرهوش (فوق تخصص جراحی پلاستیک) پسر عمه دکتر مختارزاده درباره وی چنین نقل می‌کند:

دکتر قریب درباره اکثر بیمارانی که تشخیص آنها مشکل بود با دکتر مختارزاده مشورت می‌کرد. تعداد زیادی از درخواست‌های مشاوره دکتر قریب با دکتر مختارزاده را دیده‌ام که روی سر برگ دکتر قریب نوشته شده بود. در جلسات گزارش صبحگاهی<sup>۱</sup> به حضور به موقع دستیاران و کارورها و وقت‌شناسی بسیار حساس بودند و اگر دستیار یا کارورزی مکرر تأخیر ورود داشت، از جلسه بعد، از شرکت در جلسات محروم و از طرف بیمارستان به او اخطار کتبی داده می‌شد. یکی از اساتید قدیمی بیمارستان امام خمینی (ره) تعریف می‌کرد: مدتی که دکتر مختارزاده رئیس بیمارستان امام خمینی (ره) بودند، اگر گل کاری بیمارستان اشکال داشت یا در محوطه بیمارستان ته سیگار یا چوب کبریت پیدا می‌شد، به شدت برخورد می‌کردند. یکی از پرستاران قدیمی می‌گفت: زمان ریاست ایشان در بیمارستان امام خمینی (ره)، رستوران بسیار منظم و زیبا بود و از کارکنان با غذاهای با کیفیت بسیار عالی پذیرایی می‌شد. نظم دکتر مختارزاده و توانایی رهبری ایشان، شهره دانشکده پزشکی دانشگاه تهران بود. همیشه در خانواده عنوان می‌کردند که عاشق تخصص کودکان هستند و دوست دارند کودکان این مرز و بوم را درمان و در سلامت نگهدارند. هیچوقت دنبال پول نبودند و طبابت را برای پول انجام نمی‌دادند. از خیلی از بیماران از جمله کسانی که از روستا می‌آمدند و بیماران مستمند ویزیت نمی‌گرفت. زندگی بسیار سالمی داشتند و اهل سیگار و الکل نبودند. به ما می‌گفتند: بچه‌های من، با کسی که اهل الکل و سیگار است و افراد معتاد، دوست نشوید. او انسانی خانواده دوست و مورد احترام اعضای فامیل بود. معروف بود که بیماری که به ایشان مراجعه می‌کند، با یک نسخه درمان می‌شود. درود خدا بر این متخصص آذربایجانی که عمر خود را وقف راه دانش و تخصص کودکان و انتقال طب نوین کودکان به کشور کرد.

### \* دکتر حسن طباطبایی

دکتر حسن طباطبایی از همکلاسی‌های دکتر مختارزاده در فرانسه از خاطرات خود در فرانسه چنین می‌گویند: در یکی از تالارهای بزرگ آموزش دانشجویان در دانشکده پزشکی پاریس، در حالی که دانشجویان پزشکی زیادی در آن شرکت داشتند چندین بار استادان برجسته آن دانشکده در خلال درس، سؤال خود را مستقیماً از ایشان می‌پرسیدند و او را خطاب می‌کردند و می‌گفتند: مختار جواب بدهد. آنگاه دکتر مختارزاده برمی‌خاست و به طور کامل جواب می‌داد. استاد دکتر مختارزاده پس از بازگشت به ایران به عنوان دانشیار گروه بیماری‌های اطفال به تدریس پرداخته و سپس به درجه استادی نائل آمدند.

## \* دکتر ضیالالدین نوروزی

دکتر ضیالالدین نوروزی از شاگردان و همکاران دکتر مختارزاده، درباره ایشان می‌گوید:

زمانی که من وارد بیمارستان بهرامی شدم دکتر مختارزاده رئیس بیمارستان بود. همزمان رئیس آموزش، رئیس امور اداری، رئیس رادیولوژی و رئیس آزمایشگاه هم بود. به اندازه‌ای توانایی علمی و عملی‌اش بالا بود که همه جا را خیلی خوب اداره می‌کرد. آدم واقعاً باسواد و خوش صحبتی بود. خیلی در کارش جدی بود و می‌گفت دانشجو باید یا سر کلاس باشد، یا در کتابخانه یا بالای سر مریض. اگر می‌آمد بیمارستان و دانشجویی غیر از این جاها بود، بازخواست می‌کرد که چرا سر کارت نیستی. در سال ۱۳۴۹ دکتر مؤدبی که رئیس دانشکده پزشکی بود، از دکتر مختارزاده خواست که رئیس بیمارستان امام خمینی (ره) شود. آنجا بسیار بزرگ و پر از بخش‌ها و کلاس‌های مختلف بود. دکتر مختارزاده هم قبول کرد. در آنجا یک بخش کودکان ایجاد کرد و پس از پایان ریاست بیمارستان امام خمینی (ره)، رئیس بخش کودکان آن شد. ایشان تعدادی متخصص کودکان را هم که از آلمان آمده بودند به عنوان استادیار برای بخش کودکان بیمارستان امام خمینی (ره) استخدام کرد.

دکتر مختارزاده اهل مطالعه، حاضر جواب و باسواد بود. او بسیار علاقه‌مند بود که مدیر گروه باشد و یک دوره‌ای هم مدیر گروه کودکان شد. دکتر مختارزاده در بیمارستان امام خمینی (ره) بازنشسته و بعد از آن سهام‌دار کودکان بیمارستان مهر شد. اواخر عمر هم متأسفانه آلزایمر گرفتند و به رحمت خدا رفتند. دکتر قوامی و دکتر ملک به شدت به دکتر مختارزاده علاقه‌مند بودند.

## ◆ دکتر نصرت الله سلجوقی

یکی دیگر از شاگردان دکتر مختارزاده، دکتر نصرت الله سلجوقی است که با مرور خاطرات گذشته از وی اینگونه یاد می‌کند:

دکتر مختارزاده آدم بسیار منضبط و بسیار با سواد بود و مشخصات واقعی و اخلاقی یک استاد کامل را داشت. در امتحان بالینی از من درباره پولیومیلیت<sup>۱</sup> پرسید. وقتی پاسخ ایشان را دادم، گفت شکلش را بکش. نخاع را کشیدم و گفتم اینجا عیب می‌کند. یک نگاهی به من کرد و گفت باریکلا. پاشو برو. بهم ۱۷ داد. از مختار ۱۷ گرفتن معنی‌اش این بود که از دیگران ۱۷۰ گرفتی. چون نمره‌هایی که می‌داد ۱۱ و ۱۰ بیشتر نبود. همه از دکتر مختارزاده می‌ترسیدند. وقتی به آنها می‌گفتند به مختار افتادی و باید به او امتحان بدهی، غش می‌کردند. از همه باسوادتر بود.

سال‌ها بعد، دکتر مختارزاده سگته کرد و خانه نشین شد. روزی رفقا به من گفتند می‌خواهیم برویم عیادت دکتر مختارزاده، تو هم بیا. گفتم نمی‌آیم. چون نمی‌توانستم تحمل کنم. بچه‌ها که رفتند و برگشتند، گفتند که استاد فقط یک ذره گریه کرد. نمی‌توانست راه برود. چهار دست و پا فلج و زمین گیر شده بود.





تصویر ۶: پروفیسور مسعود عزیزى دومین رئیس بیمارستان بهرامی

### ♦ پروفیسور مسعود عزیزى، دومین رئیس بیمارستان بهرامی

پروفیسور مسعود عزیزى دومین رئیس بیمارستان بهرامی است. وی که دانش آموخته فرانسه بود و در بیمارستان امام خمینی (ره) کار می‌کرد، در تیر ماه ۱۳۴۹ به بیمارستان بهرامی منتقل شد و ریاست آن را بعد از دکتر مختارزاده به عهده گرفت. پروفیسور عزیزى فردی با قدرت مدیریت بالا و توانمند بود و برای پیشرفت بیمارستان بهرامی بسیار تلاش می‌کرد.

وی ارتباطات قوی داشت که از آنها برای نیل به اهدافش در بیمارستان بهرامی استفاده می‌نمود. دکتر عزیزى طی ۷ سال ریاست بیمارستان بهرامی، خدمات ارزنده‌ای از خود به جای گذاشت که شاخص‌ترین آنها عبارتند از:

- بازگرداندن دکتر ولی‌الله محرابی از آلمان به ایران و ایجاد بخش جراحی کودکان در بیمارستان بهرامی
- ایجاد بخش اورژانس بیمارستان بهرامی
- نوسازی کامل و تجهیز پلی کلینیک بیمارستان بهرامی

شرح زندگی پروفیسور عزیزی از زبان خود ایشان: «من در ۲۴ مرداد ۱۳۰۴ خورشیدی در قزوین به دنیا آمدم. پدرم مردی روحانی و واعظ تراز اول قزوین و مادرم خانه‌دار بود. سه برادر و یک خواهر دارم. دوران دبستان و دبیرستان را در قزوین و دوران پزشکی را در دانشکده پزشکی تهران گذراندم. سپس عازم فرانسه شدم. بعد از گذراندن دوره تخصصی بیماری‌های کودکان در دانشکده پزشکی پاریس، اولین ایرانی هستم که دیپلم ناسیونال تخصصی دریافت داشته‌ام. سپس در کنکور اگرگاسیون شرکت کرده و عنوان پروفیسوری از دانشگاه پاریس دریافت داشته‌ام. سپس به امریکا رفته و یک سال و نیم در دو بیمارستان اطفال شهر نیویورک خدمت کرده‌ام. بعد از مراجعت به ایران در دانشکده پزشکی دانشگاه تهران استخدام شدم. ابتدا با سمت دانشیار و سپس استاد بیماری‌های کودکان در دو بیمارستان امام خمینی (ره) و بهرامی برای مدت ۲۱ سال خدمت کرده‌ام. مدت ۷ سال اداره بیمارستان بهرامی را عهده‌دار بوده‌ام. من تمام بیمارستان را نوسازی کردم. همچنین ریاست آموزش دانشجویان و کارورزان و داوطلبان دوره تخصصی بیماری‌های کودکان را عهده‌دار بوده‌ام. از افتخارات من ایجاد کرسی جراحی بیماری‌های کودکان است. چون دانشگاه تهران این کرسی را نداشت. من ایجاد این کرسی را به تصویب رسانده و اولین بخش جراحی بیماری‌های کودکان را در بیمارستان بهرامی به ریاست دکتر محرابی ایجاد کرده‌ام. همسر من مادام رنه فرانسوی است و به مدت ۱۶ سال در دانشگاه شهید بهشتی زبان و ادبیات فرانسه تدریس می‌کرد. پسر منوچهر (میشل) عزیزی، متخصص بیماری‌های قلب در بیمارستان ژرهم پیدوی پاریس با سمت استاد مشغول خدمت است. دخترم لینا مهندس آرشیستکت است. ما ۳ نوه داریم. دو دختر و یک پسر. بعد از بازنشستگی در سال ۱۳۵۹ به پاریس آمده و در بیمارستان کودکان پاریس (انفان مالاد) با سمت پروفیسور خدمت کردم. همچنین به مدت ۴۱ سال در مطبم در پاریس بیماران را درمان کرده‌ام.»

### پروفیسور عزیزی از نگاه دکتر ضیال‌الدین نوروزی

بعد از دکتر مختارزاده، دکتر مژده‌ای از پروفیسور مسعود عزیزی خواست تا ریاست بیمارستان بهرامی را بپذیرد. دکتر عزیزی تخصصشان را در پاریس گرفته بودند. به تهران آمده و در بخش کودکان دکتر قریب در بیمارستان امام خمینی (ره) تدریس می‌کرد و از اساتید آنجا بود. ایشان خیلی علاقه‌مند بودند که بیمارستان بهرامی توسعه پیدا کند و خیلی در این زمینه تلاش کردند. ایشان بخش اورژانس را ایجاد کردند و بنده را به عنوان رئیس بخش اورژانس انتخاب کردند. همه‌اش به فکر بودند که باید یک بخش جراحی در بیمارستان بهرامی ایجاد شود. آن موقع که تهران ۱۰ بیمارستان دانشگاهی و دولتی داشت، یکی از آنها بیمارستان بهرامی بود. در بیمارستان امام خمینی (ره) یک بخش کودکان وجود داشت ولی بیمارستانی که تک

۱. این سرگذشتنامه در تاریخ ۲۴ اردیبهشت ۱۴۰۲ توسط پروفیسور مسعود عزیزی در سن ۹۸ سالگی نوشته و به دست پژوهشگر رسید. قابل ذکر است پروفیسور عزیزی خط فوق‌العاده زیبایی دارند و اگر امکانش بود که این سرگذشتنامه به خط استاد نوشته و در کتاب گنجانده شود، اثر هنری ارزشمندی ثبت می‌شد. افسوس که علی‌رغم تلاش‌های صورت گرفته، این امر میسر نشد.

تخصصی و تماماً بخش کودکان باشد، فقط بیمارستان بهرامی بود. زمانی که پروفیسور عزیزی به بیمارستان بهرامی آمد، بیمارستان مرکز طبی کودکان افتتاح شده بود. ایشان سعی می‌کرد که این بیمارستان هم مانند بیمارستان مرکز طبی کودکان، یک بیمارستان کامل و دارای بخش جراحی باشد. در سفری که به آلمان داشتند با دکتر محرابی آشنا شدند. دکتر محرابی بسیار علاقه‌مند بودند که به ایران برگردند. دکتر عزیزی به دکتر محرابی پیشنهاد کرد که بیا در بیمارستان ما و ما بخش جراحی به شما می‌دهیم. دکتر محرابی فکر می‌کرد بخش جراحی آماده است. ولی وقتی آمد، طبقه همکف بیمارستان را در اختیار او گذاشتند. دکتر محرابی کمر همت را بست و در مدت کوتاهی بخش جراحی و اتاق عمل را به طور مجهز بنا نهاد.

زمانی که پروفیسور عزیزی رئیس بیمارستان بودند، گزارش صبحگاهی در بیمارستان نبود. آقای دکتر امیرلیک که فوق تخصص کلیه داشت از امریکا به ایران آمد. چون در امریکا گزارش صبحگاهی برقرار بود، پیشنهاد داد و پروفیسور عزیزی هم پشتیبانی کرد و گزارش صبحگاهی در بیمارستان به راه افتاد. هر روز ساعت ۸ تا ۹ گزارش صبحگاهی بود که مریض‌ها و اتفاقات روز گذشته در بیمارستان را ارائه می‌دادند. اگر مشکلاتی بود، صحبت می‌کردند و بعد از ساعت ۹ می‌رفتند بالای سر بیمار، در مانگاه و بخش‌ها و کارهای لازم را انجام می‌دادند.

پروفیسور عزیزی تا سال ۱۳۵۶ رئیس بیمارستان بهرامی بود. با توجه به اینکه همسر و فرزندان ایشان در فرانسه بودند، با نزدیک شدن به زمان بازنشستگی، خودش تقاضای بازنشستگی کرد و به پاریس رفت. البته هر سال به ایران می‌آمد و در کنفرانس‌ها شرکت می‌کرد و خدماتی ارائه می‌داد.

### ★ پروفیسور عزیزی از نگاه شاگرد قدیمی، دکتر فتح‌الله شفیع‌زاده<sup>۱</sup>

بنده در سال ۱۳۵۳ در دوران استاجری (دانشجویی) افتخار شاگردی ایشان را داشتم. از ویژگی‌های رفتاری ایشان گذشته از احاطه به علم پزشکی کودکان، داشتن خصیصه نظم و آراستگی ظاهری، وقت‌شناسی و سخت‌گیری در زمینه تعلیم بود که هدفشان آموزش و باسوادی شاگردان بود. خاطره‌ای که از ایشان به یاد دارم، حساسیت در به کار بردن اصطلاحات و کلمات طبی بود. روزی یکی از همکلاسی‌ها در معاینه شکم کودکی که شکم برآمده داشت، از اصطلاح «گنده» استفاده کرد. استاد عصبانی شد و به او گوشزد کرد که چرا معادل پزشکی آن را نمی‌گویی؟ در کنگره بزرگداشت دکتر قریب در دهه ۸۰، ایشان را دیدم و جالب بود که بعد از گذشت حدود ۴۰ سال بنده را به یاد داشت.

۱. متخصص کودکان، عضو هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی لرستان، پژوهشگر تاریخ و مؤلف ده‌ها کتاب. ایشان در کتاب خود با عنوان «باد ایام» در بخش مربوط به معرفی اساتید، نام و عکس پروفیسور عزیزی را به عنوان استاد خود ذکر کرده است.

◆ رؤسای بیمارستان بهرامی از آغاز تا کنون



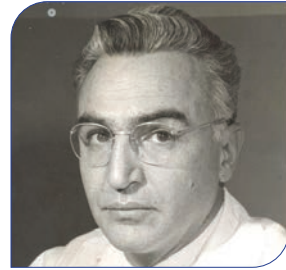
۱- دکتر صادق مختارزاده

۱۳۴۹-۱۳۳۷



۲- دکتر مسعود عزیزی

۱۳۵۶-۱۳۴۹



۳- دکتر ولی الله محرابی

۱۳۸۰-۱۳۵۶



۴- دکتر فخرالدین قوامی

۱۳۷۶-۱۳۵۸



۵- دکتر علی زمانی

۱۳۸۰-۱۳۷۷



۶- دکتر پیمان سلامتی

۱۳۸۸-۱۳۸۰



۷- دکتر علی اکبر رهبری منش

۱۳۹۵-۱۳۸۸



۸- دکتر پیمان صادقی

۱۳۹۸-۱۳۹۵



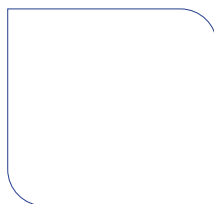
۹- دکتر یوسف مجتهدی

تا کنون-۱۳۹۸

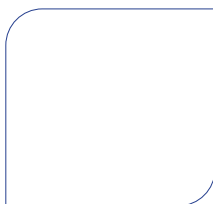




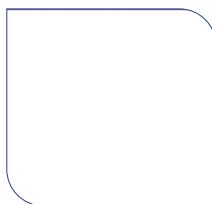
## مدیران بیمارستان بهرامی از آغاز تا کنون



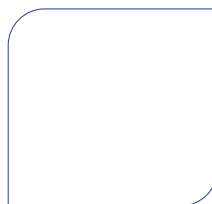
۳- براری  
۱۳۵۲



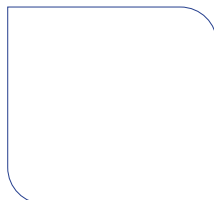
۲- ثباتی  
۱۳۵۰



۱- اصفیا  
۱۳۴۷



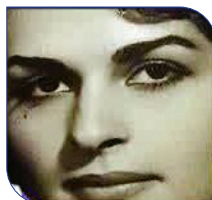
۱۳۳۷-۱۳۴۷



۷- نمازی  
۱۳۵۸



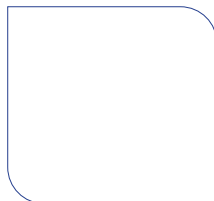
۶- دکتر سیدمحمد لاجوردی  
۱۳۵۸ و ۱۳۶۳-۱۳۶۴



۵- شهین دخت آراین نژاد  
۱۳۵۶-۱۳۵۸



۴- علی برازنده  
۱۳۵۲-۱۳۵۴



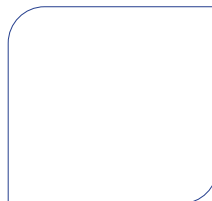
۱۱- علی اصغر اسکندری  
۱۳۶۲-۱۳۶۳



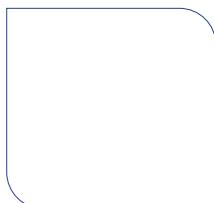
۱۰- علی ساکت  
۱۳۶۱-۱۳۶۲



۹- احمد شامخی امیری  
۱۳۶۰



۸- دکتر مه لقا محمودی  
۱۳۵۸-۱۳۶۰



۱۵- محمدتقی صداقتی  
۱۳۸۲-۱۳۸۳



۱۴- احمد ایرج  
۱۳۸۰-۱۳۸۲



۱۳- دکتر منوچهر  
امیرفیروزکوهی  
۱۳۷۷-۱۳۷۹



۱۲- محمدرضا تحیری  
و ۱۳۶۰-۱۳۶۱  
۱۳۶۴-۱۳۷۷



۱۹- محمد حسین امرالهی  
۱۳۹۱-۱۳۹۵



۱۸- نیره روح الهی  
۱۳۹۰-۱۳۹۱



۱۷- دکتر عزیزاله بستاک  
۱۳۸۶-۱۳۹۰



۱۶- دکتر حسن برکتی  
۱۳۸۳-۱۳۸۶



۲۳- دکتر هادی مخترع  
۱۴۰۱-۱۴۰۲



۲۲- محمود اشتیاقی  
۱۴۰۰



۲۱- دکتر اکبر احمدی  
۱۳۹۷-۱۴۰۰



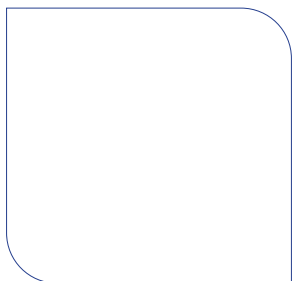
۲۰- دکتر مسعود رفعتی  
۱۳۹۵-۱۳۹۷



۲۴- سعید مرادی  
تاکنون-۱۴۰۲

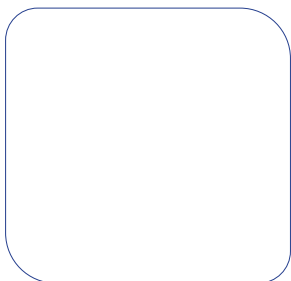


مدیران پرستاری بیمارستان از آغاز تا کنون

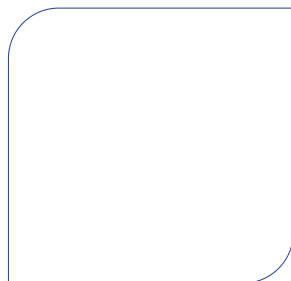


مهرانگیز ارباب زاده

۱۳۵۶



خانم طراح



؟



۳- نیره روح الهی

۱۳۸۸-۱۳۹۰



۲- بتول فتاحی بافقی

۱۳۸۰-۱۳۸۸



۱- زهرا کاکایی

۱۳۶۷-۱۳۸۰



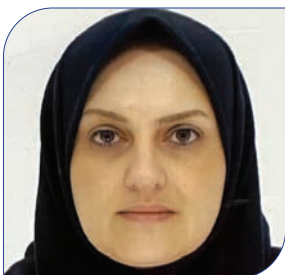
۶- مریم ملایجردی

۱۳۹۹-تاکنون



۵- رویا مجیدی

۱۳۹۷-۱۳۹۹



۴- افسانه افتخاری منش

۱۳۹۰-۱۳۹۷







## فصل چهارم

# بنیان‌گذاری رشته جراحی کودکان در بیمارستان بهرامی برای نخستین بار در کشور

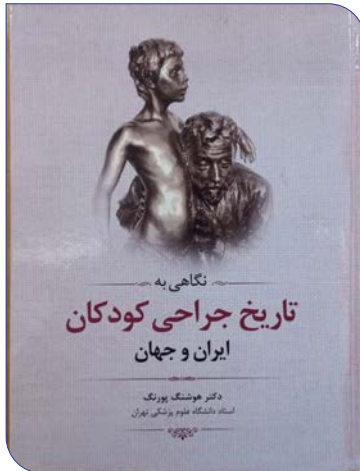
(۱۴ آبان ۱۳۵۴) و (۱۳۵۹)



از راست به چپ: پروفیسور مسعود عزیز، پروفیسور ولی اللہ محرابی

## ◆ به نقل از کتاب: نگاهی به تاریخ جراحی کودکان ایران و جهان / نگارش دکتر هوشنگ پورنگ

### \* جراحی کودکان قبل از شروع آکادمیک - قبل از ۱۳۵۰



قبل از ۱۳۵۰ خورشیدی جراحی کودکان به صورت رسمی وجود خارجی نداشته و کودکان گرفتار بیماری‌های مادرزادی و اکتسابی عمدتاً در بخش‌های جراحی عمومی توسط جراحان بزرگسال (اغلب بدون رعایت اصول جراحی کودکان) عمل می‌شده‌اند. شادروان پروفسور یحیی عدل که یکی از بنیان‌گذاران جراحی مدرن ایران بودند در سال ۱۳۳۲ یکی از شاگردان خود به نام دکتر صدرالدین نبوی را برای گذراندن یک دوره دو ساله جراحی کودکان به پاریس به بخش پروفسور امبردان فرستادند. ایشان پس از طی دوره به ایران برگشته و در بیمارستان سینا وابسته به دانشگاه تهران، کودکان را مورد جراحی قرار می‌دادند. پس از ایشان دکتر

شمس‌الدین مرعشی نیز توسط پروفسور عدل برای آموختن جراحی کودکان به پاریس اعزام شدند که پس از بازگشت ایشان نیز در بیمارستان سینا به جراحی کودکان اشتغال یافتند.

دکتر رحیم دهقان نیز که مدتی در آمریکا در بخش پروفسور سونسون دوره جراحی کودکان را دیده بودند در همین سال‌ها ابتدا در بیمارستان‌های سعدی و نمازی شیراز و سپس در تهران کودکان بیمار را تحت عمل جراحی قرار می‌داده‌اند. لازم به ذکر است که قبل از ۱۳۵۰ یک بخش جراحی کودکان مستقل در بیمارستان کودکان شهر آزاد آن دوره (بیمارستان حضرت علی اصغر (ع) فعلی) که در خیابان سپه آن روز (امام خمینی (ره) امروزه در حوالی مجلس) واقع شده بود وجود داشت که اعمال جراحی کودکان توسط آقای دکتر زمردی که یک جراح عمومی بودند، در آن انجام می‌شده است.

### \* آغاز رسمی جراحی کودکان در ایران - دهه ۱۳۵۰

دهه ۱۳۵۰ خورشیدی سال‌های تأسیس و شکوفایی رشته مستقل جراحی کودکان در ایران بوده است. در این سال‌ها عده‌ای از جراحان ایرانی که در آلمان، سوئیس، انگلستان، فرانسه، کانادا و یا ایالات متحده آمریکا آموزش جراحی عمومی دیده و دوره‌های تکمیلی جراحی کودکان یا فوق تخصص این رشته را نیز گذرانده بودند به تدریج وارد ایران شدند. آن‌ها به صورت انفرادی یا همراه با هم در تهران و استان‌های دیگر شروع به کار نمودند. این عده ابتدا در بخش‌های جراحی عمومی سپس به تدریج در بخش‌هایی که ویژه جراحی کودکان تأسیس کرده بودند مشغول به کار شدند.



### \* بنیان‌گذاری رشته جراحی کودکان برای نخستین بار در ایران در بیمارستان بهرامی

پروفسور مسعود عزیزی دومین رئیس بیمارستان بهرامی در همایشی در آلمان با دکتر ولی‌الله محرابی آشنا شد و مقدمات حضور وی را در ایران فراهم آورد. دکتر محرابی سال ۱۳۵۲ به ایران بازگشت و با حمایت پروفسور عزیزی یک بخش جراحی کودکان را در بیمارستان بهرامی ایجاد کرد. این بخش روز ۱۴ آبان ۱۳۵۴ با حضور فریده دیبا به صورت رسمی افتتاح شد. دکتر محرابی که از سال ۱۳۵۶ با گزینش دکتر علیرضا میرشمیرانی و دکتر حسین یزدانی به صورت غیر رسمی آموزش جراحی کودکان را در بیمارستان بهرامی شروع کرده بودند، با پشتکار مثال زدنی در سال ۱۳۵۹ موفق شدند مسئولین وقت وزارت علوم را قانع نمایند که جراحی کودکان یک رشته فوق تخصصی و مستقل است و جراحی روی نوزادان و کودکان با بزرگسالان تفاوت عمده داشته و جراحان عمومی علاقه‌مند به جراحی کودکان، باید دوره‌ای سه ساله را در مراکز ویژه بگذرانند تا بتوانند بچه‌ها را تحت عمل جراحی قرار دهند. طبق این توافق قرار شد که بخش‌های جراحی کودکان سراسر کشور مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرند تا در صورت دارا بودن شرایط لازم بتوانند از بین فارغ التحصیلان جراحی عمومی دستیار فوق تخصص پذیرش نمایند. برنامه مدون آموزشی اولیه جراحی کودکان توسط ایشان تهیه و قرار شد این افراد پس از ۳ سال آموزش بالینی و عملی و پس از گذراندن امتحان مورد، دانشنامه تخصصی دریافت دارند. در سال ۱۳۵۹ وزارت علوم که متولی آموزش پزشکی کشور بود، گروهی را برای ارزشیابی بخش جراحی کودکان بیمارستان بهرامی وابسته به دانشگاه تهران گسیل داشت و این سالی است که رشته جراحی کودکان به عنوان یک رشته فوق تخصصی پا به عرصه وجود گذاشت و بیمارستان کودکان بهرامی نخستین بیمارستانی بود که مورد تأیید آموزشی قرار گرفت. (پورنگ، ۱۴۰۰: ۴۸)

پروفسور ولی‌الله محرابی بنیان‌گذار و پدر جراحی کودکان ایران در مصاحبه‌ای با پژوهشگر این کتاب در تاریخ شنبه ۲۸ آبان ۱۴۰۱، درباره چگونگی بازگشتش به ایران و بنیان‌گذاری این رشته، اینگونه شرح می‌دهد:

### \* چطور شد که از آلمان به ایران برگشتید؟

سال ۱۳۴۸ مسئول بخش جراحی در آلمان بودم. به عنوان استاد کرسی در کنگره‌ای با پروفسور مسعود عزیزی برخورد کردیم. ایشان از من پرسید آیا مایل هستید به ایران بیایید؟ گفتم من عاشق ایران هستم. ده سال بود نیامده بودم و همیشه هل هل می‌زدم و آتشی بودم. گفت اگر شما بخواهید بیایید من می‌توانم شما را ببرم. ولی یک شرط دارد. من یک نفر جراح کودکان می‌خواهم. یک بیمارستان را داریم تجهیز می‌کنیم و نیاز به یک جراح کودکان داریم. گفتم من سرم درد می‌کند برای این کارها.

تمام مدتی که در دانشگاه‌های آلمان: فرانکفورت، بُن و هایدلبرگ بودم، در کنار جراحی عمومی خیلی



علاقه‌مند به جراحی کودکان بودم. روش جراحی کودکان به شکل نوین حدود ۵ سال بود که در دنیا باب شده بود. الان هم بعد از ۵۰ سال بعضی از کشورها رشته را به این شکل ندارند.

مدارکم را برای دانشگاه تهران، تبریز، شیراز، اصفهان و مشهد فرستادم. خیلی کم لطفی می‌کردند. رشته را درک نمی‌کردند. البته دلایل خاص خودشان را داشتند. بعد از بررسی‌ها از دانشگاه تهران جواب آمد که بیایید و خودتان را معرفی کنید. مدت زیادی بود که تهران نیامده بودم و اصلاً نمی‌دانستم وضعیت دانشگاه‌ها چگونه است. من را به دکتر اقبال رئیس دانشگاه و دکتر نهانوندی هیئت امنای معرفی کردند.

۶۰ سال قبل گروهی از ایران برای برگرداندن پزشکان به خارج اعزام می‌شدند. یک روز در هتل دوآن سوئیس با آن گروه ملاقات کردم. آنجا جملاتی گفتم که هنوز به خاطر دارم. گفتم من دلم نمی‌خواهد وزیر و وکیل بشوم. دلم می‌خواهد یک دانشگاهی باشد که من درس بدهم و یاد بگیرند. عاشق این کار بودم.

### ❖ راجع به تاریخچه بیمارستان بهرامی توضیح بفرمایید.

برخی از پزشکان و اساتید دانشگاه تهران همیشه در بحث و مجادله بودند که من از آمریکا آمدم، تواز انگلستان آمدم و یکی دیگر از فرانسه! این اساتید یکجا و در زیر یک چتر نمی‌گنجیدند. به همین دلیل در حدود سال ۱۳۵۲ دانشکده پزشکی دانشگاه تهران تصمیم گرفت بیمارستان‌ها را به ۳ مرکز پزشکی تقسیم کند:

- دانشکده پزشکی پهلوی: که مرکز آن بیمارستان امام خمینی (ره) بود (با بیمارستان‌های کمک شماره ۳ و پهلوی)
- دانشکده پزشکی داریوش کبیر: بیمارستان شریعتی فعلی که به عنوان یک بیمارستان عمومی (جنرال) به ریاست دکتر عاملی جراح مغز و اعصاب، دکتر دواچی معاون ایشان و با همکاری تنی چند از دیگر اساتید مجرب دانشگاه تهران شروع به کار کرد.
- دانشکده پزشکی رازی: که بیمارستان امیراعلم مرکز دانشکده و بیمارستان‌های سینا، فارابی و بهرامی زیرمجموعه آن بودند.

پروفسور عزیزی را برای بیمارستان بهرامی در نظر گرفتند. بیمارستان بهرامی و بیمارستان مرکز طبی، دو قطب خیلی قوی طب اطفال را به عهده گرفتند.

ما را به عنوان چاقوکش اطفال! آورده بودند. من هم عاشق این بودم که یک جا را بسازم که ماندگار باشد. بیمارستان بهرامی بخش جراحی نداشت. از من پرسیدند که کجا بخش را بسازند و من بیمارستان بهرامی را پیشنهاد دادم. می‌توانستند این بخش را در بیمارستان سینا بسازند چون بیمارستان سینا هم مانند بیمارستان بهرامی مربوط به دانشکده رازی بود. دانشکده رازی از دکتر عزیزی حمایت کردند و گفتند هر چه را که نیاز دارید بخرید. حدود ۶ ماه کار ساخت بخش جراحی بیمارستان بهرامی طول کشید. من برایشان یک نقشه کشیدم. گفتم اتاق عمل اینطور باشد. ۲۰ تخت جراحی کودکان در آن قرار گرفت. و اولین بخش

جراحی کودکان ارگانیزه در ایران ایجاد شد. البته فقط جراحی کودکان و نه آموزش جراحی کودکان. در فاصله آماده شدن بخش جراحی بیمارستان بهرامی، من در بیمارستان سینا شروع به فعالیت کردم. ولی آنجا جایی برای جراحی کودکان نبود و من فقط در درمانگاه مریض می دیدم. کارهای سرپایی مانند آندوسکوپی و ... برای کودکان و بزرگسالان انجام می دادم. گاهی نیز در درمانگاه عمل می کردم. مقداری داروی بیهوشی از خارج آورده بودم. خودم بیهوشی می دادم. اصلاً کسی جرأت نمی کرد به کودکان بیهوشی بدهد.

### ❖ چه خاطره‌ای از روز افتتاحیه بخش جراحی بیمارستان بهرامی دارید؟

در مراسم افتتاحیه ۲ بیمار عمل شد. یکی از آنها برادرزاده من بود. دومی نوزاد دختری بود که روده‌اش تشکیل نشده بود و عمل بسیار پیچیده‌ای داشت. این دختر بزرگ شد و بعدها عروس یکی از مقامات جمهوری اسلامی شد.

یک روز پنجشنبه، چند روز قبل از مراسم افتتاحیه بخش جراحی، سرپرستار بخشم گفت که من می‌خواهم بروم شمال و نیستم. گفتم خانم روز شنبه اینجا مراسم افتتاحیه است. چه کسی می‌خواهد کارها را انجام دهد. گفت نه! من می‌خواهم بروم. خانم بنده که خودش پرستار و ماما است، ۴۸ ساعت بخش را اداره کرد. به بچه‌های بستری غذا داد. برایشان اسباب بازی خرید. تا اینکه مراسم برگزار شد.

### ❖ اولین دستیاران جراحی کودکان چه کسانی بودند و در کجا آموزش به آنها را شروع نمودید؟

از سال ۱۳۵۴ ما شروع کردیم به گرفتن دستیار به صورت غیررسمی. اولین دستیارها دکتر هدایتی، دکتر فروتن و دکتر علیرضا میرشمزانی بودند. در سال ۱۳۵۹ مجوز رسمی گرفتن دستیار جراح کودکان را از وزارت علوم گرفتیم. اولین دستیار فوق تخصصی دکتر حسین یزدانی بودند که در سال ۱۳۶۱ به عنوان اولین جراح فوق تخصصی جراحی کودکان از ایران فارغ التحصیل شدند.

بعداً شروع به توسعه جراحی کودکان در ایران کردیم. هر جایی که شرایط مساعد بود، برایشان شاگرد می‌گرفتیم، تربیت می‌کردیم و می‌فرستادیم. شیراز، اصفهان، اهواز و ... امروزه بیش از ۱۲۳ جراح کودکان در ایران است و لازم نیست کودکان برای جراحی از جایی به جای دیگر منتقل شوند. ما اکنون جنین را در داخل رحم عمل می‌کنیم. این تز من در سال ۱۹۷۴ در کنگره بین‌المللی در دورتموند بود. این را عنوان کردم و همه هو و دادشان درآمد. من گفتم یک روزی جنین را در داخل شکم عمل می‌کنیم و همین کار هم انجام شد.

وقتی پروفیسور عزیز از من خواست جراحی کودکان را انجام بدهم، برای تکمیل جراحی کودکان به آمریکا رفتم. پنسیلوانیا قدیمی‌ترین مرکز جراحی کودکان است. آنجا پنج جراح کودک بود که پایه‌گذار جراحی کودکان در آمریکا بودند. کوب، هل گورسون، بیشاب و ... من کوب را پذیرفتم.



تصویر ۷ از راست به چپ ردیف اول: دکتر احمد صدیقی، دکتر جعفر کورانلو، دکتر فرخ مهدی نژاد، دکتر ولی الله محرابی، دکتر منوچهر امیرفیض، دکتر کیوان رفیعیان، دکتر علیرضا میرشمزانی، ردیف دوم از راست به چپ: دکتر ناصر صادقیان، دکتر جواد احمدی، دکتر هوشنگ پورنگ، دکتر مهدی کلانتری، دکتر پیروز فرهود، دکتر محمد جوانمردی، ردیف سوم از راست به چپ: دکتر سعید طرلان، دکتر سعید اصلان آبادی، دکتر منصور ملائیان، دکتر هدایت اله نحوی، دکتر هادی پور، دکتر عبدالله موسوی

وقتی برای بازدید از بیمارستان بهرامی آمدند، دکتر هوشنگ نهادی رئیس دانشگاه از من سؤال کردند چه چیزی می‌خواهید؟ گفتم هیچ چیز قربان. همه وسایل من در کامیون است از آلمان به مقصد ایران. اگر می‌خواهید کاری انجام دهید، دستگاه تلویزیون مداربسته برای این بیمارستان بگیریید که عمل جراحی که من انجام می‌دهم، بتوانم به شاگردانم منتقل کنم. همه که نمی‌توانند در اتاق عمل باشند. این کار را انجام دادند. بلافاصله دستگاه تلویزیون خریدند و نصب کردند. ما که عمل می‌کردیم، شاگردان می‌دیدند.

### بیمارستان امیرکبیر

اوایل جنگ تحمیلی رژیم بعث عراق در سال ۱۳۶۰ بخش جراحی بیمارستان بهرامی به درمان مجروحان جنگی اختصاص یافت و بخش زیادی از اعمال جراحی کودکان آن به بیمارستان امیرکبیر منتقل شد.

بیمارستان امیرکبیر یک بیمارستان پیشگام در درمان و آموزش جراحی کودکان در ایران بود که با تلاش‌های دکتر ولی‌الله محرابی در سال ۱۳۶۰ در انتهای خیابان کارگر شمالی مجاور کوی دانشگاه تهران تأسیس شد. پس از ۱۷ سال فعالیت پربار درمانی و آموزشی با یک تصمیم نادرست در اواخر آذر ۱۳۷۷

منحل و تجهیزات و کارکنان آن بین سایر مراکز دانشگاه علوم پزشکی تهران به ویژه بیمارستان بهرامی توزیع شد.

پروفسور محرابی درباره چگونگی تأسیس بیمارستان امیرکبیر و نقشی که در پیشرفت جراحی کودکان در ایران داشت می‌گوید:

با توجه به مراجعه بسیار زیاد کودکان برای جراحی، مراکز دیگر هم در زمینه جراحی کودکان فعال شده بودند. اما این مقدار آموزش و دستیار کافی نبود. دوره پهلوی در امیرآباد شمالی درمانگاهی را برای امر درمان کارمندان دانشگاه و دانشجویان ساخته بودند که به همان شکل باقی مانده بود، من آن را به بیمارستان ۸۰ تخت خوابی امیرکبیر با دو بخش کودکان و ۳ بخش جراحی تبدیل کردم که تعداد زیادی دستیار برای آموزش آمدند. در بیمارستان بهرامی مجروحان جنگی بستری می‌شدند و این بیمارستان نیز به کودکان سرویس می‌داد. در واقع همزمان مسئول دو بیمارستان جراحی کودکان بودم. البته مدتی هم به جبهه رفتم که خاطرات بسیاری از آن دارم برای نمونه، یک شب در اروندرود ما را به گلوله بستند که جان سالم به در بردیم. به هر حال برای اینکه در دیگر نقاط کشور نیز بخش جراحی کودکان ایجاد شود به تبریز، اصفهان، شیراز و اهواز می‌رفتم و با همکاران، جراحی می‌کردم. شب و روز در حال فعالیت بودم. حاصل این تلاش‌ها آموزش ۹۸ جراح کودکان در ایران بود که هم اکنون مشغول فعالیت هستند.

از افتخارات دیگر بیمارستان امیرکبیر و دانشگاه جداسازی دو قلوهای به هم چسبیده به نام‌های میلاد و مسعود بود که اکنون هر دو در دانشگاه اصفهان در مقطع فوق لیسانس مشغول به تحصیل هستند.

در طول فعالیت بیمارستان امیرکبیر، این افتخار را داشتیم که تعدادی دوقلوی به هم چسبیده را از هم جدا کنیم. هرچند که بعضی از آن‌ها در حین عمل به دلیل پیچیدگی سیستم دستگاه‌های حیاتی جان باختند. همچنین اولین جراحی قلب باز در بیمارستان امیرکبیر بر روی دوشیزه ۱۲ ساله‌ای انجام شد.

در سیر این تکامل، ناملایمات و ناگواری‌هایی هم بوده که کاملاً طبیعی است و نمی‌توان جلوی آن را گرفت اما به لطف خدا همه چیز به بهترین وجه گذشت. یکی از همین ناملایمات انحلال بیمارستان امیرکبیر به عنوان بزرگ‌ترین مرکز جراحی کودکان خاورمیانه بود. بیمارستانی که در روابط فرهنگی از کشورهای آلمان، فرانسه، روسیه و ترکیه برای بازدید از آن و دستیاران جراحی خارجی برای آموزش می‌آمدند؛ توسط شورای معاونت وقت دانشگاه در سال ۱۳۷۷ منحل شد. وسایلی را به یغما بردند و من هرچه مبارزه کردم به نتیجه نرسیدم. روزی یکی از همکاران دلسوز جراحی کودکان نامه‌ای به مقامات نوشت که امیرکبیر را بار دوم اعدام نکنید. فکر می‌کردند که این نوشته از من است به هر حال این بیمارستان منحل شد.





## فصل پنجم

دکتر جلال الدین شریفی و  
اختراع سرمی که به کتاب  
نلسون راه یافت





تصویر ۸ از راست به چپ: دکتر ایرح فاتحی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر جلال الدین شریفی، دکتر ضیالالدین نوروزی

### ◆ سرم خوراکي درمان اسهال

دکتر سید جلال الدین شریفی تکیه از اساتید با سابقه بیمارستان بهرامی هستند و سرمی که ایشان برای درمان سریع اسهال و استفراغ بیماران اختراع کردند، بسیار مورد توجه قرار گرفت و سبب ایجاد مبحث آب و الکترولیت در کتاب نلسون شد. معرفی استاد از زبان ایشان به این شرح است:

تحصیلات ابتدایی را در مکتب‌خانه در کاشان و متوسطه را در دبیرستان محمودیه کاشان به پایان رساندم و در امتحان دیپلم سراسری سال ۱۳۳۴ شاگرد اول دبیرستان‌های کاشان شدم و مدال و تشویق نامه از وزارت فرهنگ گرفتم.

سال ۱۳۳۴ در کنکور پزشکی سراسری دانشگاه تهران و کنکور پزشکی دانشگاه اصفهان شرکت و نفر ششم شدم و در دانشگاه تهران ثبت نام کردم.

سال ۱۳۴۰ با نمرات عالی فارغ التحصیل شدم و در امتحان دستیار ثابت بیماری‌های کودکان دانشگاه تهران نفر اول شدم و در بیمارستان بهرامی مشغول خدمت شدم.

سال ۱۳۴۳ در امتحان استادیاری بیماری‌های کودکان دانشگاه تهران نفر اول شدم و مدت استادیاری و دانشیاری را در بیمارستان کودکان بهرامی دانشگاه تهران و امام خمینی (ره) زیر نظر اساتید محترم آقایان شادروان دکتر قریب، شادروان دکتر مختارزاده، پروفیسور عزیزی، دکتر قوامی و غیره به آموزش دانشجویان



و انترن‌ها و رزیدنت‌ها و درمان بیماران و شرکت در کنگره‌ها و سمینارها و راهنمایی پایان‌نامه‌های پزشکی عمومی و تخصصی و تنظیم و چاپ مقالات در مجلات داخلی و خارجی همکاری داشتیم.

سال ۱۳۵۹ اولین مرتبه در جهان فرمول و تکنیک مایع درمانی خوراکی به جای داخل‌وریدی را برای درمان دزیدراتاسیون شدید و شوک ناشی از اسهال و استفراغ توأم با هیپرناترمی یا هیپوناترمی و هیپوکالمی و اسیدوز در کودکان اختراع نمودم و با این تکنیک ساده بیش از سه هزار شیرخوار بستری شده در بیمارستان کودکان بهرامی و سایر مراکز درمانی با موفقیت بیشتر از ۹۹ درصد و هزینه بسیار کمتر درمان شدند. در مقایسه با رهیدراتاسیون داخل‌وریدی که به وسیله اساتید محترم بیمارستان بهرامی و زیر نظر دانشکده بهداشت دانشگاه تهران از نظر تقسیم بیماران و از نظر آمار و نتایج، انجام گرفت بیماران با این فرمول و تکنیک سریع‌تر رهیدراته شدند. اختلالات الکترولیت‌ها سریع‌تر طبیعی شد و مدت بستری کمتر بود. افزایش وزن موقع مرخصی بیشتر بود. عوارض و مرگ کمتر و اختلاف معنی‌دار بود (P کمتر ۰/۰۰۱).

نتایج در کتاب آب و الکترولیت‌ها، تألیف اینجانب چاپ نشر دانشگاه تهران و مجلات داخلی و خارجی چاپ شد و در کنگره و سمینارهای پزشکی ارائه و منبع صفحه ۲۱۹ کتاب طب اطفال نلسون (چاپ پانزدهم ۱۹۹۶) قرار گرفت.

سال ۱۳۶۴، استاد تمام شدم

سال ۱۳۷۸، بازنشسته شدم

سال ۱۳۸۴، مدرسه نوسازی در کاشان به نام «نور دانش» به ارزش متجاوز از پنج میلیارد ریال برای آموزش کودکان باهوش و بی‌بضاعت وقف نمودم و متولی آن را مؤسسه خیرهای در کاشان معرفی نمود. سال ۱۳۸۵، متجاوز از یکصد دانش‌آموز بی‌بضاعت ولی باهوش به رایگان در این مدرسه پذیرفته شده‌اند. سه فرزند دارم:

سید محسن، پزشک متخصص داخلی و قلب فوق تخصص Interventional cardiology

سید وحید، دکترای حقوق و فوق‌لیسانس راه و ساختمان

میرعلی، فوق‌لیسانس مهندسی صنایع

دکتر ضیال‌الدین نوروزی درباره این اختراع توضیح می‌دهد:

یکی از مشکلاتی که آن زمان در بیمارستان بهرامی داشتیم، کمبود تخت بود. بخش عمده‌ای از مراجعین ما در آن زمان، مریض‌های اسهال و استفراغی بودند و همیشه تخت کم می‌آوردیم. دکتر شریفی با یک طرح ابداعی ۳ نوع سرم درست کردند: A، B، C. که سرم اول با سدیم بالا و سرم بعدی با گلوکز، پتاسیم و سدیم بالا به همراه بی‌کربنات، طوری تنظیم شده بود که از نظر اسمولاریتی شبیه اسمولاریتی خون بود. با ورود به معده، به سرعت جذب می‌شد. پودر سرمی در بسته‌های مختلف تهیه شده بود و در آب معمولی حل و داخل شیشه خالی سرم ریخته می‌شد. از طریق آن جی تیوب قطره قطره وارد معده می‌شد. نوع یک در ۶ ساعت اول.



نوع ۲ در ۱۸ ساعت بعد. از همان لحظه اول که قطره وارد بدن می‌شد، اسهال و استفراغ شروع می‌کرد به بهبود پیدا کردن. از روز دوم هم شیر را به تدریج به صورت خوراکی شروع می‌کردند. می‌توان گفت بیش از ۹۹ درصد از مریض‌هایی که با اسهال و استفراغ شدید می‌آمدند، معالجه می‌شدند. در ظرف چند روز خوب می‌شدند و می‌رفتند. با استفاده از این روش خوراکی، دیگر نیازی به آنتی بیوتیک، شربت ضد اسهال، آزمایش اضافی و هیچ سرم و آمپول تزریقی نبود. چون اسهال‌ها، اسهال ویروسی بودند، با این روش، آب و الکترولیت بیمار به حالت طبیعی برمی‌گشت. کلیه شروع می‌کرد به کار کردن و مریض به سرعت به سمت بهبودی می‌رفت.

سرم خوراکی که دکتر شریفی برای درمان اسهال و استفراغ ابداع کرده بودند، نتیجه خیلی خوبی داد. من به یاد دارم که تا آن زمان در کتاب نلسون (کتاب رسمی طب کودکان) فصلی تحت عنوان آب و الکترولیت نبود. ولی از آن زمان به بعد مقالات انگلیسی و فارسی متعدد منتشر شد. سخنرانی و کنفرانس‌های مختلفی انجام شد، و یک فصلی هم به کتاب نلسون اضافه شد با عنوان: روش خوراکی درمان اسهال و استفراغ با سرم خوراکی. این ابداع باعث شد بخش عمده مریض‌هایی که مراجعه می‌کردند به سرعت معالجه می‌شدند و می‌رفتند و به سرعت تخت‌های زیادی خالی و گشایشی می‌شد برای سایر مریض‌ها. چون تعداد مراجعین زیاد و تعداد تخت‌ها کم بود. زمانی که به همراه بیمار می‌گفتم تخت خالی نداریم و جای دیگر بروید، زد و خوردهایی به وجود می‌آمد.

از طرف دیگر مشکلات تزریق وریدی شامل زیرجلد رفتن سرم و ... از بین رفت. گاهی اوقات مجبور می‌شدند رگ پا را بشکافند و از آن طریق سرم و آنتی بیوتیک تزریق کنند. تزریقات مختلف، مصرف آنتی بیوتیک و شربت‌های ضد اسهال از بین رفت و کار پرستار و مشکلات بیمار کم شد.

دکتر شریفی ابداع کننده سرم خوراکی درمان اسهال، دکتر نوروزی اجرا کننده طرح درمان خوراکی و دکتر قوامی ناظر بر اجرای طرح و اثرات آن بودند.

دکتر فخرالدین قوامی در مصاحبه‌ای درباره این سرم چنین توضیح داده بود:

بعد از انقلاب با همکاری دکتر شریفی که در مسائل آب و الکترولیت تخصص داشتند، طرح دو سرم خوراکی A و B را پیشنهاد کردیم. چون درمان اطفال با سرم‌های تزریقی برای کودک خیلی مشکل بود، ما این طرح را پیشنهاد کردیم و با وجود مخالفت‌هایی که در این زمینه وجود داشت، موفق شدیم که اثبات کنیم کودکانی که با کم‌آبی‌های شدید مواجه می‌شوند، طبق این درمان، با سرم‌های خوراکی و مکمل‌های غذایی، زودتر معالجه می‌شوند و خیلی کم با مسئله کاهش وزن روبه‌رو می‌شوند. در صورتی که معالجه بر طبق روش «نلسون» که سرم‌های تزریقی را به سرم خوراکی تبدیل می‌کردند و چندین روز طول می‌کشید تا طفل معالجه شود و اکثراً هم با کاهش وزن مواجه می‌شدند و چند مقاله هم در این زمینه در مجله‌های معتبر دنیا داریم.

**بنام خدا**  
**مجمع آموزشی و پژوهشی وزارت بهداشت**  
**راهنمای روش اجرای مقایسه اثرات درمانی سرمهای SH با سرمهای تزریقی**

**فرم اوسروا سیون**

**روش درمان:**  
 تزریقی متداول = (۱) و خوراکی = (۲)  
 از ردیف جدول اعداد اتفاقی که مساوی شماره بیمار است تعیین می شود.  
**شماره بیمار:**  
 نام بیمار را به ترتیب بستری شدن در یک دفتر ثبت وردیف = ترتیب بستری = شماره بیمار  
 مثال بیمار شماره ۱۵

۰	۰	۱۵
---	---	----

شماره بیمار

۰	۹
---	---

ساعت

**تاریخ بستری شدن:**  
 در مربع مربوط به ماه شماره ماه نوشته می شود مثال: شهریور = ۶  
 صفر دقیقه تا ۵۹ دقیقه ساوری فرض می شود مثلا " ۹ ساعت و ۵۹ دقیقه همان ۹ نوشته می شود.

**نام بیمارستان و شهرستان:**  
 نوشته شده مربع های مقابل آن بعدا " توسط مسئولین آمار تکمیل خواهد شد.

**جنس:**  
 در مربع مربوطه برای بزرگها عدد ۱ و برای دخترها عدد ۲ را می نویسیم.

**سن:**  
 کمتر از ۱۲ ماه را بر حسب ماه می نویسیم. شیرخوار ۱۲ روز الی ۹ هورزه یک ماهه است الی آخر  
 بیشتر از ۱۲ ماه را بر حسب سال می نویسیم. بچه ۱۲ ماهه یک روز الی ۱۲ ماهه و ۲۴ روز یکسال می نویسیم. الی آخر.

**دفعات اسهال و استفراغ:**  
 تعداد دفعات ۱۲ ساعت اخیر را می نویسیم. اگر مرتبه یا بیشتر باشد عدد ۱۲ را می نویسیم (اسهال شدید = ۶ مرتبه یا بیشتر - استفراغ شدید = ۳ مرتبه یا بیشتر).

**مدت اسهال و استفراغ:**  
 بر حسب روز می نویسیم و کمتر از یک روز را یک روز حساب می کنیم اگر امروز بیشتر باشد عدد ۱۲ را می نویسیم.  
 مدتی که بیمار بستری بوده است.  
 کمتر از یک شبانه روز را بر حسب ساعت و بیشتر از آن را بر حسب شبانه روز می نویسیم.

**وزن بیمار:**  
 در موقع بستری و موقع مرخصی بدون لباس یا تقریب ۵۰۰ گرم می نویسیم.  
 وزن موقع بستری بعد از گرفتن درجه حرارت در یک کوم باشد که اگر مابعد اسهالی در یک کوم است خارج شود).  
 نام و امضا پزشک: پزشکان مسئول نام خود را مرقوم و امضا خواهند فرمود.

---

**تعیین شدت دز هیدراتاسیون:**  
 (تاریخ فراز راهنمای درمان اسهال WHO سال ۱۹۸۰ است).  
 دز هیدراتاسیون خفیف تا ۵ درصد. فقط یک علامت تشنگی دارد که ممکن است در شیرخواران قابل تشخیص نباشد و سایر علائم طبیعی است.  
 دز هیدراتاسیون متوسط ۶ تا ۹ درصد. علاوه بر تشنگی یک علامت دیگر (فونتانل کمی فرورفته - چشم کمی گودرفته - تورگور پوست کم شده - ادراک کم و بورنگ - مخاط دهان خشک - نفی کمی تند و ضعیف تنفس عمیق پای قناری) خواهد داشت.  
 دز هیدراتاسیون شدید ۱۰ درصد و بیشتر: دو علامت واضح خواهد داشت (فونتانل فرورفته - چشم گود - تورگور غیر طبیعی بیشتر از ۲ ثانیه - چند ساعت ادراک نکرده یا متناهی - مخاط دهان کاملا خشک - نفی تند و ضعیف - تنفس عمیق و سریع - خواب آلود و دست و پایی حال یا شوکه).  
 بمنظور استفاده از کا میپو ترعلاشم واضح را با عدد ۳ علائم خفیف را با عدد ۲ علائم طبیعی را با عدد ۱ نشان میدهم با توضیحات زیر:  
 ۱- فونتانل قدیمی و تا ۱۸ ماهگی بسته میشود بعد از بسته شدن در بعضی بچه ها کمی گود میشود.  
 ۲- تورگور پوست در سوتغذیه (ماراسیوس) و چاقی گمراه کننده فونتانل بر این ارزیابی است.  
 ۳- خشکی دهان را میتوان با انگشت لمس کرد. بجای کماز دهان تنفس می کند ممکن است همیشه دهان خشک باشد و در کم آبی اگر بیمار تازه آب خورد مابعد استفراغ کرده ممکن است دهان مرطوب باشد.  
 ۵- بیمار ماراسیوس یا بیمار یک ماهه تا هیپوتونیک در یافت کرد در ضمن دز هیدراتاسیون ممکن است حجم ادراک طبیعی باشد.

**دفعات معاینه:**  
 بیمار را سه مرتبه (موقع بستری ۱۲ ساعت بعد موقع مرخصی) معاینه و تعداد یکمنا بنده علامت بالینی هستند در ستون مربوطه ذکر خواهد شد.  
 اگر در بیمارستانی در دست اورژانس بطور موقت بیمار را بمنظور دز هیدراتاسیون بستری زود تر از ۱۲ ساعت مرخص شوند ستون موقع بستری و موقع مرخصی تکمیل و ستون دوم حالتی خواهد بود.



**عوارض:**

اگر عارضه برای بیمار ایجاد شود، عارضه آن مشخص می شود در مربع مربوطه می نویسیم .

**تغییر روش درمان:**

اگر برای پیدا کردن یک بیمار آنیکه در گروه تزریقی قرار می گیرند با مشکلاتی مواجه شویم میتوانیم از روش خوراکی استفاده کنیم . بیمار آنیکه در گروه خوراکی قرار می گیرند اگر در زمان جواب ندهند می توانیم از روش تزریقی استفاده کنیم (نتیجه در مربع مربوطه علامت گزارش خواهد شد) .  
سرانجام بیمار:

عددی را که سرانجام بیمار با آن مشخص می شود در مربع مربوطه می نویسیم .

**داروهای اضافی:**

اگر در موقع بستری با موقع مرخصی دارویی غیر از سرم تجویز کرده ایم در مربع های مربوطه عدد ۱ را می نویسیم و نام داروهارا ذکر می کنیم و اگر دارویی تجویز نشده عدد ۲ را می نویسیم .

**فرم درمان:**

اطلاعات زیر در فرم درمان ذکر شده است .

تهیه سرم - گاواز قطره - مرحله اول درمان - مرحله دوم درمان - تغذیه - قطع درمان - تجویز سایر داروها و آنتی بیوتیکها  
جدول وزن و سرعت و مقدار سرمها در مرحله اول و دوم درمان و تغییر مقدار سرمها و تغییر نوع سرم .

**نوار تنظیم سرعت:**

برای کنترل حجم و سرعت مایعات تجویز شده نسبت آن در پرونده بیمار نوار تنظیم سرعت که مشخصات بیمار و تعداد قطرات در دقیقه و میلی لیتر در ساعت و زمان وصل سرم و ساعات پایان سرم در آن مشخص شده پیوست است .  
آزمایشها:

معاینات بالینی برای تشخیص و درمان و مقایسه از تزریقی دارو در مراکزیکه امکان آزمایشها موجود است انجام ۱ تا ۴ را بیشتر بر روی بستر ۲۴ ساعت بعد از نظر مقایسه جذب سرمهای خوراکی و سرعت بهبودی اختلالات الکترولیتها و تشخیص مفید خواهد بود .

- ۱- سدیم : برای تشخیص نوع دژ هیدراتاسیون و سرعت بهبودی و تصحیح الکترولیتهای سرمهای تزریقی مفید است .
- ۲- پتاسیم : در اسهالها پتاسیم بدن کاهش می یابد ولی پتاسیم بلاسما ممکن است کم یا طبیعی یا زیاد باشد (بعلت اسیدوز) .
- ۳- بی کربنات : برای تشخیص مقدار کم بودی بی کربنات و سرعت اصلاح آن و شدت اسیدوز مفید است .
- ۴- کلسیم : برای تشخیص آلبومین گاب و افزایش آلبومینهای لاکتات با استواسات با عدم دفع اسیدها (در کلسیم علت آنوری) مفید است .

ترکیب سرمهای خوراکی SH و سرمهای تزریقی WHO-ORS  
mmol/l

نوع سرم	Cation		Anion		Dext	T	mosm/l
	Na <sup>+</sup>	K <sup>+</sup>	HCO <sub>3</sub> <sup>-</sup>	Cl <sup>-</sup>			
SHI	۸۰	۲۰	۳۵	۶۵	۷۰	L	۲۷۰
SHII	۴۰	۳۰	۲۵	۴۵	۱۲۰	L	۲۷۰
SHIII	۲۰	۲۰	۱۵	۲۵	۱۴۰	L	۲۲۰
WHO-ORS	۹۰	۲۰	۳۰	۸۰	۱۱۱	L	۳۳۰
رینگولاکتات	۱۲۰	۴	۲۸	۱۰۹	-	L	۲۷۰
دارولاکتات	۱۲۱	۳۵	۵۳	۱۰۲	-	L	۳۰۰
۲/۳ و ۱/۳	۵۰	-	-	۵۰	۹۰	L	۲۷۰
دکستروز ۵ درصد	-	-	-	-	۲۷۰	L	۲۷۰
نمکی ایروتنونیک	۱۵۲	-	-	۱۵۲	-	L	۳۰۰

طرح و تنظیم از: دکتر سید جلال الدین شریفی  
دانشیار گروه بیمارهای کودکان دانشگاه تهران



نوع درمان

بنام خدا

«جمع آموشی ویژه‌ی وزارت به» داری

درمان اسهال و استفراغ و کم آبی متوسط و شدید و اسیدوز با سرمهای خوراکی SH

تهیه سرم :

شام محتوی یک پاکت را در یک لیوان لیمو ( ۱/۲ لیتر ) آب نوشیدنی ( یا قیلا "جوشیده شده" ) با حرارت متعاری حل می کنیم

( سرم شماره I با یک نوار سرم شماره II ، با دو نوار سرم شماره III با سه نوار مشخص می شوند )

درمان بیمار :

اگر نتوانیم سرمها را با فاشق یا فنجان بالیوان یا شیشه شیرخواری تجویز کنیم اوله پنی معدی ( NG ) از پنی وارد معده می نمائیم . برای مرحله اول درمان لوله NG ضروری است .

برای شیرخواران ۲۰ سانتی متر ( تا نقطه سیاه ) از لوله را وارد کرده و مطمئن می شویم لوله داخل معده است ( با تزریق سریع هوا و شنیدن صدای کوفی یا کشیدن شیره معده و امتحان اسیدیتان با کاغذ ) سپس لوله را با الکویلاست در نوک پنی ثابت می نمائیم و اگر دارو یا مواد دیگر داخل معده باشد با سرم شماره I معده را شستو می دهیم و سرم بیمار را به لوله وصل و تعداد قطرات را طبق جدول پشت صفحه تنظیم می نمائیم .

(- مرحله اول - درمان شوک کم آبی شدید ( کم بود بدفع غیرعادی بدفع عادی )

نوع سرم : سرم شماره I

سرعت قطرات : طبق جدول

مدت تجویز : تا برطرف شدن کلیه علامت کم آبی ( طبیعی شدن فونتانل - چشم - تورگوریست - دراز بیخاط - دهان - نفس - تنگی و حالت عمومی ) ( ۱ تا ۲ ساعت ) .

۲- مرحله دوم - ادامه درمان پس از برطرف شدن کلیه علامت کم آبی ( دفع غیرعادی بدفع عادی )

نوع سرم : سرم شماره I برای و با اسهالهای شدید و با بی ( تا موقعیکه اسهال آبکی بیش از ۱ مرتبه هر ۲ ساعت است )

سرم شماره II برای سایر اسهالها

سرعت تجویز : طبق جدول

مدت تجویز : تا بهبودی کامل

۳- تغذیه - شیو مادر از روز اول پس از رفع کم آبی

شیرخشک یا گاوا از روز اول یا دوم با سوم به مقدار کمتر طبق جدول زیر ( ۱ تا ۳ مرتبه با سرم رقیق کنید ) .

روزهای درمان	۱	۲	۳	۴	۵
شیو سرم	۰/۱	۰/۲	۰/۳	۰/۴	۰/۵

قطع درمان : اگر چهار ساعت پس از شروع مرحله اول درمان علامت کم آبی شدید شد یا کم نشد یا بیمار قلیج روده ( اتساع شدید شکم ) داشت باید از راه ورید درمان شود . اما اگر بیمار بطرف بهبودی می رود و بی علامت کم آبی موجود است درمان مرحله اول ادامه باید ( کم آبی هیپوتونیک حدود ۱۲ ساعت )

سایر داروها : داروی دیگری لازم نیست .

آنتی بیوتیک : در صورت لزوم فقط به دستور پزشک معالج .



نوع دومان

راهنمای تنظیم سرعت و قطرات و حجم سرمهای خوراکی SH

مرحله اول درمان  
بسیار طبیعی شدن فوتوتال چشم  
تورکور، ادمار، مخاط دهان وغیره

مرحله دوم درمان  
تا به طرف شدن کامل علائم کم آبی  
(۴ تا ۱۲ ساعت)

تخمین وزن از قدوسن

قطره در دقیقه	میلی لیتر در ساعت	میلی لیتر در شبانه روز	پاکت با لیوان در شبانه روز
۲/۵	۳۰	۷۵۰	۳
۱۰	۴۰	۱۰۰۰	۴
۱۲/۵	۵۰	۱۲۵۰	۵
۱۵	۶۰	۱۵۰۰	۶
۱۷/۵	۷۰	۱۷۵۰	۷
۲۰	۸۰	۲۰۰۰	۸
۲۲/۵	۹۰	۲۲۵۰	۹
۲۵	۱۰۰	۲۵۰۰	۱۰
۳۰	۱۲۵	۳۰۰۰	۱۲
۴۰	۱۵۰	۴۰۰۰	۱۶
۴۵	۱۷۵	۴۵۰۰	۱۸
۵۰	۲۰۰	۵۰۰۰	۲۰
۵۵	۲۲۵	۵۵۰۰	۲۲
۶۰	۲۵۰	۶۰۰۰	۲۴

قطره در دقیقه	میلی لیتر در ساعت	میلی لیتر در دو ساعت
۳۰	۱۲۰	۷۵۰
۴۰	۱۶۰	۱۰۰۰
۵۰	۲۰۰	۱۲۵۰
۶۰	۲۴۰	۱۵۰۰
۷۰	۲۸۰	۱۷۵۰
۸۰	۳۲۰	۲۰۰۰
۹۰	۳۶۰	۲۲۵۰
۱۰۰	۴۰۰	۲۵۰۰
۱۲۵	۵۰۰	۳۰۰۰
۱۵۰	۶۰۰	۴۰۰۰
۱۷۵	۷۰۰	۴۵۰۰
۲۰۰	۸۰۰	۵۰۰۰
۲۲۵	۹۰۰	۵۵۰۰
۲۵۰	۱۰۰۰	۶۰۰۰

وزن کیلوگرم	سن	ماه
۵۰	۲	۳
۵۵	۴	۴
۶۰	۶	۵
۶۵	۸	۶
۷۰	۱۰	۷
۷۵	۱۲	۸
۸۰	۱۸	۹
۱۰۵	۵	۱۰
۱۲۰	۸	۱۱
۱۳۰	۱۵	۱۲
	۲۰	۱۳
	۳۰	۱۴
	۴۰	۱۵
	۵۰	۱۶
	۶۰	۱۷

۱ میلی لیتر = ۱ سانتیمتر مکعب = ۱۵ قطره  
وزن را به نزدیکترین عدد سوراخ می کنیم.

اعداد مرحله اول درمان را اگر بیمار امتناع نکند بیدار کند مقدار سرم را ۱/۲ کم می کنیم.

اعداد مرحله دوم درمان را بر حسب جواب بدرمان (علائم بالینی) و شدت اسهال تا ۱/۲ می توان کم یا زیاد کرد.

اگر پشت پلکهای بیمار کمی بود پروتئین و سوزن تغذیه نرم کند چند ساعت سرم را قطع کرده با مقدار سرم را ۱/۲ کم کرده سرم شماره I را به II با سرم شماره II و با سرم شماره III تغییر می دهیم.

ترکیب سرمهای خوراکی SHII (mmol/l)

نوع سرم	Cation		Anion		Glucose	آب mosm/l
	Na <sup>+</sup>	K <sup>+</sup>	HCO <sub>3</sub> <sup>-</sup>	Cl <sup>-</sup>		
SHI	۸۰	۲۰	۲۵	۶۵	۷۰	۳۷۰
SHII	۴۰	۳۰	۲۵	۴۵	۱۳۰	۲۷۰
SHIII	۲۰	۲۰	۱۵	۲۵	۱۴۰	۲۲۰

طرح و تنظیم از: دکتر سید جلال الدین شریفی  
دانشیار بیماریهای کودکان دانشگاه تبریز







## فصل ششم

# حمله موشکی رژیم بعث عراق به بیمارستان بهرامی

۱۷ فروردین ۱۳۶۷



تخریب بیمارستان بهرامی بر اثر اصابت موشک رژیم بعث عراق





شهید ایمان ضیائی  
متولد ۱۳۶۶  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی  
فرزند خانم زندی



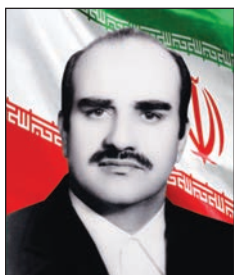
شهید علی نوری  
متولد ۱۳۶۴  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی  
فرزند جانباز خانم الهیاری



شهید رمضان شمس الدینی  
متولد ۱۳۲۸  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی



شهید مئوچهر اکبری  
متولد ۱۳۳۵  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی



شهید صفرعلی شهرآبادی  
متولد ۱۳۱۴  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی



شهید تقی گندمی  
متولد ۱۳۱۹  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۱۷  
محل شهادت: حمله موشکی  
بیمارستان بهرامی



شهید علیرضادهخوارقانی  
متولد ۱۳۳۰ قم  
تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۱۷  
فرزند محمد، (از کارکنان بیمارستان که  
در مهران به شهادت رسید)

شهدای بیمارستان بهرامی که در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۶۷ با حمله موشکی رژیم بعث عراق به بیمارستان  
کودکان بهرامی به شهادت رسیدند

## موشک باران بیمارستان بهرامی

در روزهای آغازین سال ۱۳۶۷، حملات موشکی صدام به نواحی مختلف تهران، فزونی یافت. ولی هیچ کس تصور نمی کرد که موشک های صدام، سینه قدیمی ترین بیمارستان کودکان ایران را نشانه بگیرند. ساعت ۹ و ۱۰ دقیقه صبح چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۶۷، زمانی که بیمارستان کار خود را بعد از تعطیلات پر دلهره نوروزی، از سر گرفته بود و درمانگاه ها و بخش ها مملو از بیماران خردسال و خانواده هایشان بود و در گوشه و کنار اساتید، دستیاران و کارورزان و دانشجویان مشغول ویزیت بیماران و کادر پرستاری و اداری و خدماتی در حال انجام کار بودند، ناگهان ساختمان بیمارستان با صدای مهیبی به لرزه درآمد. موشک رژیم بعث عراق به آشپزخانه و مهد کودک کارکنان بیمارستان اصابت کرده بود. ۴ نفر از کارکنان و ۲ کودک شهید و تعداد بسیاری از کارکنان مجروح شدند. با توجه به شدت خسارت، بسیاری از مسئولین

نظر به تعطیلی و انحلال بیمارستان و توزیع کارکنان بین سایر مراکز دانشگاه داشتند. اما با پیگیری‌های بی‌وقفه و با همت بزرگ دکتر قوامی رئیس بیمارستان و محمدرضا تحیری مدیر موفق و محبوب بیمارستان، با بودجه‌ای بالغ بر یک میلیارد و دویست و پنجاه میلیون تومان بیمارستان جدید ساخته و تجهیز شد.

### مصاحبه با محمدرضا تحیری مدیر بیمارستان در زمان موشک باران

محمدرضا تحیری در مصاحبه‌ای که با پژوهشگر این کتاب در تاریخ سه شنبه ۱ آذر ۱۴۰۱ داشت، درباره اصابت موشک به بیمارستان، فرآیند تأمین بودجه و ساخت و تجهیز مجدد آن شرح داد:

ساعت ۹ و ده دقیقه صبح چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۶۷ بیمارستان مورد اصابت موشک رژیم بعث عراق قرار گرفت. بیمارستان نزدیک به تشکیلات نظامی (محله نیرو هوایی در خیابان پیروزی) بود و موشک برای آنجا بود. ولی خطای چند کیلومتری داشت و به اطراف ما و یکی نیز به بیمارستان بهرامی اصابت کرد. در اتاق خودم در بخش اداری بودم. من و اطرافیانم متوجه هیچ صدایی نشدیم. یک لحظه دیدم همه چیز از زمین بلند شده. به آقای پوردرخشان و دیگر همکاران تنها چیزی که گفتم این بود: سرتون رو بیارید پایین. خودم سرم را آوردم زیر میزی که پشت آن نشسته بودم. موج انفجار شیشه‌ها را خرد و مثل نیزه توی دیوار فرو کرد. آشپزخانه و مهد کودک بیمارستان مورد اصابت موشک قرار گرفته بود. ولی آسیب کلی به همه قسمت‌های بیمارستان وارد شده بود. دو کودک به نام‌های ایمان ضیائی و علی نوری از فرزندان کارکنان و چهار نفر از کارکنان به نام‌های منوچهر اکبری نگهبان، صفرعلی شهرآبادی سرآشپز، تقی گندمی آشپز و رمضان شمس الدینی متصدی چاپ و تکثیر در بخش اداری، شهید<sup>۱</sup> شدند.

۱. محل خاکسپاری شهدای موشک باران بیمارستان بهرامی:

شهید رمضان شمس الدینی: تهران، شمیرانات، شمشک

شهید ایمان ضیائی: بهشت زهرا، قطعه ۴۰، ردیف ۱۸، شماره ۲۰

شهید علی نوری: بهشت زهرا، قطعه ۴۰، ردیف ۸، شماره ۱۱

شهید منوچهر اکبری: بهشت زهرا، قطعه ۴۰، ردیف ۸، شماره ۹

شهید صفرعلی شهرآبادی: بهشت زهرا، قطعه ۴۰، ردیف ۱۱، شماره ۱۰

شهید تقی گندمی: بهشت زهرا، قطعه ۴۰، ردیف ۱۳، شماره ۱۰

شهید علیرضا دهخوارقانی که نام و تصویرشان در کنار شهدای موشک باران بیمارستان آمده است، از همکاران بیمارستان بهرامی بودند که در تاریخ ۳۱ خرداد ۱۳۶۷ در مهران به شهادت رسیدند. همکاران قدرشناس بیمارستان بهرامی هر جا نامی از شهدای موشک باران بیمارستان برده می‌شود، نام شهید دهخوارقانی را نیز در کنار سایر شهدا یاد می‌کنند. شهید دهخوارقانی کمک تکنسین رادیولوژی بودند. حاج آقا تحیری مدیر بیمارستان درباره شهادت ایشان نقل می‌کند: این شهید بزرگوار خواب بسیار سنگینی داشتند و وقتی می‌خوابیدند با هیچ سر و صدایی بیدار نمی‌شدند. در زمان جنگ در مهران، نیروهای ایرانی مجبور به عقب نشینی می‌شوند. شهید دهخوارقانی که خواب بوده است، متوجه این عقب نشینی نمی‌شود. جا می‌ماند و زیر تیراندازی و ترکش‌ها به شهادت می‌رسد. از این شهید بزرگوار یک فرزند پسر به یادگار مانده است

چون محل اصابت موشک، مهد کودک بیمارستان بود، با نگرانی خودمان را به آنجا رساندیم. از خانم استاد مسئول مهد کودک پرسیدم چند تا بچه توی مهد بوده؟ ایشان شوکه شده بودند و نمی‌توانستند حرف بزنند.

به محمدعلی کندری فرد مسئول سمعی و بصری بیمارستان که در آن شرایط خودش هم هوش و حواس نداشت، گفتم چند حلقه فیلم تهیه کن و هر چیزی که می‌بینی عکس بگیر. ایشان هم عکس‌های تاریخی ارزشمندی از آن حادثه تهیه کرد.

در زمان اصابت موشک به بیمارستان، خانم زهرا کاکائی مدیر پرستاری بود. همسر ایشان که افسر نیروی هوایی بود، دو اتوبوس سرباز برای کمک به بیمارستان آورد. با دیدن آن همه نیروی کمکی بسیار خوشحال شدیم.

چند روز بعد از اصابت موشک، شیشه‌های شکسته شده با کمک کمیته امداد امام خمینی (ره) نصب شد. اما یک هفته بعد یک موشک دیگر به خیابان سبلان اصابت کرد که دوباره شیشه‌های بیمارستان شکست.

بیمارستان آرش، از ترس هدف موشک قرار گرفتن تعطیل شد. ولی ما بخش‌های بستری و سرپایی را به ساختمان اداری کنونی منتقل کردیم و فعالیت بیمارستان از سر گرفته شد.

تعداد زیادی از همکاران ما نیز مجروح شدند. شیشه‌هایی که در بدن آنها فرو رفته بود، خیلی آنها را اذیت می‌کرد. بعضی‌ها با عکس برداری نشان داده نمی‌شدند و فقط با لمس تشخیص داده می‌شدند. همکاران جانباز عمل‌های جراحی کوچک و بزرگ بسیاری متحمل شدند. بیمارستان به مدت چند روز غیرقابل استفاده شده بود. ولی به سرعت دوباره آماده شد برای پذیرش بیماران. بعد از اصابت موشک، دکتر سید علیرضا مرندی وزیر بهداشت وقت و دکتر محمدحسن باستان‌حق رئیس دانشگاه در کمتر از یک ساعت آمدند بیمارستان. دکتر مرندی به دکتر باستان‌حق گفت اینجا دیگر بیمارستان بشو نیست. یک ساختمان موقوفه فرسوده قدیمی است. رهایش کنید و اصلاً به فکر ساختن نباشید. کارکنان بیمارستان را هم بین بیمارستان آرش، مرکز طبی و امیرکبیر توزیع کنید. من به آقای وزیر معترض شدم و گفتم آقای وزیر این چه فرمایشی است. دشمن اینجا را خراب کرده، ما بگذاریم برویم که بشود مایه دق مردم؟ نه اینجا باید ساخته شود. دکتر مرندی نگاهم کرد و دکتر باستان‌حق گفت آقای تحریری حالا یک کارش می‌کنیم.

یک ستاد بازسازی مناطق جنگی در زمان نخست وزیری آقای موسوی بود که با آنها ارتباط برقرار کردیم. گفتم به ما برای بازسازی بیمارستان کمک کنید. گفتند ۱۰ میلیون تومان به شما می‌دهیم برای کمک. گفتیم ۱۰ میلیون پولی نیست. شما باید آن را ببرید در قانون برنامه و بودجه و مجوز ساخت یک بیمارستان جدید را بگیرید. آن موقع سطح اشغال تخت بیمارستان بهرامی پایین و در حدود ۶۰

درصد بود. سازمان برنامه و بودجه گفت درصد اشغال تخت پایین است و در تهران مجوز ساخت هیچ بیمارستانی را نمی‌دهیم و نیاز به تخت‌های جدیدی ندارد. دکتر آقازاده که مسئول ستاد پشتیبانی بود و بعداً وزیر شد را با اصرار برای ساخت بیمارستان متقاعد کردیم. آن‌ها به سازمان برنامه و بودجه قبولاندند که بیمارستان بهرامی در قالب یک پروژه بیمارستانی قرار گیرد. آن زمان داشتند دانشکده بهداشت را می‌ساختند. بیمارستان بهرامی را نیز در کنار آن در قالب یک پروژه بردند و اعتباری برای ساخت و تجهیزش اختصاص داده شد. بیمارستان بهرامی با بودجه‌ای بالغ بر یک میلیارد و دویست و پنجاه میلیون تومان ساخته و تجهیز شد. در شهریور ۱۳۷۶ با حضور دکتر محمد فرهادی وزیر بهداشت ساختمان جدید بیمارستان بهرامی افتتاح شد. دو نفر از فرزندان کارکنان که در زمان اصابت موشک به مهد کودک، آنجا بودند، مراسم افتتاحیه را انجام دادند.

### ■ دکتر پیمان‌ه‌علیزاده طاهری فوق تخصص نوزادان، درباره جنگ تحمیلی و روز اصابت موشک به بیمارستان بهرامی می‌گوید:

خاطره صمیمیت و یکدلی که در دوران جنگ بین کارکنان و بیماران برقرار بود به یاد ماندنی است. در دوران جنگ که ما رزیدنت بیمارستان بودیم گاه و بیگاه آژیر قرمز اعلام حمله هوایی احتمالی به بیمارستان همه را وادار می‌کرد برای انتقال بیماران به زیرزمین بیمارستان (محل فعلی نمازخانه و بایگانی) با سرعت هر چه تمام‌تر تلاش کنند تا در صورت اصابت موشک، به کسی آسیب نرسد. خاموشی‌ها در طول آژیر قرمز و وضعیت اورژانس همه را یکدل و به هم نزدیک می‌کرد. با سفید شدن وضعیت، همه نفس آرامی می‌کشیدند و بیماران را به تخت‌های خودشان منتقل می‌کردند.

در روز اصابت موشک به بیمارستان، من و همکار محترم خانم دکتر نادری مأموریت داشتیم برای شرکت در کلاس آموزش مقابله با بمب‌های شیمیایی به خارج از بیمارستان برویم. پس از خروج ما از بیمارستان با آمبولانس، موشک به بیمارستان اصابت کرد. در آن زمان موبایل وجود نداشت و ما تا ظهر از موضوع خبر نداشتیم. همسر من پس از شنیدن اخبار از رادیو به بیمارستان مراجعه و از نگرهبانی سراغم را گرفته بود. مسئول نگرهبانی هم به همسرم گفته بود که من را با آمبولانس از بیمارستان برده‌اند و نمی‌دانست کجا برده‌اند! این مسئله سبب نگرانی همسرم شده بود. چراکه ابتدا فکر می‌کرد زخمی و مجروح شده‌ام و برای درمان من را به مرکز دیگری انتقال داده‌اند. در نهایت ایشان پس از جستجو از اساتید و دفتر آموزش، متوجه شده بود که من را با آمبولانس برای آموزش مقابله با سلاح‌های شیمیایی به مرکز دیگر برده‌اند.

هرگز فراموش نمی‌کنم ... یک روز مشغول شیمی درمانی وریدی پسر ۱۲ ساله مبتلا به ALL بودم که آژیر قرمز به صدا درآمد. بیمار به دلیل ضعف و بی حالی نمی‌توانست حرکت کند و فکر می‌کرد به دلیل اضطراب هر لحظه ممکن است من او را ترک کرده و به پناهگاه بروم. همه کارکنان و بیماران به طبقه زیرزمین رفته بودند ولی من و این بیمار جا مانده بودیم. با توجه به نگرانی که در صورت بیمار دیدم، به او

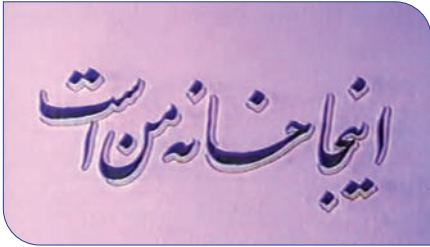


اطمینان دادم در کنارش می مانم و به شیمی درمانی وریدی او ادامه می دهم. به او گفتم با هم اینجا می مانیم و مطمئن هستم خدا ما را حفظ می کند. موشکی به نواحی اطراف بیمارستان برخورد کرد. شیشه های اتاق به سختی تکان خورد ولی نشکست. با توجه به آرامشی که خدا در قلبم جاری کرده بود، بیمار هم با نگاه به من آرامش پیدا می کرد و چیزی نمی گفت. پس از چند دقیقه وضعیت سفید شد و شیمی درمانی او هم پایان یافت.

■ دکتر ضیالالدین نوروزی درباره حادثه موشک باران بیمارستان بهرامی چنین می گوید:

بعد از موشک باران دکتر قوامی گفت من با گروه خودم بیمارستان را اداره می کنم و نمی گذارم تعطیل شود. بیمارستان به کار خودش ادامه داد. خیرین و دانشکده تصمیم گرفتند قسمتی که خراب شده به همراه قسمت دیگری از زمین بیمارستان، تبدیل به یک بیمارستان مدرن شود. طی چندین سال بودجه اش تأمین شد و بیمارستان جدید ساخته شد. دکتر قوامی با اینکه قلبش را عمل کرده بود، آنجا تلاش می کرد بیمارستان کامل و کامل تر شود.

## فیلم های مستند ساخته شده درباره موشک باران بیمارستان بهرامی



تصویر ۹ تیتراژ فیلم مستند «اینجا خانه من است»

درباره حادثه موشک باران بیمارستان دو فیلم مستند ساخته شد:

- مستند ۲۴ دقیقه‌ای اصابت موشک به بیمارستان کودکان بهرامی با عنوان «روایت پایداری» قسمت چهارم که توسط سازمان صدا و سیما تولید شد.
- فیلم مستند ۱۵ دقیقه‌ای با عنوان «اینجا خانه من است»

○ کارگردان: محمدعلی کندری فرد

○ فیلمبردار: یوسف فلاح پناه

○ تیتراژ: یوسف فلاح پناه

○ سال ساخت: ۱۳۷۵

○ تهیه کننده: واحد سمعی و بصری بیمارستان بهرامی

○ با حمایت: محمدرضا تحیری مدیر بیمارستان

## گزارش روزنامه همشهری درباره موشک باران بیمارستان بهرامی

بهاره خسروی خبرنگار روزنامه همشهری آنلاین درباره حادثه موشک باران با دو تن از کارکنان قدیمی بیمارستان مصاحبه‌ای انجام داده به این شرح:

**تاریخ مصاحبه: چهارشنبه ۱۷ فروردین ۱۴۰۱**

**نوروز تلخ ۱۳۶۷: بمباران بیمارستان کودکان بهرامی به روایت شاهدان**

نوروز باستانی و بهار باطراوت از راه رسیده بود و نوید شروعی تازه را می‌داد. دلخوش بودیم که این بهار شاید آخرین بهاری باشد که درگیر جنگ تحمیلی و وقایع تلخ آن هستیم.

در بیمارستان بهرامی بچه‌های مهدکودک سرخوش و بی‌خبر از همه جا مشغول بازی و جست و خیز بودند؛ جمع ۲۴، ۲۵ نفره‌ای که هیچ تصویری از جنگ، موشک و آژیر خطر نداشتند. بچه‌ها با چه شور و حالی با هم حرف می‌زدند و از عیدی گرفتن‌ها و شیرینی و شکلات و آجیل ایام عید با هم حرف می‌زدند. اما گویا این خوشی چندان پایدار نبود. حدود ساعت ۹ صدها مهیب موشک بساط شادی آنها را یکباره برهم چید. بچه‌ها از ترس جیغ می‌زدند: «مامان می‌ترسم!» این، حکایت تلخ بمباران بیمارستان کودکان بهرامی در ۱۷ فروردین سال ۱۳۶۷ است که طی آن ۲ کودک خردسال «ایمان ضیائی» و «علی نوری» و

جمعی از کارکنان این بیمارستان به شهادت رسیدند. به بهانه سالگرد این واقعه تلخ بعد از ۳۳ سال سری به بیمارستان کودکان بهرامی در محله شاهد زدیم و با شاهدان این ماجرای تلخ گفت‌وگو کردیم.

همیشه در طول تاریخ کودکان با وجود نداشتن تصویری از ماهیت جنگ و دلایل آن از قربانیان بی‌دفاع و مظلوم جنگ‌ها بوده‌اند. یکی از این وقایع تلخ ماجرای بمباران بیمارستان کودکان بهرامی است که برای همیشه در خاطر تاریخ خواهد ماند. به گفته شاهدان روز حادثه هدف اصلی فرودگاه دوشان تپه بود اما خوب گرانگرفته بودند. روز قبل هم خیابان کهن و چهارراه نظام‌آباد مورد اصابت موشک قرار گرفته بود. مردم، آن موقع می‌گفتند: «موشک‌های صدام اغلب بی‌سواد بودند؛ یا به مدرسه می‌زدند یا اینکه بیمار بودند و به بیمارستان می‌زدند و به مقصد اصلی نمی‌رسیدند».

### موشکی که وسط دعوا رسید



تصویر ۱۰ محمدعلی کندری فرد مسئول سمعی و بصری بیمارستان در زمان موشک باران

صدام دوباره کری خوانده بود که می‌خواهد به ایرانی‌ها عیدی بدهد؛ آن هم چه عیدی؛ تهران را با خاک یکسان کند. «محمدعلی کندری فرد» که آن سال کارمند رادیولوژی بیمارستان کودکان بهرامی بود و مسئولیت بخش سمعی و بصری این بیمارستان را هم برعهده داشت تعریف می‌کند: «تعطیلات عید به پایان رسیده بود اما هنوز همه حال و هوای عید داشتیم. همکاران، شیفتهی سر کار حاضر می‌شدند. البته با توجه به شرایط روزهای جنگ و حمله‌های هوایی، بیشتر بیماران در زیرزمین بیمارستان یا بخش پناهگاه مستقر بودند و بخش نوزادان هم تقریباً خالی بود. اما آن روز بخش مهدکودک بیمارستان پر از بچه بود. این بچه‌ها فرزندان کارکنان بیمارستان بودند.» کندری فرد می‌افزاید: «ساعت هنوز ۱۰ نشده بود. شهید بهبهانی با آقای طاهرخانی سر

موضوعی اختلاف نظر داشتند. برای اینکه کار بالا نگیرد و فضا آرام‌تر شود آقای طاهرخانی را به اتاقم بردم. آن زمان اتاق سمعی، بصری در طبقه دوم پشت اتاق نوزادان در نزدیکی آشپزخانه بود. تنها روزنه اتاق یک دریچه و هواکش بود. ساعت تقریباً ۹ و ۱۰ دقیقه بود که صدای لرزش و انفجار هولناکی شنیدیم. انگار بادی مهیب هر دوی ما را از زمین بلند کرد. شدت موج انفجار به حدی بود که از هواکش اتاق ترکشی به من اصابت کرد.»

### بچه‌هایی که از ترس جیغ می‌زدند

با یادآوری خاطرات آن روز هولناک گویا همه وقایع مثل یک فیلم سینمایی در ذهن کندری فرد دوباره جان می‌گیرند. او با نشان دادن عکس‌های قدیمی از وضعیت بیمارستان موشک خورده ادامه می‌دهد: «با شنیدن صدای انفجار می‌خواستیم از مهلکه فرار کنیم که توجهمان به اتاق مهدکودک جلب شد که سقفش فرو ریخته بود. به سمت مهدکودک رفتیم. در اتاق به علت ریزش آوار باز نمی‌شد. بچه‌ها جیغ می‌زدند. به هر سختی بود در اتاق را باز کردیم. با صحنه تلخی روبه‌رو شدیم. سقف، فرو ریخته و مربی کاملاً سیاه شده بود. فقط توانستیم چند بچه را که دم دستمان بود بغل کنیم و جانشان را نجات دهیم. حس کردم پشت لباسم خیس شده. تازه متوجه شدم که ترکش به من اصابت کرده است.»

این شاهد ماجرا از دل نگرانی همکارانش و مادرانی که فرزندانشان در مهدکودک بودند روایت می‌کند: «مادران با فریاد سراسیمه خود را به مهدکودک رساندند تا بچه‌هایشان را نجات دهند. متأسفانه تعدادی از همکاران و ۲ کودک آن روز به شهادت رسیدند.»

### روزی که اوضاع آشفته بود



تصویر ۱۱ حسن قربانی از کارکنان بازنشسته بیمارستان

«حسن قربانی» از شاهدان درباره وقایع هفدهم فروردین سال ۱۳۶۷ تعریف می‌کند: «من آن زمان راننده آمبولانس در بیمارستان بودم. روزی که موشک به بیمارستان اصابت کرد بار اکسیژن داشتیم. برای گرفتن برگه مأموریت راهی بخش اداری شدم. در بین راه شهید منوچهر اکبری را دیدم. گفت پیش آقای حیدرفقییری می‌رود تا برایش ماسک بزند. پرسیدم: چرا؟ جواب داد: این بار صدام بیمارستان را می‌زند و موشکش هم شیمیایی است. دفعه پیش خیابان شاهرخ و فرودگاه را زد. حالا نوبت بیمارستان است. این را گفت و به سمت آشپزخانه رفت. من در انتظار گرفتن برگه مأموریت بودم. یکدفعه اتاق تیره و تاریک شد. نمی‌دانم چقدر بیهوش بودم. اما وقتی به

هوش آمدم اوضاع حسابی آشفته بود. همکاران همه زخمی بودند. اغلب با سرهای باندپیچی شده یا همان



حالت مجروح، مشغول کمک به زخمی‌ها شدند.» قربانی هم برای کمک به بقیه دست به کار می‌شود. او ادامه می‌دهد: «هیچ آمبولانسی نبود. سراغ مینی‌بوسی رفتم که در محوطه بیمارستان بود تا زخمی‌ها را جابه‌جا کنم. گفتند نیروهای کمکی زیادی آمده‌اند. به همین دلیل به مینی‌بوس نیازی نیست. بیشتر مجروح‌ها را به بیمارستان‌های سینا، امام خمینی (ره) و شهدای تجریش منتقل کردیم. آن زمان مرحوم دکتر قوامی ریاست بیمارستان را برعهده داشت که با وجود زخمی شدن، تمام کارهای درمانی بیماران را انجام می‌داد.»

### ماجرای گم شدن شهید اکبری

شهید «منوچهر اکبری» یکی از نیروهای پرتلاش و کار راه‌انداز بیمارستان کودکان بهرامی در روزگار جنگ تحمیلی بود؛ همان آقای اکبری که اصابت موشک را پیش‌بینی کرده بود. بعد از ماجرای تلخ آن روز، غیب شدن او موضوع تلخی بود که همکارانش از آن یاد می‌کنند. کندری فرد درباره ماجرای پیدا شدن پیکر این شهید می‌گوید: «غیبت آقای اکبری موضوع مهمی در آن روز بحرانی بود. حدس می‌زدیم که شهید شده اما نمی‌دانستیم پیکرش کجاست. لودری برای جمع‌آوری آوارهای بیمارستان آمده بود. وقتی سمت آشپزخانه رفت با جمع‌آوری نخستین تپه‌های خاکی، سبب‌زمینی‌ها به زمین ریخت و متأسفانه آقای اکبری آنجا بود. بنده خدا به آشپزخانه رفته بود تا به همکاران کمک کند که با اصابت موشک به شهادت رسید.»

### موشکی در چاه افتاد

یک موشک به بیمارستان بهرامی اصابت کرد و در چاه بیمارستان فرو رفت. «علیرضا جاهدی» مسئول خدمات و بسیج بیمارستان بهرامی با بیان این مطلب و یادای از همکاران شهیدش در این بیمارستان می‌گوید: «یکی از مظلوم‌ترین و ناشناخته‌ترین بیمارستان‌های تهران بیمارستان بهرامی است. اگر به تاریخ جنگ تحمیلی و شهدای مراکز درمانی شهر تهران نگاه کنید این بیمارستان با ۷ شهید بزرگسال و کودک یکی از معدود بیمارستان‌های پایتخت با این تعداد شهید است؛ بیمارستانی که بخش‌های فوق‌تخصصی مختلف ویژه کودکان دارد.»

### ۴۸ ساعته بیمارستان سرپا شد

یکی از وقایع تلخ جنگ تحمیلی بمباران بیمارستان کودکان بهرامی بود؛ بیمارستانی که سال ۱۳۳۵ از سوی خیری به نام مرحوم «محمود بهرامی منشی باشی» برای کودکان وقف شد. این بیمارستان از معدود بیمارستان‌های وقفی کودکان است که اداره آن به دانشگاه تهران سپرده شد. «سید یوسف مجتهدی» رئیس بیمارستان با بیان این مطلب از درس‌های این اتفاق تلخ برای نسل‌های بعد می‌گوید: «سال ۱۳۶۷ محصل بودم. اما خیر بمباران این بیمارستان و شهادت تعدادی از کارکنان و ۲ کودک بی‌دفاع از خبرهای مهم آن دوران بود. بعدها در این بیمارستان ویژه، ابتدا در سمت معاون آموزشی مشغول به کار شدم و این روزها هم

در کسوت ریاست در حال فعالیت هستیم. مهم‌ترین درسی که از تاریخچه رویدادهای این بیمارستان پرفراز و نشیب گرفته‌ام حس مشارکت و نועدوستی برای سرپا شدن دوباره بیمارستان و ارائه خدمات بهینه به بیماران و مخصوصاً کودکان است.»

به گفته دکتر مجتهدی بیمارستان بهرامی یکی از معدود بیمارستان‌های کشور در محدوده شرقی پایتخت است که وقف کودکان شده و علاوه بر اهالی شرق تهران حتی بیماران شهرهای اطراف مانند ورامین، پردیس و پاکدشت را هم از گذشته تا امروز تحت پوشش قرار می‌دهد. در آن روزهای سخت جنگ تحمیلی هم بعد از اتفاق اصابت موشک، مسئولان و مردم همه تلاش خود را به کار گرفتند تا بیمارستان بازسازی و سرپا شود. دکتر مجتهدی از سرپا شدن ۴۸ ساعته بیمارستان بعد از آن حمله سنگین یاد می‌کند و ادامه می‌دهد: «اگر سری به آرشیو فیلم‌ها و روزنامه‌ها و مصاحبه‌های قدیمی بیمارستان بزنید بعد از اصابت موشک و تخریب کامل یکی از ساختمان‌های بیمارستان مهم‌ترین دغدغه ذهنی مسئولان وقت سرپا کردن دوباره و مجدد بیمارستان بود؛ کاری که به سرعت انجام شد و این بیمارستان با وجود همه مشکلات، دوباره شروع به فعالیت کرد؛ موضوعی که شاید آن روزها دور از ذهن بود. شهادت جمعی از همکاران و ۲ کودک مظلوم و بی‌دفاع هم به ما یادآوری می‌کند که برای حفظ این آب و خاک و تمامیت ارضی آن و این بیمارستان چه عزیزان ارزشمندی را از دست داده‌ایم.»

رئیس بیمارستان بهرامی درباره نصب تابلوی یادبود شهدای بیمارستان می‌گوید: ما همیشه به یاد همکارانمان که در این بیمارستان به فیض رفیع شهادت نائل شدند هستیم. سال گذشته همزمان با ایام‌الله دهه فجر تابلوی یادمان شهدای بیمارستان را مجدد بازسازی و احیا کردیم تا هر کسی که وارد این بیمارستان می‌شود بداند برای سرپا ایستادن و ارائه خدمات درمانی چه ناملایماتی را از سر گذاراند.





فصل هفتم  
مصاحبه‌ها

## ◆ پروفیسور ولی اللہ محرابی



مصاحبه از: سمیرا کرمی خبرنگار ستاد روابط عمومی دانشگاه

علوم پزشکی تهران

تاریخ مصاحبه: ۱۷ مهر ۱۳۹۵

تاریخ شفاهی دانشگاه

پروفیسور محرابی: جراح باید قاضی وجدان خود باشد

در ادامه نگارش تاریخ شفاهی دانشگاه، این بار با پروفیسور ولی اللہ محرابی بنیان گذار و پدر جراحی اطفال در ایران، به گفت و گو پرداختیم.

پروفیسور محرابی، استاد پرتلاش و خستگی ناپذیری است که سالها با عشق و وفاداری در دانشگاه فعالیت دارد و هنوز هم وقتی سخن از سختی های رسیدن به این دانشگاه به میان می آید اشک در چشمانش حلقه می زند. ایشان جراحی را هنر و جراح را یک هنرمند می داند و معتقد است آن که با دستش کار می کند یک خلاق، آن که با مغزش کار می کند یک عالم و آن که با قلبش کار می کند یک هنرمند است و جراح کسی است که دست، مغز و قلبش را به کار می گیرد تا به کمک انسانی بیاید. پایمردی و ایستادگی استاد در راه رسیدن به اهدافش می تواند الگویی برای جوان ترها باشد.

ایشان از کودکی سابقه اختراع دستگاه های مختلفی را دارد و در جراحی نیز تکنیک های بسیاری را طراحی و تجهیزات مختلفی را خلق کرده است. در حال حاضر نیز در مرحله تجاری سازی اختراع جدید خود «دستگاه الکتروپنوماتیک» است که می تواند به بیمارانی که دچار بی اختیاری دفع هستند کمک کند. ویژگی این مصاحبه این است که استاد خاطرات گذشته خود را با تمام جزئیات به یاد می آورد و آن را با بیانی شیرین و جذاب شرح می دهد.

### ■ آقای دکتر گفتگورا با معرفی خودتان آغاز کنید.

پیش از بیان محل تولد، زمان تولد و سیر زندگی ام لازم می دانم به مقدمه ای کوتاه که شاید برای خوانندگان تازگی داشته باشد اشاره کنم. بر خلاف چهره زشت جنگ، فاصله زمانی بین دو جنگ جهانی، آثار نیک و به جای ماندنی داشت، روند زندگی ایرانیان به خصوص روستایان تغییر کرد. این تغییرات در مردمان طالقان و مازندران بیشتر هویدا بود. زیرا مردمان ساکن روستاهای طالقان مجبور بودند برای امرار معاش با گذر از کوه های بلند البرز، خود را به ساحل دریا برسانند و در واقع با دو کلمه بیلاق و قشلاق زندگی کنند. خانواده من نیز جزو مردمانی بودند که از این شاهراه و گذرگاه راه ابریشم عبور می کردند و در پاییز



به شمال می‌رفتند و در اوایل تابستان به طالقان بر می‌گشتند. این امر سبب می‌شد در این راه طولانی که گاهی تا پنج روز طول می‌کشید اتفاقات قابل توجهی رخ دهد. من نیز خود زاییده یکی از این اتفاقات هستم که در ۲۰ خرداد سال ۱۳۱۶ زمانی که هنوز جنینی در شکم مادر بودم در بین راه در بلندترین قله‌های کوه‌های البرز و در یک دشت چمن زار وسیع به نام سلمبار به دنیا آمدم. سلمبار منطقه‌ای است که از شمال به دریای خزر و از جنوب به طالقان می‌پیوندد. زمانی که به دنیا آمدم مصادف بود با وقت اذان و به همین دلیل نام من را ولی اله گذاشتند و چون ما به طرف طالقان آمدیم این شانس را داشتم که شناسنامه‌ام را در طالقان بگیرم و طالقانی محسوب شوم. اما از ۴ سالگی در شمال، در روستای کشکو از توابع شهرستان شهسوار تحصیل و زندگی کردم و این رفت‌وآمد بی‌یلاق و قشلاق هنوز ادامه دارد. از این رو کشمکش میان اصالت دو جبهه مازندرانی و طالقانی بودنم هنوز مورد بحث و افتخاری برای این جانب است.

خدای بزرگ را شاکرم که این نعمت را به من عطا فرمود تا شایستگی آن را داشته باشم که پس از هشتاد سال از خانواده خود به خصوص پدر و مادرم تشکر کنم و از خداوند برایشان طلب آمرزش و مغفرت نمایم. زیرا هدیه‌ای زیباتر از این ندارم که نثار راهشان کنم. خانواده‌ای که در یک محیط روستایی زندگی می‌کردند، دارای تفکری سرشار از علم و معرفت بودند و با وجود تمام مشقت‌های زندگی برای آموزش فرزندان‌شان امکانات لازم را تهیه می‌کردند تا بتوانند تحصیل کنند. آیا می‌توان چنین نعمت الهی را فراموش کرد؟

#### ■ درباره خانواده‌تان بیشتر بگویید.

شروع جنگ جهانی دوم را به یاد ندارم. ولی شاهد آثار آن بودم. پدرم برای امرار معاش خانواده دیگر نمی‌توانست ما را به شمال ببرد و خود به مدت ۱۰ ماه برای کسب و کار و تجارت به شهسوار می‌رفت. من ۴ ساله بودم که این اتفاق افتاد. در آن سال برف زیادی می‌بارید به طوری که کوچه‌های روستا پر از برف و یخبندان بود و برای ورود به داخل منازل مجبور بودیم از سقف خانه‌ها عبور کنیم که بسیار دشوار بود. این روند تا ۵ سالگی‌ام ادامه داشت و من در سن ۵ سالگی با پدر و مادرم به شمال رفتم. کودکی بسیار جسور بودم و با برادر و خواهرم رفتاری دوستانه داشتم. پدرم تصمیم گرفت ما خواندن قرآن را بیاموزیم و به این منظور، فردی را انتخاب کرد که نام آن شیخ اسماعیل سنگارا سری خرم‌آبادی بود.

#### ■ از اولین تجربه آموزشتان خاطره‌ای دارید؟

قرآن را در مکتب‌خانه آموزش دیدم زیرا در آن زمان مدرسه نبود. من و برادرم به مدت یک سال با معلم خانگی که پدرم انتخاب کرده بود در یک اتاق کوچک با کودکان دیگر روستا قرآن می‌آموختیم. من در آن زمان نیمی از قرآن را صحیح و بدون غلط رو خوانی می‌کردم. نزدیک عید بود پدرم برای خرید به تهران آمده و در زمان بازگشت برای من و برادرم یک کیف و یک جلد قرآن به عنوان عیدی آورده بود. قرآن

بزرگ به همراه کیف آن متعلق به من و قرآن کوچک و کیفی زیبا متعلق به برادرم بود. در تقسیم این اموال پدری، در آن زمان با صلح و صفا کنار نیامدیم. پدر با دادن لقب دیکتاتور به من، مجبور شد به خواسته‌ام عمل و کیف کوچک را به من واگذار کند. قرآن را در خانه جا گذاشتم و با غرور کودکی و با کیف خالی به مکتب‌خانه رفتم. آقای معلم که از داستان بی‌خبر بود اولین نفر مرا موظف کرد که قرآن بخوانم و من هم در پاسخ گفتم: قرآن ندارم. پرسید چرا؟ پاسخ دادم قرآن در کیفم جا نمی‌شد. بقیه دانش‌آموزان درس خود را پاسخ دادند و زنگ تفریح آغاز شد. معلم من را در کلاس نگه داشت و به مبصر کلاس دستور داد پاهایم را به فلک ببندد، من به سرعت به جلوی در پریدم و فرار کردم. غروب که شد آقای معلم برای عرض شکایت نزد پدرم آمد و گفت: این جوان مرده امروز آبروی مرا برده است. پدر عذرخواهی کرد که شما ببخشید. در پایان سال نیز آن فلک را مانند یک اسلحه ژنرال به من هدیه داد.

#### ■ مقطع ابتدایی را چگونه گذراندید؟

آن روزها در روستایمان مدرسه‌ای نبود. ما ۳ فرزند ۸، ۶ و ۵ ساله بودیم. پدر با همکاری سایر اولیا درصدد تأسیس مدرسه‌ای برآمد تا کودکان ده، امکان فراگرفتن درس جدید را داشته باشند. در آن روستا خانواده‌ای به نام مقدم زندگی می‌کردند و اکبر مقدم بزرگ آن خاندان بود. منزل خواهر آقای مقدم خالی از سکنه بود، پدرم تقاضا کرد، آنجا را برای مدرسه بازسازی و استفاده کنند. پدرم پس از تهیه تجهیزات مدرسه، آن را با عنوان «دبستان فارابی کشکو» نام‌گذاری کرد. آقای مسیح مقدم که کلاس ۱۱ را آموخته بود نیز به عنوان اولین معلم این مدرسه انتخاب شد. ایشان اکنون در قید حیات هستند و در سال ۱۳۹۴ در مراسم بزرگداشت این‌جانب در سن ۹۳ سالگی مورد تجلیل و قدردانی قرار گرفتند.

#### ■ خاطره‌ای از آن دوران دارید؟

کودکان، بازی گوشی و شیطنت‌های خاص خود را دارند. در روستای ما پرتغال و لیموترش فراوان، ولی لیموشیرین بسیار کمیاب بود. در حیاط مدرسه‌مان درخت لیموشیرین قشنگی داشتیم که شاید بیش از ۵ یا ۶ لیمو بیشتر نداشت ولی با همین تعداد، چشمان ما را به خود خیره کرده بود. با یکی از همکلاسی‌ها به نام غلامعلی تصمیم گرفتیم برای چیدن این لیموها، وارد حیاط مدرسه شویم. به محض بالا رفتن از دیوار مدرسه با چشمان عاشقانه خود! معلم محترم را که در داخل باغ قدم می‌زد زیارت کردیم. می‌توانید تجسم کنید که از ترس چه اتفاقی افتاد. اتفاق جالب دیگر در روز بعد هنگام سلام صبحگاهی و پس از خواندن سرود ای ایران و به صف ایستادن تمام دانش‌آموزان رخ داد. صدای سوت معلم پرتلاش، ما را از حرکت بازداشت، یک‌باره متوجه شدیم که آقای معلم صبح زود ۲ ترکه چوب انار را آماده کرده و مانند شلاقی که هیاتلر به سربازان خود نشان می‌داد؛ ترکه‌ها را در دستان خود به بازی درآورده بود. می‌توانید تصور کنید چه گفت؟ لیمو دزدان از صف خارج شوند. صدای پیچ‌پیچ کی دزد است بین دانش‌آموزان به

گوش می‌رسید. من همیشه معتقدم که صداقت و سریع تصمیم گرفتن، بهترین راه است. مانند سربازی که می‌خواهد جلوی افسری بیاید جلو آدمم و ایستادم. غلامعلی رحمانی همچنان تمایل نداشت. آقای معلم فرمود اگر دست‌هایتان را عقب نکشید هر کدام ۴ ترکه میل می‌کنید در صورت عقب کشیدن دو برابر می‌شود. شجاعانه یک تا چهار شمردم و دست‌های پر از دردم را در هوای سرد زیر بغل گذاشتم و به طرف کلاس حرکت کردم. جالب این است که همین معلم عزیز در سال ۱۳۶۸ در بیمارستان مدائن تهران توسط این جانب و دکتر محرابی جوان (فرزندم) تحت عمل جراحی قرار گرفت.

### ■ دوران متوسطه را کجا و چگونه گذراندید؟

۵ سال اول را در دبیرستان پهلوی شهسوار تحصیل کردم. فاصله بین شهر تا روستا حدود ۶ کیلومتر بود که پیاده رفت‌وآمد می‌کردم. در یکی از روزهای بارانی که راه روستا گل آلود بود؛ در ساعت ۶:۳۰ صبح، هنگام رفتن به مدرسه یک‌باره پایم درد گرفت، وقتی پایم را بلند کردم دیدم میخی که به یک تخته صندوق پرتغال چسبیده وارد کفشم شده است. مجبور شدم بند کفشم را باز کنم و پا را نجات دهم و سپس تخته را با میخ از کفش بیرون بیاورم. پس از چند دقیقه با دستمالی که همراه داشتم پایم را پیچیدم و لنگان‌لنگان به کلاس درس رفتم. پایان ساعت اول بود که به مدرسه رسیدم. به یاد دارم آن ساعت درس جغرافیا داشتیم معلم جغرافیا آقای فرزانه از تبار پاک آذربایجان و شهر تبریز بود و در اثر بیماری پاچنبری، موقع راه رفتن می‌لنگید و البته بسیار سخت‌گیر هم بود. متوجه شد من لنگان‌لنگان وارد کلاس شدم احساس همدردی کرد. حقیقت را بازگو کردم و از سر تقصیرم گذشت. نهایت در سن ۱۶ سالگی به تهران آمدم و دیپلم تجربی را از دبیرستان هدف گرفتم. از آن دوران نیز خاطرات گفتنی بسیاری دارم که انشاءالله در کتاب خاطراتم به چاپ می‌رسد.

### ■ از ورودتان به دانشگاه بگویید. چرا به ترکیه رفتید؟

عاشق دانشگاه تهران بودم. ولی بنا به دلایل بسیاری نتوانستم به این دانشگاه راه یابم. در خیابان اسکندری پایین دانشگاه تهران اتاقی اجاره کردم تا خود را برای کنکور این دانشگاه آماده کنم و هر روز صبح از لابه‌لای نرده‌ها عبور می‌کردم و وارد محوطه دانشگاه می‌شدم و درس می‌خواندم و احساس می‌کردم هیچ‌چیز بهتر از درس خواندن نیست. عشقم به تحصیل در دانشگاه از کلاس دهم متوسطه شروع شد. کلاس دهم متوسطه بود که نخستین بار با نام لویی پاستور، کاشف میکروب و برنده جایزه نوبل آشنا شدم. در دوران دبیرستان زبان فرانسه را انتخاب کرده بودم. با خود فکر می‌کردم که آیا یک انسان می‌تواند این قدر موفق و مخترع باشد. آن زمان تلویزیون نبود. گه گاه از رادیو و یا از روزنامه اسم لویی پاستور را می‌شنیدم و این امر سبب شد به دانشگاه علاقه‌مند شوم. در آن زمان تنها دانشگاه تهران مورد توجه بود و دانشگاه‌های دیگر آن چنان رونقی نداشتند.

## ■ اختراعاتی که تاکنون داشتید ناشی از همین تفکر است؟ اولین اختراعی که داشتید در چه سنی بود؟

در کودکی، ۲ اختراع قابل توجه داشته‌ام که در آن زمان مهم بود ولی امروز ناچیز است. در ایام پاییز و زمستان در روستای ما شخصی به نام سوداگری بود که در ساخت سماور و وسایل خانگی از فلزی به نام حلب استفاده می‌کرد. نزد ایشان رفتم و گفتم برای من یک هرم حلبی بسازد که قاعده آن پوشیده و در مرکز آن سوراخی تعبیه شده باشد. وی آن را برایم ساخت و من داخل این هرم را پر از باروت و پنبه کردم و فتیله‌ای در مرکز آن گذاشتم که از سوراخ قاعده هرم خارج می‌شد. آن را روی صندلی گذاشتم و آتش زدم که مانند موشک به هوا پرتاب و در هوا منفجر شد. امروزه آن را موشک کروز می‌نامند. دیگر این که پدرم دوچرخه‌ای برای من خریده بود، ما در ده برق نداشتیم و استفاده از چراغ‌های نفتی همیشه مرا رنج می‌داد، به خصوص مادرم که برای روشن کردن چراغ نفتی زحمت بسیاری متحمل می‌شد. با خود فکر کردم چگونه از این دوچرخه برای تولید برق استفاده کنم. در کنار منزل رودخانه‌ای بود که من با بکارگیری پره‌های دوچرخه و استفاده از یک دینام در سر راه آب، در فاصله ۱۰ متری منزلمان موفق به روشن کردن ۲ شعله لامپ شدم. آقای مسیح مقدم همیشه می‌گفت خلاقیت تو را در هیچ یک از دانش‌آموزان نمی‌دیدم و شاید همین اندیشه‌های هنری و فکری بود که رشته جراحی را انتخاب کردم. تکنیک‌های زیادی در جراحی طراحی کردم و به خصوص دستگاه‌های مختلفی را نیز اختراع کرده‌ام هنوز در این سن مشغولم و امیدوارم این اختراع برای درمان بیماران و جامعه ما سودمند باشد. مدت ۵ سال است که با همکاری مرکز تحقیقات گوارش و کبد دانشگاه روی دستگاه الکتروپنوماتیک (بی‌اختیاری دفع) کار می‌کنم. کارآزمایی بالینی آن باموفقیت انجام شده و اکنون در مرحله تجاری‌سازی این دستگاه هستیم.

## ■ به بحث اصلی برگردیم چطور شد به خارج از کشور رفتید؟

در زمان ما کنکور ۲ مرحله‌ای بود کنکور علوم و ادبیات. من در کنکور اول در دانشگاه تهران به عنوان ذخیره قبول شدم و در کنکور دوم نمره کافی نیاوردم. در سایر شهرها مانند مشهد و تبریز هم چنین شد. وقتی از مشهد برمی‌گشتم پدر و مادرم را در اتاق کوچکم یافتم که به علت نگرانی از وضعیت من به تهران آماده بودند. بعد از یک وقفه ۲ روزه تصمیم گرفتم برای تحصیل به خارج بروم. کمی درباره تحصیل در خارج مطالعه کردم. با دانستن زبان فرانسه ترجیح می‌دادم به فرانسه یا کشورهای دیگر مثل الجزایر که زبان فرانسه صحبت می‌کنند بروم. ولی به دلیل گذشت زمان و گرفتن پذیرش این کار امکان‌پذیر نبود. روزی در خیابان شاه سابق سوار ماشین خط ۱۲ شرکت واحد شدم و در فکر فرو رفته بودم که با جوانی آشنا شدم، از من پرسید چرا ناراحت هستید؟ (این را از من داشته باشید که اگر اعتقادتان به خدا باشد هر چه از او بخواهید به شما می‌دهد) گفتم نتوانستم در کنکور ورودی دانشگاه قبول شوم. این شخص که آقای جلیل حبشی نام داشت، برایم تعریف کرد که در آنکارا دانشجوی پزشکی است و تا رسیدن به میدان شاه



باهم صحبت کردیم. او مرا راهنمایی کرد که از طریق دفتر دوستی ایران و ترکیه به ترکیه بروم. من به آنجا مراجعه کردم و از مسئولان این دفتر راهنمایی خواستم. گفتند ابتدا باید عضو انجمن دوستی ایران و ترکیه شوم و من هم قبول کردم. کارت عضویت برایم صادر شد و گفتند باید زبان ترکی را بیاموزید و پاسپورت بگیرید. مشکلات بسیاری سر راهم بود این را می‌گویم که جوانان امروز بدانند که هر چیزی به سادگی به دست نمی‌آید. فردای آن روز برای گرفتن پاسپورت اقدام کردم. متقاضیان بسیاری برای گرفتن پاسپورت، ماه‌ها منتظر بودند. ولی من با لطف خدا سه روز پس از تقاضا، پاسپورتم را دریافت کردم. چه کسی غیر از خدا می‌تواند نیاز انسان را برطرف کند؟ برای خداحافظی نزد پدر و مادرم رفتم و از آن‌ها خواستم که برای بدرقه به تهران نیابند چون می‌خواستم توانم را بسنجم. زندگی بعد از جنگ جهانی دوم سخت بود. پس از خداحافظی با پدر و مادرم به تهران بازگشتم. بهترین راهی که وجود داشت این بود که با اتوبوس به ترکیه بروم. در ضلع جنوب غربی میدان فردوسی شرکت مسافرتی میهن تور بود. ماشین‌های میهن تور دو روز طول می‌کشید که مسافران را به ارزروم برسانند. از راننده خواهش کردم که من را از جلوی درب ورودی دانشگاه تهران سوار کند. راننده هم قبول کرد. در تهران خواهر خوانده‌ای داشتم که در منزل او زندگی می‌کردم. فردای آن روز من به همراه اقوامم مقابل دانشگاه منتظر ایستاده بودیم که سر ساعت ۸ صبح ماشین رسید. روی پله راکاب ماشین مقابل دانشگاه تهران ایستادم و رو به دانشگاه کردم با خود گفتم، «دانشگاه تهران» من لایق نبودم به عنوان یک دانشجو در محیط تو تحصیل کنم و تو من را نپذیرفتی، ولی به خدا و شرفم قسم می‌خورم روزی به عنوان معلم برگردم و به ملت‌م و وطنم خدمت کنم. زیرا قلب ایرانی که برای ایران نپدید آن قلب، قلب نیست.

### ■ شما خاطرات بسیاری دارید از سفرتان بگوئید در مسیر چه گذشت؟

از سفر خاطره بسیاری دارم. ولی دو خاطره آن زیباتر است که برایتان می‌گویم. به مرز بازرگان رسیدیم پاسپورت من جزء آخرین‌ها بود که کنترل شد. در این فاصله به خود آمدم و از خودم پرسیدم، کجا می‌روی؟ چه کار می‌کنی؟ همان طور که می‌دانید، رو بروی مرز بازرگان، کوه‌های سر به فلک کشیده آرات دیده می‌شود، سمت چپ خروجی گذرگاه تخته‌سنگی قرار داشت که در حال حاضر هم وجود دارد، بالای آن تخت سنگ نشستم و اولین بار گریه کردم و با خود گفتم تو که زبان ترکی نمی‌دانی کجا می‌روی؟ می‌خواهی چه کار کنی؟ این گذشت تا اینکه اتوبوس به حرکت درآمد. ساعت ۳ یا ۴ بعدازظهر بود که در کنار رود دجله نزدیک ارزوم توقف کردیم تا استراحتی کنیم. همه پیاده شدند و هرکسی غذایی را که با خود آورده بود، صرف می‌کرد. تصنیف گل اومد، بهار اومد، من از تو دورم تازه در رادیو ایران پخش می‌شد که یک گروه نوازنده ایتالیایی که همراه ما بودند در کنار این رود خروشان شروع به نواختن کردند. فکر می‌کنید در آن وضعیت چه روحیه‌ای می‌توان داشت؟ امروز در این سن نمی‌توانم آن شرایط را تحمل کنم چه رسد در سن جوانی که جلای وطن و خانواده خیلی سخت‌تر است. از خود پرسیدم، من از این مملکت دور می‌شوم

و واقعاً ترک و جلای وطن می‌کنم؟ هرگز به جوانان عزیز این سرزمین زیبا و مقدس توصیه نمی‌کنم حتی در بدترین شرایط زندگی که باشند، وطن را ترک کنند.

خلاصه به ارزروم رسیدیم. همه پیاده شدند، من هم با هدیه مادرم و چمدانی که در دست داشتم به راه افتادم. یاد این تصنیف ترکی افتادم که «چمدانم را به دست گرفتم و به راه غربت افتادم». در ارزروم با قطارهای زغال‌سنگی به سمت آنکارا حرکت کردم و بعد از دو روز به آنجا رسیدم. نمی‌دانستم به کجا می‌روم. ایرانی‌ها اکثراً به میدان اولوس می‌رفتند که مسافرخانه‌ها در آنجا قرار داشت. یک ماشین کرایه‌ای آمد و من را هم سوار کرد و به آنجا برد. هنگام پیاده شدن برنجی را که مادرم داده بود در ماشین جا گذاشتم. به یک مسافرخانه قدیمی رفتم. مدیر مسافرخانه از من سوالاتی پرسید و من اصلاً زبان ترکی نمی‌دانستم که پاسخ دهم. اگر از سیاست‌های دولت ترکیه بگذریم، مردمان مهربان و خوبی دارد. مدیر مسافرخانه جوانی را صدا زد که ایرانی بود و ۲ روز زودتر از من به آنجا رسیده بود و در یکی از اتاق‌ها زندگی می‌کرد. ایشان هم که بیشتر از من احساس غربت می‌کرد آمد و با دیدن من خوشحال شد و مرا به اتاقش برد. این جوان که نامش دکتر سیستانی است به مدت ۶۰ سال است که مانند ۲ برادر باهم دوست هستیم. اما اتفاق روز بعد جالب بود که راننده کیسه برنج را آورد و به من داد که خیلی باارزش بود چون آن هدیه و یادگار مادرم بود.

### ■ چطور به دانشگاه راه یافتید؟

چند روز بعد هر دو باهم به دانشگاه رفتیم و شروع به تحصیل کردیم. در یک اتاق کوچک دانشجویی زندگی می‌کردم و درس می‌خواندم. اول دانشکده کشاورزی ثبت‌نام کردم. با خودم گفتم اگر ۱۰ سال هم رشته کشاورزی را بخوانم در نهایت می‌خواهم پزشک شوم. به واسطه یکی از دانشجویان به نام خسروشاهی مطلع شدم که دانشکده پزشکی دانشگاه آنکارا، سالانه ۵۰ دانشجوی خارجی می‌پذیرد ولی تا کنون ۴۷ نفر ثبت‌نام کرده‌اند و جای ۳ داوطلب دیگر خالی است. اما چطور می‌توانستم پذیرفته شوم، من که زبان ترکی نمی‌دانستم. با خودم فکر کردم پیش رئیس دانشگاه بروم و رفتم. ایشان مردی قد بلند موقر و شیک‌پوش بود. هر چند زبان ترکی نمی‌دانستم ولی وقتی کارت انجمن دوستی ایران و ترکیه را نشان دادم ابتدا به زبان فرانسه و سپس کمی ترکی فارسی به ایشان فهماندم هدفم چیست. دستور داد تا در پزشکی ثبت‌نام کنم.

### ■ پس بالاخره به مراد دلتان رسیدید. با زبان ترکی چه کردید؟

من و دکتر سیستانی اکثراً سوار ماشین نمی‌شدیم و با شور و عشق علاقه برای شرکت در کلاس درس، صبح‌ها ۵ کیلومتر راه‌پیمایی می‌کردیم که سر کلاس نفر اول باشیم. چند ماه اول اصلاً درس استاد را متوجه نمی‌شدم تا رفته‌رفته خواندن و نوشتن ترکی را آموختم. به طوری که در مدت شش ماه بالغ بر چند هزار کلمه ترکی را حفظ کردم. به علت عشق به پزشکی روزانه نزدیک به هجده ساعت درس می‌خواندم.

## ■ چطور از پس امتحانات برآمدید؟

در خرداد همان سال امتحان دادم ولی از ۵۵۰ دانشجوی پزشکی فقط ۲۰ نفر قبول و بقیه تجدید شدند. از همه بیشتر هم من تجدیدی داشتم. چون زبان ترکی نمی‌دانستم. از ۵ درس ۴ درس را تجدید شده بودم. هرچند پایه علمی قوی داشتم ولی نمی‌توانستم به ترکی کامل پاسخ دهم. به برای مثال یکی از سؤالات هوش این بود که بین کدام دسته از حیوانات سگ و گرگ، بز و گوسفند، اسب و الاغ نسبت خانوادگی وجود ندارد؟ گوسفند را می‌دانستم به ترکی چه می‌شود ولی بز را نمی‌دانستم. از ته سالن فریاد زدم و از هم کلاسی‌ام پرسیدم علی «کچی» یعنی چه؟ گفت بز و من درست جواب دادم. زیرا می‌دانستم که بز و گوسفند باهم رابطه‌ای ندارند. سؤال دیگر این بود که قلب یک موجود تک سلولی را رسم کنید. می‌دانستم میکروب که قلب ندارد! سؤال انحرافی داده بودند. به هر حال پس از اعلام نتایج، خود را مجبور کردم تا ۳ ماه تابستان را در آنکارا بمانم و برای امتحانات شهریور آماده شوم. در امتحانات شهریور از ۵۳۰ نفر ۵۰ نفر قبول شدند که یکی از آن‌ها من بودم و به سال دوم راه یافتم. سال دوم را هم خیلی سریع گذراندم. مدتی از سال سوم نگذشته بود که برای دانشگاه استانبول که بین‌المللی بود انتقالی گرفتم. گذراندن واحدهای درسی سال سوم دانشگاه آنکارا، مطابق با سال پنجم دانشگاه استانبول بود و در نتیجه در آن دانشگاه در کلاس سال پنجم نشستیم و یک سال و نیم جهش داشتیم. به این ترتیب در ۴ سال و ۱۰ ماه پزشکی را در ترکیه به پایان رساندم و در سن ۲۳ سالگی فارغ‌التحصیل شدم. اکثراً دروسم را با نمرات عالی قبول شدم و به عنوان شاگرد ممتاز مورد تشویق قرار گرفتم و برنده مدال افتخاری آتاتورک شدم.

## ■ همسران ایرانی نیستند. در همان ترکیه ازدواج کردید؟

خانواده همسرم برای عمل جراحی از قبرس به استانبول آمده بودند و در مجاورت اتاق ما، در یک پانسیون زندگی می‌کردند. در آن زمان من انترن بودم و از نظر پزشکی آن‌ها را راهنمایی می‌کردم که با خانواده ایشان آشنا شدم. همسرم در آن زمان ۱۶ ساله بود که به پدر و مادرش گفتم تصمیم دارم با دخترشان ازدواج کنم. پدر همسرم که مردی موقر و باتجربه بود گفت باید فکر کنم. در آن زمان در قبرس جنگ بود و از آنجا که آن‌ها خانواده سرشناسی بودند، مجبور شدند ابتدا به قبرس برگردند و سپس با ادامه پدری از خانواده سو آوی هندی هستند که جزء اولین‌های قبرس محسوب می‌شوند. کاخ قرمز در کنار تنگه بسفورس در استانبول از املاک بازمانده خانواده ایشان است. پدر همسرم رییس فرهنگی بود و علاقه زیاد به زبان فارسی و عید نوروز داشت از این رو تصمیم گرفت، زبان فارسی را در مدارس آموزش دهد و جشن نوروز را در ایام عید برگزار کند. ولی این امر با مخالفت دولت انگلیس روبه رو و از کار بر کنار شد. در نهایت خانواده همسرم با ازدواج ما موافقت کردند. من هم از پدر و مادر و اقوام نزدیکم در ایران از طریق نامه کسب اجازه کردم و سرانجام با حضور پیش‌نماز ایرانی به نام واعظ واعظی و در حضور آقای اسفندیاری

سفیر ایران در سال ۱۹۶۲ مراسم عقد برقرار شد. آن روز اسفندیاری به من گفت آیا می‌دانی ازدواج یعنی چه؟ ازدواج مانند ترافیک یک میدان است آن‌هایی که در میدان هستند می‌خواهند خارج شوند و آن‌هایی که بیرون هستند می‌خواهند وارد شوند. به هر حال ما ازدواج کردیم. مدتی در استانبول بودیم و بعد برای تخصص به آلمان رفتیم.

### ■ چطور از ترکیه برای آلمان پذیرش گرفتید؟

در تمام خاطرات خوب زندگی‌ام، همیشه اتکاء به خداوند بزرگ دیده می‌شود. با همیاری همسر مبلغی پول جمع‌آوری کردیم که برای آموزش زبان به آلمان بروم. در یکی از شهرهای اطراف مونیخ با آقای بهروز افشار که از قضات عالی‌رتبه بازنشسته حکومت سابق و دادستان کل کشور بود آشنا شدیم. با ایشان در یک پانسیون که مربوط به انستیتوی گوته آلمان بود اقامت داشتیم و به آموزش زبان آلمانی پرداختیم. معلمان ما در آنجا چند خانم آلمانی بودند که تدریس می‌کردند. وقتی فهمیدند پزشک هستم، با احترام به من می‌نگریستند. یک مجله پزشکی آلمانی‌زبان، هر هفته آگهی پذیرش پزشک را چاپ می‌کرد که در آن، آگهی بخش جراحی دانشگاه بن که نیاز به دستیار داشت هم منتشر شده بود. یکی از معلم‌ها، که این آگهی را خوانده بود به من گفت نگران نباشید زمان تعهد کاری من در این انستیتو در حال اتمام است و منزل پدرم در بن قرار دارد؛ من می‌توانم همراه شما به این دانشگاه بیایم. پیش از رفتن، ابتدا تلفنی با پدرش که شخص بانفوذی بود تماس گرفته و شرایط من را گفته بود. وقتی به بن رسیدیم مرا به منزل پدرش برد. خانه‌ای که مانند یک قصر پادشاهی بود. ولی او با این ثروت پدر و مادرش معلمی می‌کرد. دروازه خودبه‌خود باز شد. خانم و آقای موقر و با شخصیت روی پله ورودی خانه در انتظارمان ایستاده بودند. یک بنز مشکی نیز در جلو حیاط پارک شده بود. راننده چمدانم را گرفت و به طبقه بالا برد و در سالن از من پذیرایی شد. بعد گفتند فعلاً استراحت کنید. رأس ساعت ۷ شام آماده می‌شود. ساعت ۹ وقت خواب است. فردا ساعت ۶ صبح صبحانه سرو می‌شود. باور کنید آن شب تحت تأثیر تجملات آن خانه، اصلاً خوابم نمی‌برد. فردا صبحانه را صرف کردیم و راننده مرا به بیمارستان سنت یوهانس برد. رئیس بخش جراحی پروفیسور برترام Koss Bertrum منتظرم بود، دستور داد اتاقی را در کنار بیمارستان برایم آماده کنند که از فردا به آنجا بروم. آن شب به خانه برگشتم و روز بعد من را به بیمارستان دانشگاه بردند. بعدها فهمیدم صاحب‌خانه و پدر آن خانم چه کسی بود. نام ایشان آقای پاسگال رئیس کل Deutsche Bank بزرگ‌ترین بانک آلمان بود و دختر همچنین خانواده‌ای در مونیخ که ۸۰۰ کیلومتر دورتر است، معلمی می‌کرد. به هر حال در مدت ۳۴ ماه، آن قدر در جراحی فعالیت کردم که علاوه بر جراحی، تخصص بی‌هوشی را نیز گرفتم و مقالات بسیاری نوشتم. دوره تخصص جراحی در آن زمان ۵ ساله بود که من در کمتر از ۴ سال این دوره را گذراندم. خوب به یاد دارم یک روز جمعه، پروفیسور برترام می‌خواست یک بیمار خصوصی که آپاندیسیت حاد داشت را عمل کند و به من خبر دادند که سریع به بیمارستان بیایم و او را بی‌هوش کنم. آن زمان با هزار مارک، توانسته



بودم یک ماشین بنز مشکی بخرم. آن را در پارکینگ زیرزمینی قرار داده بودم و وقتی خواستم سوار ماشین شوم تا از آسانسور بالا بیایم؛ ماشین بین درهای آسانسور گیر کرد و من از سقف ماشین بیرون آمدم و تا بیمارستان دویدم. وقتی به بیمارستان رسیدم، پروفیسور وسط راهرو ایستاده بود و فریاد می زد کجایی؟ در این مواقع، همیشه سر تعظیم فرود می آورم. بنابراین با آرامش توضیح دادم که ماشین در آسانسور گیر کرده بود و راهی نداشتم که زودتر بیایم. تا این را گفتم این مرد بزرگوار با شرمندگی از من عذرخواهی کرد. اگر امروز شاگردم این کار را بکند آیا من عذرخواهی می کنم؟

### ■ تحصیلات همسر تان در چه زمینه ای است؟

همسر من نیز تصمیم گرفتند تحصیل کنند. ابتدا علوم آزمایشگاهی خواندند و مدتی در زمینه رادیولوژی کار کردند و پس از تحصیل در رشته مامایی، در دانشکده مامایی الدن بورگ فارغ التحصیل شدند. سپس در دانشکده مامایی شهر آفن باخ زیر نظر پروفیسور برنش (Brunsch) پزشک مخصوص ویلی براند مشغول شدند. ایشان پس از آمدن به ایران، نخواستند کار کنند و وقت خود را صرف تحصیل سه فرزندمان کردند و آن ها را در رسیدن به درجات عالی تحصیلی حمایت کردند.

### ■ چند فرزند دارید آن ها مشغول به چه کاری هستند؟

در حال حاضر فرزند اولم پروفیسور جراحی در دانشگاه هایدلبرگ هستند. فرزند دوم خانم محرابی مهندس و فوق لیسانس مدیریت بیمارستانی و در ایران شاغل اند و فرزند سوم دکترای مدیریت و برنامه ریزی گاز و نفت از انگلیس دارند که در شرکت آلمانی فرانکفورت و ایران مشغول هستند.

### ■ در این سال ها تصمیم نگرفتید به ایران برگردید؟

مدت ده سال از ایران بی خبر بودم. توسط دوستانم و سفارت ایران با آقای پروفیسور مسعود عزیزی آشنا شدم و ایشان را به بخش جراحی در دانشگاه فرانکفورت دعوت کردم. یک روز صبح که به بخش آمدند دیدند در گزارش صبحگاهی ۲۴ دستیار و استادیار به دنبال ما در حال ویزیت بیماران هستند، این صحنه برایشان جالب بود و تمایل پیدا کردند با من ارتباط برقرار کنند. پروفیسور مسعود عزیزی استاد کودکان دانشگاه تهران بودند. نمی دانید چه حالی داشتم، با خود گفتم من باید به آلمانی ها خدمت کنم یا اینکه در تهران و در مملکت خودم باشم؟ پروفیسور عزیزی اکنون ۹۶ سال دارند و در فرانسه زندگی می کنند. از من پرسیدند آیا حاضرید این موقعیت را رها کنید و به ایران برگردید؟ گفتم بله من عاشق ایران هستم. در اینجا همیشه بیگانه هستم و پشتم سرد است و می خواهم به ایران برگردم. ایشان پیشنهاد دادند برای بازگشت به ایران بهتر است به آمریکا بروم و از آنجا اقدام کنم. گفتند ما در ایران جراح کودکان نداریم. هر چند که من در آلمان کودکان را هم جراحی می کردم ولی برای فوق تخصص باید آموزش بیشتری می دیدم لذا به آمریکا رفتم. از طریق دانشگاه فرانکفورت بورسیه گرفتم و به فیلادلفیا دانشگاه پنسیلوانیا رفتم و اساس جراحی

کودکان را از بزرگ‌ترین پایه‌گذار جراح کودکان آمریکا، پروفیسور اورت کوپ آموختم.

### ■ علت پیشنهاد ایشان به دلیل شرایط آلمان پس از جنگ جهانی بود؟

من فکر می‌کردم این قدری که در آلمان آموزش دیدم کافی باشد ولی این نصیحت را قبول کردم. بعدها متوجه شدم که هدف ایشان چه بود. در جنگ جهانی دوم، آلمانی‌ها در ایران خیلی فعال بودند و ساختمان‌های دانشگاه و دانشکده پزشکی تهران را ساختند. تعداد زیادی از پزشکان آلمانی به ایران آمده بودند و حتی رئیس بیمارستان سینا نیز آلمانی بود. پس از جنگ، پزشکان فرانسوی نفوذ کردند و آلمانی‌ها را بیرون راندند. در جنگ، هر حکومتی شکست بخورد، ملتش هم شکست خورده است. بین جنگ اول و دوم جهانی، فرانسوی‌ها در علم پزشکی ایران حاکم شدند. پس از جنگ جهانی دوم، آمریکایی هم و انگلیسی‌زبان‌ها بیشتر در دانشگاه نفوذ کردند و فرانسوی‌ها را کنار زدند. البته من فکر می‌کنم همان علمی را که در آلمان، انگلیس و فرانسه می‌توان آموخت در آمریکا هم وجود دارد. به هر حال دانشگاه فرانکفورت به من بورسیه داد که از طریق دولت آلمان به آمریکا بروم و همانطور که گفتم به مدت یک سال در فیلادلفیا بودم و سپس به آلمان برگشتم.

### ■ بعد چه شد؟

مدت کوتاهی در آلمان ماندم. حدود ۱۰ سال بود که به ایران نیامده بودم. در کنگره‌های آموزشی و بازآموزی کشورهای دیگر شرکت می‌کردم تا اینکه موقعیت پیش آمد که به یکی از مراکز جراحی کودکان بسیار پیشرفته در زوریخ سوئیس بروم و در محضر پروفیسور پائول ریک هام از بنیان‌گذاران جراحی کودکان انگلستان و پایه‌گذار این رشته در سوئیس باشم. ایشان به حدی متواضع بود که افتخار می‌کردم به عنوان شاگرد در کنارشان باشم. به این ترتیب مدتی هم در آنجا بودم و بعد برگشتم. پیش از آنکه به سوئیس بروم، هیئت ۴ نفرهای از وزارت علوم دولت وقت تعیین شدند که تحصیل کرده‌های ایرانی را به کشور بازگردانند. این هیئت عبارت بود از دکتر رضائی، دکتر خدایاری و دکتر ارباب‌زاده که وقتی با پزشکان ایرانی مقیم آلمانی صحبت کردند؛ عده‌ای مایل به خدمت در تأمین اجتماعی شدند و عده‌ای دیگر برای ورود به بیمه ابراز تمایل کردند و من می‌خواستم در دانشگاه باشم. پرونده ۵ نفر را جدا کردند و گفتند که این‌ها بعد از ظهر بیایند باهم مذاکره کنیم. یکی از این ۵ نفر، من بودم و اصرار داشتم که فقط به دانشگاه تهران بیایم و اگر مجبور شوم به دانشگاه دیگری بروم به صورت موقت باشد. چهره دکتر رضایی که یکی از اعضای هیات بود به نظرم آشنا می‌آمد جلو رفتم و اجازه گرفتم شعری را برایشان بخوانم و گفتم شما در دبیرستان هدف از من خواسته بودید که با یکی از این دو بیت «چنان با نیک و بد سر کن که بعد از مردنت سعدی - مسلمانان به زمزم شوید و هندو بسوزاند» «من اگر نیکم اگر بد تو برو خود را باش - زندگانی به مراد همه کس نتوان کرد» انشاء بنویسم درست است؟ از جایش بلند شد و من را در آغوش گرفت. پس از بازگشت از زوریخ به دانشگاه فرانکفورت پیش استادم که او را «نیمه خدا در لباس سفید» لقب نهاده بودند رفتم و گفتم که

می‌خواهم به ایران برگردم. ۱۰ سال است که خانواده‌ام را ندیده‌ام. بدون آنکه به خانواده‌ام در ایران خبر بدهم به سمت ایران راه افتادم. همیشه زنگ خانه را ۴ بار پشت هم می‌زدم و وقتی نصف شب رسیدم پس از نواختن زنگ در، صدای مادرم را شنیدم که شگفت‌زده ولی خوشحال در را برویم باز کرد.

### ■ مقدمات حضور تان در ایران چطور فراهم شد؟

در ملاقاتی که با پروفسور عزیزی در آلمان داشتیم ایشان گفت اگر می‌خواهید به ایران بیایید باید سهمی در یک بیمارستان خصوصی داشته باشید. این قانون اصلاً در آلمان وجود نداشت و من به هیچ‌وجه طرفدار چنین سیستمی نیستم. من طرفدار نظام کاملاً قانون‌مند آکادمی در دانشگاه هستم. با یک بام و دو هوا که اختلاف سطح در آمد به طور مشروع و غیر مشروع این قدر متفاوت باشد موافق نیستم. بارها در وزارت خانه و دانشگاه‌ها مبارزه کردم. چون جامعه هم رنگ نبود موفق نشدم. مدتی در دفتر ویلی برانت که طرفدار سوسیال دموکراسی مطلق بود کار کردم و چیزهایی را که آموختم همیشه برای دانشگاه آرزو می‌کردم. ولی این روند کار در ایران که استاد باشید و در بخش خصوصی کار کنید متأسفانه مرا نیز وادار کرد تسلیم شوم. حال آنکه سالیانی دراز مطب نداشتیم. آقای پروفسور عزیزی در بیمارستان مدائن سهمی برای من تدارک دیدند. پس از بازدید از شهر تهران و دیدار دانشگاه تهران به آلمان برگشتم تا وسایلم را جمع کنم و دوباره به ایران بازگشتم. از وضعیت سیاسی ایران کمتر آگاهی داشتیم. استادم در آلمان پیشنهاد کرد که رابطه‌ام را با دانشگاه حفظ کنم و در مقام خودم، مرخصی بدون حقوق بگیرم. من هم قبول کردم و با مرخصی بدون حقوق به ایران آمدم. البته برای ورود به دانشگاه، تلاش و دوندگی بسیاری کردم و در سال ۱۳۵۲ در دانشگاه تهران و در دانشکده پزشکی، شروع به کار کردم. در آن زمان ۳۸ سال داشتم. من در مقام پروفسوری دانشگاه فرانکفورت، اینجا به عنوان دانشیار پذیرفته شدم. نکته قابل توجه برخورد و حفظ احترام مقامات سطح بالا با تحصیل کردگان خارج از کشور بود. با من تماس گرفتند که فردا ساعت ۷ برای ملاقات با دکتر اقبال به شرکت نفت بیایید. ایشان هم وزیر دربار بود و هم رئیس شرکت نفت. در آنجا نخست‌وزیر و وزیر بهداشتی هم حضور داشتند. آن‌ها از وضعیت تمام تحصیل کرده‌هایی که می‌آمدند با خبر بودند.

### ■ در کدام قسمت از دانشگاه مشغول به کار شدید؟

در بیمارستان بهرامی شروع به کار کردم. مسئولان دانشکده پزشکی تمایل داشتند در بیمارستان سینا و در بخش جراحی عمومی کار کنم و در همان بخش چند تخت را به جراحی کودکان اختصاص دهند. ولی من تاکید داشتم جراحی کودکان در ایران باید مستقل باشد چون آن‌را نیاز جامعه می‌دانستم. در آن زمان حدود ۶-۷ میلیون کودک ۱ تا ۱۰ سال در کشور وجود داشت و کسی به جراحی کودکان علاقه‌ای نداشت. چون معتقد بودند کودکان نیازی به جراحی ندارد. ابتدا با ۲۰ تخت جراحی در بیمارستان بهرامی کار را شروع کردم. عشقم این بود که خودم این بخش را بسازم.

پس از پایان مراحل ساخت، در ۱۴ آبان سال ۱۳۵۴ فریده دیبا مادر فرح پهلوی برای افتتاح بخش آمد و اولین دختر بچه‌ای را که عمل کرده بودم در بغل گرفتند که آن کودک امروز همسر فرزند یکی از مقامات محترم در جمهوری اسلامی است. فردای آن روز دکتر نهایندی رئیس دانشگاه تهران من را به دفتر دانشگاه فراخواند و ضمن قدردانی پرسید از من چه می‌خواهید؟ گفتم چیزی نمی‌خواهم، فقط دستور بدهید یک دستگاه تلویزیون مداربسته در بالای چراغ اتاق عمل نصب کنند تا عمل‌های جراحی را به دانشجویان آموزش دهم. در آن زمان دکتر بی‌هوشی نداشتیم و مجبور بودم خودم بی‌هوشی کودکان را هم برعهده بگیریم. همه نوع جراحی مرسوم کودکان در آن بخش صورت می‌گرفت. دستیاران جراحی دانشکده، یکی پس از دیگری برای آموزش نزد ما می‌آمدند سپس یک استادیار بی‌هوشی بنام مرحوم موسی نیک نژاد بی‌هوشی کودکان را راه‌اندازی کرد.

### ■ چند سال پس از حضور شما در ایران انقلاب شد. آن دوران برای شما که تازه به کشور بازگشته بودید چگونه گذشت؟

پیش از اینکه انقلاب شکل اصلی خود را بگیرد، از روی کوتاه‌بینی همکاران و به دلایل دیگر، کم‌کم زمزمه‌هایی به گوشم می‌رسید که یک جوان تازه از راه رسیده چطور می‌تواند این همه کار انجام دهد. به جرات قسم می‌خورم تا دو سال پس از انقلاب من حتی معنی کلمه ساواک را نمی‌دانستم. اما یک روز دیدم روی ماشینم که از آلمان آورده بودم شعار نوشته‌اند. حتی اسمم را به اشتباه یدالله می‌نوشتند و گروه‌های مخالف در کتابچه‌های هر چه دلشان می‌خواست درباره‌ام منتشر می‌کردند. با دیدن این‌ها دلسرد می‌شدم که آن همه امکانات خارج را گذاشته و به ایران آمده‌ام که چه بشود؟ اما دلم برای این خاک و ملت می‌سوخت و این باعث شد که بمانم. البته دل گرمی‌های بسیاری هم وجود داشت. در آن دوران بنزین نبود و مجبور بودیم پیاده و یا چند نفری باهم به بیمارستان برویم. بیمار زیاد بود و باید عمل می‌کردیم. یک روز شخصی به مطبم آمد و برایم ۵ لیتر بنزین آورد تا بتوانم به موقع به بیمارستان بروم تا کودکانی را که نیاز به درمان دارند عمل کنم. گفتم من «مرادی» پدر همان کودکی هستم که سرطان روده داشت و شما نیمی از روده‌اش را در آوردید. آن کودک اکنون ازدواج کرده و صاحب زندگی است ولی هنوز هم به دیدنم می‌آید. کجا می‌توان چنین محبت و احساس قدرشناسی را دید.

انقلاب که شد مجبور شدیم کودکان را مرخص و مجروحان را بستری کنیم. قسمت نیروی هوایی هم شلوغ‌ترین قسمت تهران بود و در مدت ۳ روز از ۲۰ تا ۲۲ بهمن، ۲۲۰ مجروح را عمل کردم. در تمام ۲۴ ساعت شبانه‌روز کار می‌کردیم. در این مدت از (۱۹ تا ۲۲ بهمن) ۳ حادثه برایم اتفاق افتاد. در حادثه اول (۱۹ بهمن) هنگام رفتن به بیمارستان، در خیابان معلم جلوی ماشینم را گرفتند و شیشه‌هایش را شکستند و کم مانده بود که آن را واژگون کنند. دومین حادثه، شب ۲۱ بهمن اتفاق افتاد. در اتاقم نشسته بودم و از شدت



خستگی خوابم برده بود که ناگهان شیشه پنجره رو به رویم بر اثر اصابت گلوله سوراخ و بافاصله کمی گلوله از بالای سرم رد شد و به دیوار برخورد کرد. از بیرون سرم را نشانه گرفته بودند که خدا خواست تیرشان به خطا رفت. سومین حادثه ۲۲ بهمن بود که خبر دادند به بیمارستان ایران مهر، مجروح زیاد آورده‌اند و به تیم پزشکی نیاز دارند. من تیمی را تشکیل داده بودم که همیشه همراهم بودند در نتیجه باهم سوار ماشین شدیم و به راه افتادیم. سر چهارراه قصر که رسیدیم جوانی با تانک به ما حمله کرد، همه از ماشین بیرون پریدیم. در این مدت من اصلاً خانه نرفتم بودم و همسر و دو فرزندم در خانه ناراحت و دلواپس بودند. پسر بزرگم که آن زمان ۱۲ سال داشت می‌خواست به بیمارستان بیاید که همسرمان مانع آمدنش شده بود و روز ۲۳ بهمن به منزل رفتیم.

### ■ شما در رشته‌های دیگر هم تبحر دارید. در این باره هم توضیح دهید؟

نخستین پیوند کبد در سال ۶۸-۱۹۶۷ در دانشگاه بن آلمان توسط پروفیسور گوت گمان که استاد ارشد من و از شاگردان زاور بروخ بود انجام شد. گیرنده پیوند یک خانم پرستار بود و چون کبد میمون مورد استفاده قرار گرفت نتیجه آن موفقیت آمیز نبود. من هم جزء تیم ایشان بودم. وقتی که ریاست بخش جراحی شهر کلپن بورگ را برعهده گرفتم جوانی را که کبدش در اثر تصادف رانندگی، کاملاً از بین رفته بود به اورژانس آوردند که ابتدا کبدش را ترمیم و سپس جایگزین کردیم.

در همه جای دنیا برای هر کاری مخالف و موافقی وجود دارد در آلمان هم، آن زمان پیوند جان‌نیفتاده بود، شب کریسمس با شکایت همکاران نظام پزشکی، کارم به دادگاه کشیده شد. و کیلی در همسایگی مان بود که با ایشان مشورت کردم و پیگیر این دعوا در نظام پزشکی شد و در نهایت حکم برائتم صادر و بخشوده شدم چون خطایی نکرده بودم. در آن شهری که رئیس بیمارستان بودم تصمیم گرفتم به دانشگاه برگردم و این بار به دانشگاه فرانکفورت رفتم و ضمن بی‌هوشی و جراحی، ۳ سال هم در زمینه رادیولوژی با گرایش ترومالوژی کار کردم. در دانشگاه فرانکفورت چندین مقاله بالینی و تحقیقاتی به چاپ رساندم. همچنین مسئولیت بخش جراحی کودکان را برعهده گرفتم و برای فوق تخصص جراحی کودکان، در دانشگاه‌های هایدلبرگ، مونیخ، زوریخ و آمریکا دوره‌های تکمیلی را گذراندم.

### ■ در ایران اولین پیوند کبد چه سالی صورت گرفت؟

یکی از ویژگی‌های پس از انقلاب شروع پیوند کبد در ایران است. اولین پیوند در تاریخ چهارم تیرماه سال ۱۳۶۴ ساعت ۴ نیم شب انجام شد. به همراه تیمی بالغ بر ۱۲ نفر از همکاران جوان و پرستاران پس از بررسی کامل علمی، کار را بر روی دام شروع کردیم. در نهایت با کسب نتایج مثبت بر روی ۴ حیوان میان‌سال، گروهی از همکاران آمادگی خود را برای ادامه این کار و پیوند بر روی انسان اعلام کردند و برای آموزش به خارج فرستاده شدند که یکی از این افراد نیز دکتر آریانب محرابی فرزندم بود.

### ■ علاوه بر فعالیت‌های علمی به چه فعالیت‌های دیگری پرداختید؟

از آنجا که به تهیه و تدوین کتاب تاریخ پزشکی علاقمند بودم. از ابتدا مدارکی را در این زمینه جمع‌آوری و بعدها شروع به نوشتن کردم و شب‌ها تا صبح برای این موضوع وقت گذاشتم تا دایره المعارف مصور تاریخ پزشکی جهان و ایران را در ده جلد با ۵ هزار و ۶۰۰ صفحه و همراه با ۶ هزار عکس رنگی به چاپ رساندم. این کتاب چند سال قبل رونمایی و برنده جایزه وزارت علوم و به عنوان کتاب سال شناخته شد. همچنین کتب جراحی اطفال را با همکاران تألیف کردم.

علاوه بر این، دوره‌ای مشاور معاونت پژوهشی وزارت بهداشت و درمان بودم و تمام بورسیه‌ها از جمله بعضی از همین آقایانی که به درجه استادی رسیدند، را به خارج فرستادم.

دوره‌ای هم معاون آموزشی دانشگاه آزاد بودم. ۱۲ دانشکده پزشکی را در دانشگاه آزاد پایه‌ریزی کردم که آخرین آن در شهرستان شهمسوار با عنوان «دانشگاه محال ثلاث تنکابن» بود. هیچ کس فکر نمی‌کرد در آنجا دانشکده پزشکی ایجاد شود که البته تأسیس آن با نتایج بسیار خوبی همراه بود.

همچنین سی سال دبیر هیئت ممتحنه و بوردا جراحی کودکان بودم. بیش از بیست سال ریاست انجمن کودکان و انجمن دوستی ایران و آلمان را بر عهده داشتم. انجمن فارغ‌التحصیلان آلمانی‌زبان را تأسیس کردم و مدت ۱۶ سال قائم‌مقام و دبیر اجرایی جامعه جراحان ایران بودم. این‌ها از وظایفی بود که برای کشورم انجام دادم.

با همه این اقدامات بازنایستادم و در سال ۱۳۶۳ جامعه جراحان را تأسیس کردم که این نیز قصه مفصلی دارد. به عنوان مسئول برگزاری امتحان بوردا به تبریز رفتم که متوجه شدم بخش جراحی قلب دانشگاه تبریز را می‌خواهند به بخش اسهال و استفراغ کودکان تغییر دهند. مسئول بخش جراحی قلب دکتر عباسقلی دانشور بود که خودش این بخش را تجهیز و بخش فعال و درآمدزایی ایجاد کرده بود. شب به خانه دکتر دانشور رفتم و دیدم بسیار افسرده است و می‌گوید کاری کنید که این بخش را منحل نکنند. پرسیدم داستان چیست؟ که گفت: رئیس دانشکده، متخصص کودکان است و به این نتیجه رسیده که این بخش کارایی ندارد و باید بسته شود و جایش بخش کودکان ایجاد و به درمان اسهال و استفراغ کودکان پرداخته شود. پس از اینکه به تهران برگشتم به وزارت علوم رفتم و جلوی این کار را گرفتم. در همان لحظه احساس کردم که جامعه جراحان احتیاج به جنبش و حرکت دیگری دارد و باید بین پزشکان اتحاد ایجاد شود. از این رو با کمک همکارانی چون دکتر فاضل، دکتر اباسهل و دکتر فرخ سعیدی تصمیم گرفتیم جامعه جراحان را تأسیس کنیم. از همه دونده‌تر من بودم و دوستان هم حمایت می‌کردند. یاد می‌آید چون زمان جنگ بود و برق قطع می‌شد ۱۲۰ بار پله‌های ۹ طبقه وزارت کشور را بالا و پایین رفتم تا جامعه جراحان در سال ۱۳۶۳ تأسیس شد. اکنون این مرکز با ۷ هزار و ۵۰۰ عضو یکی از قوی‌ترین برنامه‌های علمی ایران را

دارد. بعدها افراد دیگری مانند دکتر کاظم عباسیون و دکتر سیاوش صحت به ما پیوستند و انجمن جراحان کودکان را نیز تأسیس کردیم.

### ■ از بازنشستگی تان بگویید.

## تا بدان جا رسیدن من که بدانم، بی که نادانم

یک روز دیدم نامه‌ای از طرف دانشگاه آمد که استاد شما طبق قانون، ۶۵ ساله شده‌اید و باید بازنشسته شوید. من هم کاغذ و قلم را به دست گرفتم و نوشتم، هیچ استاد دانشگاهی نباید بازنشسته شود و هیچ استاد دانشگاهی را هیچ کس حق ندارد بازنشسته اعلام کند. ولی اگر قانون شما می‌گوید! کار خود را انجام دهید و در غیر این صورت من داوطلب بازنشستگی نیستم. این نامه تا امروز بدون پاسخ مانده و آن رئیس محترم دانشگاه بارها فرمودند که من نمی‌دانم این نامه را چگونه جواب بدهم. آن گذشت. در این فاصله باید یک سری کارها انجام می‌گرفت که یکی از آن‌ها برقراری ارتباط بین ایران و کشورهای خارجی بود. همان طور که می‌دانید برنامه اروپای متحد را دو کشور فرانسه و آلمان طراحی کردند و من به دلیل تحصیلاتم در آلمان با سفارت ارتباط زیادی داشتم. از این رو روزی سفیران آلمان و فرانسه را دعوت کردیم تا به دانشگاه تهران بیایند و سخنرانی کنند. این هماهنگی انجام شد و همه قبول کردند پل ارتباطی بین ایران و آلمان و اروپا برقرار شود و این را بر عهده من گذاشتند که بعدها دیدم شرایط مناسب نیست. با آقای دکتر ملک‌زاده وزیر وقت صحبت کردم و گفتند کاری کنیم که تحصیل‌کردگان ایرانی در اروپا به ایران برگردند. من مسئول این کار شدم و به همراه گروهی به آلمان رفتیم و ۱۴۸ نفر از پزشکان داوطلب را به ایران بازگرداندیم. رفته‌رفته راه تحصیل‌کردگان به ایران باز شد. گذشت تا سن ۷۰ سالگی رسیدم ولی هرگز از آموزش دانشجویان و دستیاران چیزی کم نگذاشتم. دکتر لاریجانی، دکتر باستان حق و مرحوم دکتر جبل عاملی همه می‌دانستند که من تند حرف می‌زنم و وقتی پای خدمت درمیان باشد هرگز کوتاه نمی‌آیم. یک روز دکتر لاریجانی رئیس وقت دانشگاه فرمودند که به دفترشان بیایم. تا نشستیم، گفتم آن پاکت را بدهید امضاء کنم چون می‌دانم برای چه من را دعوت کردید. گفتند که ما نمی‌دانیم با شما چه کار کنیم. گفتم نه پول می‌خواهم و نه مقام، فقط می‌خواهم اتاقم در بیمارستان مرکز طبی باقی بماند تا در آنجا کارهای علمی خود را ادامه دهم. به این ترتیب یک حکم مجدد دادند که با وجود بازنشستگی به عنوان استاد افتخاری در دانشگاه در خدمت آموزش دانشجویان و دستیاران باشم.

### ■ به عنوان آخرین سؤال یک جراح کودکان باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد و چه توصیه‌ای برای جراحان دارید؟

جراحی کودکان را به چند دلیل و با فلسفه‌ای که خود درگیر آن بودم انتخاب کردم اول اینکه تا آن زمان در ایران جراحی کودکان وجود نداشت و در اروپا و آمریکا نیز عمری طولانی برای این رشته دیده نمی‌شد و

با توجه به اینکه کودکان ایران نو نهالان و آینده‌سازان جامعه ما هستند تصمیم گرفتیم این رشته را انتخاب کنیم و در کنار جراحی عمومی، جراحی کودکان را نیز برای ملت ایران به ارمغان بیاوریم. هرچه بیشتر وارد این رشته می‌شدم اهمیت آن را بیش از حد درک می‌کردم. دوم اینکه کودکان فرشتگانی هستند که نیاز به کمک و مساعدت دارند برخورد با این کودکان باید با عطف و مهربانی و انجام هر گونه مداخله درمانی برای این فرشتگان با دقت و توجه خاص همراه باشد. از این رو آموزش این حرفه بر روی این گروه از انسان‌ها فوق‌العاده دشوار است. زیرا کودکان نمی‌توانند ارتباط کامل برقرار کنند و تشخیص بیماری آنان دشوار است. سوم اینکه حرفه جراحی در ایران می‌بایست خود را برای همترازی با پیشرفت‌های امروز دنیای غرب به چالش بکشد. این عوامل سبب شد این رشته را انتخاب کنیم. اما در این راستا نکات مهمی وجود دارد که باید به همکاران و نسل آینده گوشزد شود. اینکه کودکان فرشتگانی هستند که هر گونه خطای درمان درباره آنان سبب گناه نابخشودنی می‌شود و باید در این امر دقت شود لذا لازم است تاکید کنیم که جراح باید قاضی وجدان خود باشد.

در ضمن چند کلمه‌ای درباره جراح و جراحی و هنر جراحی لازم است تذکر دهم. افرادی می‌توانند در رشته جراحی به خصوص جراحی کودکان موفق و خدمت‌گزار باشند که خصایصی همچون اخلاقی وارسته، بخشندگی، صبوری و خلاقیت داشته باشند. من معتقدم آنکه با دست‌های کار می‌کند یک خلاق است. آنکه با مغزش کار می‌کند یک عالم است و آنکه با قلبش کار می‌کند یک هنرمند است. ولی آنکه با دست، مغز و قلبش کار می‌کند یک جراح است (پارساپور، ۱۳۹۵: ۸۳).





## ♦ دکتر فخرالدین قوامی



دکتر فخرالدین قوامی (۱۴۰۰-۱۳۰۹) شاگرد دکتر محمد قریب و دکتر صادق مختارزاده بود. وی همزمان با آغاز فعالیت بیمارستان بهرامی در سال ۱۳۳۷ به درخواست دکتر مختارزاده، به این بیمارستان آمد و تا پایان عمر به مدت ۶۳ سال در آن مشغول به طبابت بود. دکتر قوامی به مدت ۱۸ سال نیز ریاست بیمارستان بهرامی را به عهده داشت. متن مصاحبه ایشان با هفته نامه سپید به این شرح است:

### پزشکی برای تمام فصول

### گفت و شنودی با دکتر فخرالدین قوامی دانشیار اطفال

### دانشگاه تهران

هفته نامه سپید، شماره ۱۳۳، ۲۸ آذر ۱۳۸۷

### دکتر احمدرضا مرادی

این بار می‌خواهیم همکاران را با یکی از اساتید با سابقه دانشگاه تهران آشنا کنیم. استادی که در معاینات و بررسی بالینی خود آن چنان مهارت دارند و دقیق عمل می‌کنند که دانشجویان را به حیرت می‌انداختند. و اما بعد ...

### ■ از خودتان برایمان بگویید.

من در خرداد سال ۱۳۰۹ در دزاشیب شمیران متولد شدم. پدر و مادرم هر دو فرهنگی بودند. ۵ سال اول ابتدایی را در مدرسه خیریه دزاشیب که پدرم مدیر آن بود، گذراندم.

### ■ و بعد؟

پدر من با مرحوم دکتر کاسمی که بعدها سردبیر دانشکده پزشکی شد درس می‌خواندند. به علت آنکه وراثت فرد خیری که مدرسه ما متعلق به ایشان بود، پس از مرگ وی حاضر به پرداخت مخارج مدرسه نبودند، مدرسه به وزارت معارف و اوقاف و صنایع مستظرفه واگذار شد. با توجه به اهمیت تصدیق ابتدایی در آن زمان، وزارتخانه دستور داد که دانش آموزان برای سال ششم ابتدایی به مدرسه شاپور تجریش (که به باغ فردوس معروف است) بروند. به همین جهت من تصدیق ششم ابتدایی را از مدرسه شاپور تجریش گرفتم. رئیس مدرسه شاپور، مرحوم شهشهانی بود که فرد همه چیز تمامی بود و من از ایشان بسیار آموختم. ۵ سال اول دبیرستان را هم در دبیرستان شاپور تجریش گذراندم. برای سال ششم دبیرستان به دبیرستان البرز رفتم. مدیر مدرسه البرز، مرحوم دکتر مجتهدی بودند که انسانی والا، نمونه و ممتاز بودند. ایشان با

مدیریت فوق العاده خود توانسته بودند برای سال ششم استاد دانشگاهی برای تدریس دانش آموزان مدرسه بیاورند. مرحوم دکتر سحابی به ما درس زمین شناسی می دادند یا مرحوم فاطمی به ما زیست شناسی می آموختند. به همین دلیل اکثریت دانش آموزان دبیرستان البرز در کنکور موفق بودند. مرحوم دکتر مجتهدی به فرهنگیان خیلی احترام می گذاشتند و وقتی متوجه شدند که پدر و مادر من فرهنگی هستند، از من شهریه مقرر مدرسه را نگرفتند.

### ■ چرا پزشکی؟

سال پنجم متوسطه (که در آن زمان به آن سال پنجم علمی می گفتند) که تمام می شد، هر کسی باید از بین رشته ریاضی، ادبی و تجربی یکی را برای سال ششم انتخاب می کرد. اکثر کسانی که به رشته تجربی می رفتند، دنبال ورود به رشته پزشکی بودند. علت این گرایش یکی علاقه دانش آموزان به پزشکی و طبابت بود و دیگری علاقه والدین به این رشته بود و آنها فرزندان خود را برای ورود به این رشته تشویق می کردند. در بین رشته های گروه پزشکی، در آن زمان رشته های مورد علاقه داوطلبان به این ترتیب بود: پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی و دامپزشکی. افراد براساس نمره و علاقه شان به این رشته ها وارد می شدند.

### ■ چه شد که رشته تجربی را برای سال آخر برگزیدید؟

زمانی که می خواستم رشته تحصیلی ام را انتخاب کنم، پدرم به من گفتند تو فقط می توانی دو رشته را انتخاب کنی یا باید به دانشکده حقوق بروی و قاضی بشوی که بتوانی حق یک مظلوم را از ظالم بگیری یا باید به دانشکده پزشکی بروی و پزشک شوی و در خدمت مردم باشی. پدرم به ما می گفت که ما نان این مردم را خورده ایم و شماها را بزرگ کرده ایم، شماها هم باید به همین مردم خدمت کنید و در دزاشیب بمانید و من از آن زمان تاکنون که نیم قرن شده است همچنان در دزاشیب مانده ام.

### ■ چه سالی وارد دانشکده پزشکی شدید؟

در سال ۱۳۲۸ که من در کنکور شرکت کردم، جمع داوطلبان برای کنکور گروه پزشکی فقط ۹۰۰ نفر بود که ۹۰ نفر از آنان می توانستند به رشته پزشکی وارد شوند و من توانستم که در سال ۱۳۲۸ وارد دانشکده پزشکی بشوم. از بین ۹۰ نفر دانشجوی آن سال تنها ۵ یا ۶ نفر دانشجوی دختر داشتیم. این تفاوت را با شرایط امروز جامعه و خیل عظیم شرکت کنندگان کنکور مقایسه کنید.

### ■ آن زمان محیط دانشکده چطور بود؟

محیط دانشگاه برای ما خیلی جاذب و دل چسب بود. ساختمان دانشکده ها و عظمت دانشگاه برای ما جالب و با ابهت بود. ما به کریدور دانشکده پزشکی عشق می ورزیدیم. اساتید ما همگی عاشق کارشان بودند و کارشان را دوست داشتند. استادان ما سه جایگاه بیشتر نداشتند، خانه، دانشکده و مطب. پزشکان در آن

زمان به موضوع دیگری غیر از این موارد فکر نمی کردند، البته موارد استثنایی هم بودند که دنبال کارهای دیگری بروند. مانند پروفسور عدل یا دکتر اقبال که وارد عرصه سیاست شدند.

### ■ درس اولی که آموختید چه بود؟

اول درسی که ما در دانشکده پزشکی آموختیم، ساعت ۲ بعدازظهر بود و دکتر امیراعلم برای افتتاح جلسه تشریح سر کلاس حاضر شدند. ایشان به همراه مرحوم دکتر گنج بخش (پدر پروفسور گنج بخش که تنها ایرانی است که در کشور فرانسه کرسی جراحی قلب دارد) بر سر کلاس ما حاضر شدند. دکتر امیراعلم، مؤسس سالن تشریح در ایران هستند و با خون دل خوردن‌های فراوان توانستند در آن زمان سالن تشریح دانشگاه تهران را راه اندازی کنند. ایشان درس را با تدریس استخوان چنبر (ترقوه) شروع کردند. آن دوران برای تمامی پست‌ها و سمت‌های دانشگاهی آزمونی در بین داوطلبان برگزار می‌شد و افراد موفق در این آزمون‌ها می‌توانستند به دانشگاه راه بیابند. با موفقیت در این آزمون که هم مرحله کتبی داشت هم شفاهی و تئوری و عملی، من به عنوان یکی از روسای درمانگاه‌های دانشگاه تهران (که معادل مقام استادیاری کنونی است) پذیرفته شدم.

### ■ از چه زمانی به بیمارستان بهرامی آمدید؟

بیمارستان بهرامی توسط مرحوم محمود بهرامی منشی باشی ساخته شد و مرحوم دکتر صادق مختارزاده تلاش‌های فراوانی را برای راه اندازی این مرکز متحمل شدند. در واقع این بیمارستان بعد از بیمارستان امام خمینی دومین بیمارستان کودکان تهران بود. دکتر مختارزاده به جهت نیاز به اعضای هیئت علمی، من را از نزد دکتر قریب به بیمارستان بهرامی آوردند. از آن زمان که حدوداً سال ۱۳۳۷ می‌شود تا کنون بنده در این بیمارستان حضور داشته و به مردم و بیماران خدمت کرده‌ام.

### ■ استاد مورد علاقه شما چه کسی است؟

ما همه استادانمان را دوست داشتیم. هر کدام به نوعی ما را به خود علاقمند کرده بودند. مطمئنم که نام هر کدام را ذکر کنم، هم دوره‌ای‌های من بر شایستگی آنان مهر تأیید خواهند زد.

### ■ الگوی شما در پزشکی چه فردی بوده است؟

استاد قریب. در کنار استادان بسیار خوبی که داشتیم ارتباط نزدیک و بیشتری با دکتر قریب داشتیم. بیشتر با ایشان بودیم، کنارشان بودیم و با ایشان کار می‌کردیم. من هم در دوران دانشجویی، هم در دوران انترنی و آسیستانی نزد ایشان کار کردم. بعدتر با ایشان در گروه اطفال همکاری کردم و در آن جا هم از ایشان بسیار آموختم. استاد همان طور که زندگی خودشان مرتب بود، دوست داشتند که زندگی دانشجویانش هم مرتب و به راه باشد. خیلی به شاگردانش توجه داشت. دلش می‌خواست زندگی شاگردانش راحت باشد،

حتی زمان‌هایی که ایشان به کنگره‌های خارج از کشور می‌رفتند، من مطب ایشان را اداره می‌کردم. قبل از آنکه برای بار اول اداره مطبشان را به من بسپارند، از من خواستند تا چند روز همراه ایشان به مطب بروم و با مطب‌داری ایشان آشنا شوم. از ایشان نکاتی در آن روزها آموختم که هرگز فراموش نمی‌کنم. این‌ها همه بودند که دکتر قریب، دکتر قریب شد.

#### ■ از فرزندانان بگویید؟

من چهار فرزند دارم که سه نفر از آنان پزشک شده‌اند. فرزند اولم پزشک عمومی است و در یک درمانگاه در شمیران مشغول کار است. فرزند دیگرم دندانپزشک اطفال است و استادیار شده است. فرزند دیگرم هم متخصص قلب بزرگسالان است. یکی دیگر از فرزندانم هم مهندس کامپیوتر است، البته هیچ‌گاه به آنها تکلیف نکردم که به پزشکی بیایند.

#### ■ هیچ‌گاه از آمدن به پزشکی پشیمان شده‌اید؟

اصلاً. آن قدر پزشکی را دوست داشتم و دارم که اگر باز هم بخواهم رشته‌ای را انتخاب کنم، به سراغ پزشکی می‌روم.

#### ■ آیا دوران تحصیل در درسی تجدید هم شدید؟

بله در درس گوش و حلق و بینی عملی نمره قبولی را کسب نکردم. مجبور شدم که در تابستان به بیمارستان امیراعلم بروم و در آزمون مجدد آن شرکت کنم. این تنها درسی بود که نتوانستم نمره قبولی را در آن کسب کنم.

#### ■ از مدارج علمی خود بگویید.

من بعد از آن که به عنوان رئیس درمانگاه (استادیار) به عضویت هیئت علمی دانشگاه تهران درآمدم قبل از انقلاب به مقام دانشیاری رسیدم، اما پس از انقلاب حاضر نشدم که مدارکم را برای کسب مقام استادی ارسال کنم، چون می‌دیدم که باید مدارک خود را به شاگردانم بدهم تا آنها به من امتیاز بدهند و ذیل مقام استادی من را امضا کنند، بنابراین، این امر برای من ثقیل می‌آمد و ترجیح دادم که در همین مقام دانشیاری باقی بمانم.

#### ■ آیا تاکنون به بازنشستگی فکر کرده‌اید؟

من چند سال پیش بازنشسته شدم، اما عده‌ای از رفقا و اعضای گروه اطفال و رئیس وقت بیمارستان بهرامی دوباره از من دعوت به کار کردند و من با وجود آنکه بازنشسته‌ام، کماکان در این بیمارستان مشغول به کار هستم.

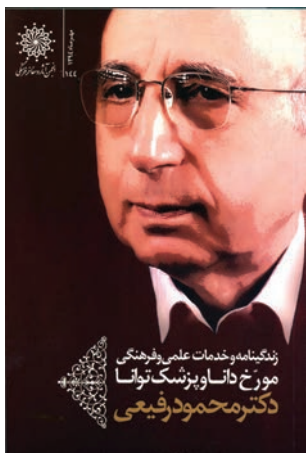
پس از انقلاب بیمارستان بهرامی حدود ۱۲ سال رئیس نداشت، اما من به علت سابقه علمی‌ام، مسائل





مربوط به آموزش، تقسیم رزیدنت‌ها، آموزش انترن یک و نمره دادن آنها را انجام می‌دادم و دانشگاه هم کلیه مکاتباتی که امضای من ذیل آنها بود را قبول داشت، هر چند که من سمت رسمی اداری در بیمارستان نداشتم. در سال ۶۷ بیمارستان بهرامی موشک خورد و آسیب جدی دید. هنگامی که تصمیم گرفتند آن را تعمیر کنند با توجه به ابعاد آسیب دیدگی تصمیم گرفته شد که این مرکز منحل شود. ریاست دانشگاه هم به من موضوع را اعلام داشتند و گفتند یا ریاست آن را بر عهده بگیریم یا آنکه این مرکز را منحل خواهند کرد. من با توجه به زحمات زیادی که دکتر مختارزاده در راه اندازی این مرکز متحمل شده بودند، نتوانستم تحمل کنم که این بیمارستان منحل شود. خوشبختانه سازمان برنامه و بودجه ساختمان فعلی را احداث کرد و بعد از اتمام آن، ریاست من هم به پایان رسید و فرد دیگری را برای ریاست بیمارستان فرستادند.

## ◆ دکتر محمود رفیعی



دکتر رفیعی استاد پیشکسوت داخلی کودکان بیمارستان بهرامی و ادیب و مورخی برجسته است. او از سال ۱۳۵۹ تا سال ۱۳۸۴ ریاست بخش داخلی بیمارستان بهرامی را به عهده داشت. از ایشان بیش از ۲۹ کتاب و دهها مقاله منتشر شده است که تعداد زیادی از آنها مربوط به تاریخ و فرهنگ «شهر بیرجند» است. زندگینامه ایشان به نقل از کتاب «مورخ دانا و پزشک توانا» منتشر شده توسط انجمن آثار و مفاخر فرهنگی به این شرح است:

من در هفتم دی ماه ۱۳۱۸ خورشیدی، در روستای درخش، که اکنون مرکز بخش قهستان از توابع شهرستان درمیان است، در استان خراسان جنوبی دیده به جهان گشودم. مادرم بانو انیس هاشمی مطلق دختر حاجی بی بی و نوه حجت الاسلام آقا سید محمدباقر

مجتهد بیرجندی و حاجی ملازینب از زنان مکتب‌دار و اهل علم بیرجند بود و پدرم عبدالعلی رفیعی از اولاد برجسته شاعر عارف محمدرفیع بن عبدالکریم درمیانی متخلص به «لامع». پدرم را در همان دوران طفولیت از دست دادم و تنها خاطره‌ای که از پدرم در ذهن دارم، محبتی بود که به من ابراز می‌داشت و مرا در زیر پوستین بلند و گرمی که داشت به بغل می‌فشرد. یک بیماری ساده گوارشی پدرم را، در دوران طفولیت، از من گرفت. ضایعه‌ای که تحمل آن در سال‌های بعد برایم بسیار مشکل بود. به قول سعدی:

مرا باشد از درویشان خبر که در خردی از سرب‌رفتم پدر

در دامان مادرم که بانویی مدیر و مدبر و آن روزها مدیر دبستان درخش بود، رشد یافتم. درس خواندن من از هفت سالگی شروع شد و در مدارس درخش، درمیان و حکیم نزاری بیرجند گذشت. دوران دبیرستان را در دبیرستان البرز تهران گذراندم. از بین سه کشور اروپایی که پذیرش برای ادامه تحصیل در رشته پزشکی به من داده بودند، مادرم سوئیس را انتخاب کرد و چون زبان فرانسه را در دبیرستان فرا گرفته بودم، برای ادامه تحصیل در سوئیس دانشگاه ژنو را انتخاب کردم. سال ۱۳۳۷ تحصیل در رشته پزشکی دانشگاه ژنو را آغاز کردم و بعد از هفت سال موفق به اخذ مدرک پایان تحصیلات پزشکی عمومی شدم. با تمام شدن این مرحله از تحصیل به ایران بازگشتم و بعد از ۳ ماه اقامت و ازدواج در ایران، دوباره در سال ۱۳۴۴ (و البته با همسر) راهی ژنو شدم و رساله دکتری خود را به پایان رساندم. سپس برای ادامه تحصیل و گرفتن تخصص به انگلستان رفتم و در شفیلد و لندن طب اطفال را در محضر استادانی چون «ایلینگ ورت» و «ولف» فرا گرفتم و سپس در سال ۱۳۵۱ با دریافت مدرک تخصصی خود در همین زمینه به ایران

بازگشتم. در امتحان استادیاری دانشگاه تهران شرکت کردم و از بین ۶۰ نفری که در امتحان مذکور برای گروه کودکان شرکت کرده بودند و از بین ۳ نفری که موفق و برگزیده شدند، استاد دکتر محمد قریب مرا در مرکز طبی کودکان (بیمارستان دکتر حسن اهری) نزد خود نگاهداشت. من حدود بیست سال آخر دوران خدمت دانشگاهی‌ام را در بیمارستان بهرامی گذراندم. همسرم خانم فریده حسینی دانش آموخته رشته روان شناسی از دانشگاه هال (انگلستان) و عضو پیشین هیئت علمی دانشکده روان شناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران هستند و هم اکنون دوران بازنشستگی را سپری می‌کنند. دخترم نسترن رفیعی متخصص اعصاب و فوق تخصص در اختلالات عصبی - عضلانی هستند.

### \* کتابنامه دکتر محمود رفیعی

۱. ابوجمال، نادیا (۱۳۸۲). اسماعیلیان پس از مغول. (محمود رفیعی، مترجم). تهران: انتشارات هیرمند.
۲. ایوانف، ولادیمیر الکسی (۱۳۹۲). فارسی در گویش بیرجند. (محمود رفیعی، مترجم). چاپ به زبان اصلی، ۱۹۲۸. تهران: انتشارات هیرمند.
۳. بایبوردی، چنگیز غلامعلی (۱۳۹۰). سفرنامه حکیم نزاری قهستانی. (به اهتمام محمود رفیعی). تهران: انتشارات هیرمند.
۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). زندگی و آثار نزاری. (مهناز صدری، مترجم). به اهتمام محمود رفیعی. تهران: انتشارات علمی.
۵. برک، پیتر (۱۳۸۹). تاریخ فرهنگی چیست؟ (نعمت الله فاضلی؛ مرتضی قلیچ؛ محمود رفیعی، مترجمان)
۶. بیدختی، فاطمه (۱۳۸۹). دیوان عظیمی. به اهتمام محمود رفیعی، تهران: انتشارات هیرمند.
۷. بیرجندی، عبدالعلی (۱۳۸۷). شرح بیرجندی بر تذکره طوسی. (سید غلامرضا تهامی و محمود رفیعی، مترجمان). تهران: انتشارات هیرمند.
۸. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). شرح بیست باب در معرفت اطربلاب. به اهتمام محمود رفیعی. قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی.
۹. \_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). صنعه آلات الرصد. به اهتمام محمود رفیعی. قم: نشر مجمع ذخائر اسلامی.
۱۰. تقی زاده، صدر (۱۳۸۶). «نقد و بررسی آثار ترجمه شده ادبی». فصلنامه مترجم، ی ۱۷، ش ۴۵، صص ۸۱-۹۲.
۱۱. دیکسون، دلبیو. ای. آز (۱۳۹۲). شرق ایران (گوشه‌ای از جنگ جهانی اول)، (محمود رفیعی، مترجم). تهران: انتشارات هیرمند.
۱۲. رضایی، جمال (۱۳۸۱). بیرجندنامه. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: انتشارات هیرمند.
۱۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۷). بررسی گویش بیرجند. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: انتشارات هیرمند.

۱۴. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). واژه نامه گویش بیرجند. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: انتشارات روزبهان.
۱۵. راشد محصل، محمدرضا (۱۳۸۸). از شوکتی تا دولتی. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: انتشارات هیرمند.
۱۶. رفیعی، محمود و طرفداری، علی محمد (۱۳۹۰). جستارهایی درباره بیرجند. تهران: انتشارات هیرمند.
۱۷. رفیعی، محمود (۱۳۸۶). مجموعه مقالات همایش بین المللی بزرگداشت عبدالعلی بیرجندی. تهران: هیرمند.
۱۸. سری، بدیع الزمان (۱۳۸۵). زندگی و اشعار سری. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۱۹. صفوی، سید محمدابراهیم (۱۳۸۵). دیوان صفوی. به اهتمام محمود رفیعی؛ حسن ابطحی راد. تهران: هیرمند.
۲۰. فاضلی، محمود (۱۳۸۸). نمایندگان بیرجند در مجلس شورای ملی. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۲۱. فاضلی، محمود (مترجم) (۱۳۹۲). یادداشت‌های محرمانه کنسولگری انگلستان در سیستان و قاینات. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۲۲. فنودی، شیخ عبدالحسین (۱۳۸۲). تاریخ قاینات. (به تصحیح محمود رفیعی). تهران: هیرمند.
۲۳. \_\_\_\_\_ (۱۳۸۲). دیوان شیخ عبدالحسین قنودی. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۲۴. نزاری قهستانی، حکیم (۱۳۹۲). ادب نامه. به اهتمام محمود رفیعی. تهران: هیرمند.
۲۵. \_\_\_\_\_ (۱۳۷۳). دیوان حکیم نزاری قهستانی. (به اهتمام مظاهر مصفا و محمود رفیعی)، تهران: نشر صدوق.





## ◆ پروفیسور هوشنگ پورنگ



صاحب دلی بہ مدرسہ آمد ز خاتاہ  
بکست عمد صحبت اہل طریق را  
گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود  
تا اختیار کردی از آن این فریق را  
گفت آن کلیم خویش بہ درمی بردز موج  
وین جہد می کند کہ بکیر و غریق را

مصاحبه از: نسیم قرائیان خبرنگار ستاد روابط عمومی دانشگاه

تاریخ مصاحبه: ۷ بهمن ۱۳۹۷

پروفیسور هوشنگ پورنگ: آن‌هایی که به دانش پزشکی عشق می‌ورزند و با دردمندان مهربانند، رشته پزشکی و دانشگاه را برگزینند.

پروفیسور هوشنگ پورنگ متولد سال ۱۳۲۴ در استان مازندران است، وی دوران کودکی خود را در روستای نورالدین محله - رامسر گذراند و پس از سپری کردن تحصیلات ابتدایی در دبستان خیام چالکرو در تبریز راهی آن شهر شد تا دوره هفت‌ساله طب عمومی‌اش را در تبریز بگذراند. او برخلاف سایر هم‌دوره‌های خود، علیرغم قبول شدن در آزمون ورودی برای ادامه تحصیل به خارج از کشور نرفت و بعد از سپری کردن سربازی‌اش در نیروی هوایی تهران، مدت یکسال و نیم در طرح شبکه تندرستی الشتر - لرستان (طرح تربیت بهورز-۱۳۵۴) انجام وظیفه کرد و سپس در سال ۱۳۵۵ وارد رشته جراحی عمومی شد و پس از آن هم به توصیه دکتر محرابی بلافاصله وارد رشته جراحی کودکان شد. دکتر پورنگ همواره به انتقال تجربیاتش به دانشجویان توسط کتاب‌های مختلف تأکید داشته است و چندین کتاب او توسط انتشارات چهر، و انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسیده است. ایشان از سال ۱۳۵۵ کماکان در دانشگاه در حال آموزش دانشجویان، پزشکان و درمان بیماران هستند. دکتر سعید اصلان آبادی استاد دانشگاه علوم پزشکی تبریز و دکتر فریداسکندری استادیار جراحی کودکان دانشگاه علوم پزشکی تهران از شاگردان دکتر پورنگ ما را در این مصاحبه همراهی کردند.

■ **لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید در چه سالی و کجا متولد شدید و دوره کودکی‌تان چگونه گذشت؟**

من در زندگی‌ام همیشه هر کاری را با نام خداوند بخشنده مهربان آغاز کرده‌ام و می‌کنم پس به نام خدا

من هوشنگ پورنگ متولد ۹ خرداد ۱۳۲۴ در یکی از روستاهای بین شهرستان تنکابن یا شهسوار سابق و رامسر در فاصله سه کیلومتری دریای مازندران متولد شدم. دوران کودکی‌ام در روستای نورالدین محله گذشت و چون پدرم از یکی از روستاهای کوهستانی اشکورات گیلان و مازندران برای کار به سواحل دریا مهاجرت کرده بود تابستان‌ها از آخر خردادماه به بیلاقات می‌رفتیم که حدود ۴۸ ساعت با اسب و قاطر این مسیر طی می‌شد. شاید برایتان جالب باشد که بگویم تا هشت و نیم سالگی‌ام کسی به فکر مدرسه رفتنم نبود تا این‌که برادر بزرگم ابراهیم که خوشبختانه هنوز در قید حیات است و در شهرستان شهسوار دبیرستان می‌رفت روزی دستم را گرفت و به مدرسه برد و مدیر مدرسه بعلت تأخیر در مراجعه از ثبت نام خودداری می‌کرد که با اصرار پدر و برادرم بالاخره موافقت کرد. در آن زمان حتی دوچرخه هم در روستای ما وجود نداشت و باید فاصله زیاد خانه تا مدرسه را پیاده طی می‌کردیم، روستای ما و چند روستای مجاور فاقد مدرسه بوده و همگی با پای پیاده به آنجا می‌آمدیم و اسم مدرسه هم دبستان خیام چالکرو بود. آن مدرسه در حال حاضر به اسم شاگردش که در جنگ تحمیلی شهید شد، (سرلشگر حسین خلعتبری) تغییر نام پیدا کرده است. من شش سال اول تحصیلیم را در آن مدرسه درس خواندم، کلاس اول ما معلم نداشت و آقایی که خادم مدرسه بود درس‌های کلاس اول را به ما آموزش می‌داد. به علت بیگانگی از مدرسه و نداشتن کمک در منزل در سال اول، اغلب نمرات بد می‌گرفتم و قادر به پاسخگویی صحیح نبودم؛ از این رو معلم از من عصبانی شده و گفت تو پیشرفتی نمی‌کنی و اگر نمرات بدین‌صورت ادامه پیدا کند تو را اخراج می‌کنم. من هم از خداخواسته به خانه رفتم و به مادرم گفتم که اخراج شده‌ام؛ مادرم بسیار ناراحت شد ولی بعد از پرس‌وجو از هم مدرسه‌ای‌های روستا فهمیدم من خودسرانه این حرف را زده‌ام و از مدرسه اخراج نشدم. به هر صورتی که بود این شش سال هم به اتمام رسید. آقای ذوقی که در سال ۱۳۳۳ معلم ما بود و آقای بزرگ کیائی دو معلم برجسته و با اخلاق ما از بین همه آموزگاران بودند که خاطره خوششان هنوز هم در ضمیرم به نیکی نقش بسته است.

#### ■ مدرسه را دوست نداشتید؟

شروع آن برایم سخت بود و در سال اول اکثراً دنبال بهانه بودم تا از کلاس و مدرسه فرار کنم اما در کلاس دوم، سوم به علت پیشرفت در درس‌ها و شاگرد ممتاز شدن به تدریج مورد توجه معلمین قرار گرفته با مدرسه کنار آمده و به آن علاقه‌مند شدم. قبل از مدرسه رفتن در بهاران پدران و مادران اغلب بچه‌ها را به پدر بزرگ‌ها و مادر بزرگ‌ها سپرده خود برای نشاء و وجین صبح زود به شالیزار می‌رفتند و غروب آفتاب برمی‌گشتند و در این فاصله زمانی وقوع هر حادثه‌ای برای بچه‌ها ممکن بود. بعدها پیر مردی برایم تعریف کرد روزی از ده شما می‌گذشتم ناگهان صدای خر خری زیر پل به گوشم رسید وقتی خوب دقت کردم بچه‌ای را در حال خفگی در جوی آب زیر پل دیدم به سرعت او را از آب آورده بر پشتش کوبیدم صورت و دهانش را پاک کرده دیدم زنده است و بعد در روستا دنبال پدر و مادرش گشتم و آن بچه تو بودی. سال‌ها

بعد که پزشک شدم هرسال که به خانه پدری برمی گشتم آقایی به منزل ما می آمد و از پدر و مادرم کمک می گرفت و می رفت چون می گفت من تو را نجات داده ام و حالا تو پزشک شده ای.

### ■ چند فرزند بودید و شما فرزند چندم هستید؟

مادرم یازده بچه به دنیا آورده بود اما تعدادی از آن ها فوت شدند و شش پسر برای مادرم باقی ماند که من سومین پسر خانواده بودم و از بین آن ها فقط برادر بزرگ، من و کوچکترین برادرها که جانباز جنگ تحمیلی است ادامه تحصیل دادیم و بقیه تا ششم ابتدائی و دیپلم بیشتر درس نخواندند. پنج بچه که یکی دختر بود در آن دوره بی طیب و نداری در اثر بیماری هایی مثل اسهال و استفراغ، سرخک و سیاه سرفه مردند.

### ■ از پدر و خلقیاتش بفرمایید.

پدر من یک کشاورز ساده و پاک نهاد بود و سواد هم نداشت اما یکی از انسان های بسیار پاکی بود که در زندگی ام دیدم. پدرم چندین هنر داشت که یکی از آن ها کشاورزی بود و در کشت برنج، گندم، جو و ارزن مهارت خوبی داشت؛ علاوه بر آن بنا بود و یک خانه را از صفر تا صد خودش می ساخت و کارشناس آسیاب آبی و شکسته بند هم بود. او هرگز برای کارش درخواست مزد نمی کرد و آخرین کارش هم شکسته بندی پای خودش بود.

### ■ تجربه شکسته بندی را از کجا یاد گرفته بود؟

این را نمی دانم اما در کارهایش مهارت بسیاری داشت و هنگامی که به پای می زد می فهمید که شکسته یا دررفته است. او با مهارت تجربی خاص شکستگی ها و در رفتگی ها را با داروهای محلی و تخته های ویژه می بست و بیمارانش بی اغراق خوب می شدند، خودم بارها شاهد بودم و ندیدم یکی برگردد و اظهار نارضایتی بکند. یکی دیگر از کارهایی که پدرم در بیلاقات انجام می داد کشیدن دندان بود و انبر مخصوصی برای این کار داشت و بینوائی که به علت دندان پوسیده امانش بریده بود و به هیچ طبیبی هم دسترسی نداشت به وسیله چند نفر نگهداشته می شد و با این انبر دندانش در آورده می شد.

### ■ دست زدن به چنین فعالیت هایی جسارت و روحیه خاصی می خواهد.

به نظرم کسی که در کاری مهارت ندارد با ترس ولرز رفتار می کند اما پدرم با مهارتی که در همه این کارها داشت با خونسردی و دقت خاص کار خود را با موفقیت انجام می داد.

### ■ روحیات مادر چگونه بود؟

همه می گویند که مادر یک کلانتر به تمام معنا بود و به همه کمک می کرد. تمام زندگی مادرم به کشاورزی و خانه داری گذشت و به یاد دارم که در کشاورزی و نشاکاری ماهر بود. در زمان بیلاق مادرم صرفاً

به مدیریت خانه و کمک به زنان روستایی می‌پرداخت و فعالیتی در زمینه کشاورزی انجام نمی‌داد. زنی که یازده فرزند به دنیا بیاورد و شش تایشان را بزرگ کند شیر زن است.

### ■ پدر و مادر بر اثر بیماری فوت شدند؟

خیر بیماری خاصی نداشتند و بر اثر کهولت فوت شدند. پدرم متولد ۱۲۸۵ بود و تا سال ۱۳۶۴ زنده بود و مادرم که متولد ۱۳۰۳ بود تا سال ۱۳۸۰ عمر کرد.

### ■ خواهر و برادرتان چگونه فوت شدند؟

در آن زمان یک بچه خیلی ساده در اثر سرخک یا حتی اسهال و استفراغ می‌مرد، در روستای ییلاقی مان که اصلاً طبیب وجود نداشت و در زمان حضور در نورالدین محله هم ما باید برای پیدا کردن طبیب به رامسر یا شهنسوار می‌رفتیم. روبروی منزل ما منزل خاله‌ام بود، آن‌ها از لحاظ مالی از مرفهین آن روستا بودند و جالب اینجاست که هیچ‌کدام از فرزندان دختر و پسر آنان فوت نشدند.

### ■ ادامه دوره تحصیلاتتان چگونه گذشت؟

ما در روستایمان مدرسه‌ای برای ادامه تحصیل نداشتیم و باید به یکی از شهرهای شهنسوار یا رامسر می‌رفتیم. یکی از شانس‌های من این بود که برادرم کارمند بانک ملی شهنسوار شده بود و من را نزد خودش برد. البته آن دبیرستان شهریه می‌خواست و خانواده‌ام پولی برای پرداخت آن نداشتند و چند روز با بیم و امید گذشت اما قرار شد مرا ثبت‌نام کنند و هزینه آن را بعداً پرداخت کنیم و البته من یادم نمی‌آید که برادرم چگونه شهریه ثبت نام را پرداخت کرد. بعد از گذشت مدتی رئیس و دبیران آن دبیرستان متوجه شدند من جزء شاگردهای درس خوان و خوب دبیرستان هستم بنابراین از من شهریه نمی‌گرفتند. دبیرستان من دبیرستان پهلوی نام داشت. در این دبیرستان علاوه بر دانش آموزان این شهر و روستاهای حومه از شهرهای دور و نزدیک گیلان و مازندران برای درس خواندن ثبت نام می‌کردند و دو رشته طبیعی و ریاضی با دبیران خوب در آن تدریس می‌شد که متأسفانه امروزه تعطیل شده و تبدیل به یک اداره دیگر گشته است. به یاد دارم که ما می‌توانستیم طبیعی، ریاضی و ادبی را انتخاب کنیم که مرکز اصلی رشته ادبی دبیرستان دیگری به نام حافظ بود. من رشته طبیعی را انتخاب کردم و در سال ۱۳۴۵ در امتحان نهائی سراسری کشوری من از این دبیرستان با معدل نزدیک به ۱۷ فارغ‌التحصیل شدم.

### ■ زمانی که رشته طبیعی را انتخاب کردید آیا فکر می‌کردید پزشک شوید؟

نه. من زمانی که کلاس دهم بودم و در تابستان به ییلاق رفته بودم قرار شد با برادرم برای دیدن یکی از دوستان پدرم به روستای دیگری برویم. در میانه راه دیدیم که کنار محله‌ای شلوغ و گریه و زاری است، علت آن را پرسیدیم و گفتند بچه دوازده‌ساله‌ای به علت اسهال روده‌ای دیشب فوت شده است به خود گفتم مگر اسهال



هم باعث مرگ می‌شود و این انگیزه‌ای برایم شد که رشته پزشکی را انتخاب کنم تا از این راه بتوانم به بیماران از جمله بچه‌ها کمک کنم. آن زمان مثل حالا نبود که بچه‌ها از کلاس اول دبستان درگیر مؤسسات مختلف و قارچ‌گونه کنکور و درس و معلم خصوصی شوند و در اواخر دوره تحصیلی تازه درگیر انتخاب رشته می‌شدند.

■ دوره دبیرستان دوره ایست که بچه‌ها و به خصوص پسر بچه‌ها در کنار درس به فعالیت‌های دیگر همچون رشته‌های ورزشی یا موسیقی روی می‌آورند. شما کار جانبی دیگری هم انجام می‌دادید؟

اوایل دوره دبیرستان این‌گونه نبود اما در اواخر به خواندن کتاب‌های غیردرسی و ورزش والیبال می‌پرداختم. اما بعد از مدتی ورزش را کنار گذاشتم و مشغول درس خواندن برای امتحانات نهایی شدم. اصولاً اولویت من در دوره دبیرستان فقط درس خواندن بود و در روستا یا شهرهای کوچک امکانات ورزشی فراوان هم وجود نداشت.

■ آمادگی برای کنکور برایتان استرس خاصی داشت؟

نه اصلاً مثل امروز مؤسسات مجاز و غیر مجاز مافیائی وجود خارجی نداشت تا ضمن ایجاد هزینه‌های سرسام آور، اعصاب بچه‌ها و خانواده‌هایشان را پریشان کنند. با توجه به این‌که من هدفم را مشخص کرده بودم و در بین همکلاسی‌ها شاخص بودم همه می‌دانستند من پزشکی را انتخاب می‌کنم. بعد از امتحانات نهایی ابتدا یک هفته بادوستان به گردش رفتیم. یک ماه فرصت داشتم تا در آن یک ماه درس‌های دبیرستان را مرور کرده و سپس برای کنکور به تهران بروم. قبل از آن هم برای تقویت زبان انگلیسیم به تهران آمده بودم و سه هفته در یک کلاس زبانی به نام شکوه به‌صورت فشرده شرکت کردم. این کلاس زبان در امتحانات نهایی هم به‌شدت به من کمک کرد. در آن زمان باید به شهرهای مختلفی برای کنکور می‌رفتید. اولین شهری که در امتحان آن شرکت کردم تبریز بود. شهر دوم مشهد بود که یکی از دوستانم در آنجا دانشجوی پزشکی بود. دانشگاه شیراز و دانشگاه تهران نیز جزو انتخاب‌هایم بود. اواسط مردادماه بود از رادیو اسامی قبول‌شدگان دانشگاه تبریز اعلام شد و من نفر ۳۵ از صد نفر بودم. من در دانشگاه شیراز قبول نشدم اما دانشگاه تهران که چهارصد نفر قبولی در رشته‌های مختلف اعلام کرده بود من ردیف ۲۵۰ بودم که می‌توانستم در رشته‌های داروسازی، دندانپزشکی یا پزشکی اهواز و مشهد ثبت نام کنم برای همین اصلاً به سراغ آنها نرفتم و در سال ۱۳۴۵ در دانشکده پزشکی تبریز ثبت نام کردم. برای توجه دانشجویان عزیز بگویم که خانواده من هزار تومان شهریه دانشگاه را هم نداشت و شوهر خاله‌ام آقای محمد علی حسین پور آن را به عنوان هدیه قبولی‌ام به من دادند.

■ در آن زمان به خوابگاه رفتید؟

نه. من خوابگاه را دوست نداشتم هرچند که امکانات بسیاری به دانشجویان خوابگاهی تعلق می‌گرفت.

من اتفاقی را با ۴۵ تومان در ماه اجاره کردم و در آنجا ساکن شدم؛ البته بعد از سه ماه جایم را عوض کردم و با دوستانم خانه دیگری را اجاره کردیم. به خوانندگان عرض کنم که در آن سال من با ۱۵۰۰ ریال در ماه زندگی می‌کردم.

### ■ شما بعد از وارد شدن به رشته پزشکی چه کردید؟ آیا تصور تان بعد از ورود به این رشته با قبل از آن تفاوت داشت؟ از اساتیدتان چه کسانی را به خاطر دارید؟

من همیشه به دانشجویان و دانش آموزان می‌گویم که اگر به پزشکی علاقه دارید به این رشته بیایید چون رشته بسیار سختی است و فقط دوره هفت‌ساله نیست، بلکه تخصص و فوق تخصص را هم به دنبال دارد و فرد باید عمرش را برای آن بگذارد. در آن زمان من فقط می‌توانستم سالی یکی دو بار به خانه برگردم، تلفن نیز به‌ندرت وجود داشت و زمستان‌های تبریز پربرف و سرد بود اما من با عشق و علاقه به تحصیل ادامه می‌دادم. سال اول بسیار سخت گذشت هم از نظر دوری از خانواده و هم سختی درس‌ها مخصوصاً که درترم اول با همکلاسی‌هایی دوست شده بودم که اهل درس خواندن نبودند و من تا آستانه رد شدن در این ترم پیش رفته بودم ولی پس از عذاب روحی زیاد به خود آمده از سال دوم به اصطلاح خود را بالا کشیده و از سال سوم همیشه جزو پنج دانشجوی برتر و از پرداخت شهریه مقرر معاف بودم. استاد امین‌الاشرفی، استاد پاک نیا از اساتید بسیار خوب بالینی‌ام بودند. در سال سوم یا چهارم تحصیل نخست‌وزیر وقت تعداد زیادی از تحصیل کرده‌های ایرانی در آمریکا را دعوت به کار کرده بود و سهم دانشگاه تبریز بیست نفر از برجسته‌ترین آن‌ها بودند که آموزش دانشگاه را دگرگون کردند. در آن زمان امتحانی توسط آمریکایی‌ها در ایران برگزار می‌شد که بعد از آن افراد می‌توانستند برای تخصص به آمریکا بروند؛ من هم در این امتحان قبول شدم اما نرفتم و حتی از بورس دانشگاه هم برای تحصیل در خارج از کشور استفاده نکردم.

### ■ فردی بوده است که از آن به‌عنوان الگو یاد کنید؟

بله یکی از برجسته‌ترین اساتیدم استاد دانشور بود که هنوز هم در قید حیات است اما وضعیت جسمی خوبی ندارد. او جراح قلب بود و نحوه تدریسش بسیار آموزنده بود. این استادان برگشته از آمریکا خود را وقف دانشجو و دانشگاه کرده بودند، دکتر دانشور هرگز یک روز هم در خارج از دانشگاه طبابت نکرد. تأسیس بخش جراحی قلب از افتخارات این استاد در دانشگاه تبریز است و اوست که اولین بار در ایران پیوند قلب انجام داد. دکتر دانشور بعد از انقلاب به تهران آمد و مدت‌ها در دانشگاه شهید بهشتی تدریس کرد.

### ■ آیا الگوی شما در انتخاب رشته جراحی نقشی داشت؟

من در سال چهارم دانشکده به رشته زنان علاقه داشتم و کتاب دکتر جهان‌شاه صالح که پدر زنان و مامایی ایران بود را هم خریدم اما دکتر دانشور با این تصمیم مخالفت کرد و من فهمیدم باید راهم را عوض کنم. ما ضمن تحصیل پزشکی دوره آموزش نظامی را هم می‌گذرانیدیم تا بعد از تحصیل به سربازی برویم.

برای گذراندن دوره شش ماهه سربازی عده‌ای از پزشکان به سپاه بهداشت می‌رفتند، بقیه هم بین نیروهای مختلف تقسیم می‌شدند. من به نیروی هوایی تهران فرستاده شدم و کل خدمت نظامیم را در پادگان قلعه مرغی تهران گذراندم.

#### ■ دانشگاه تبریز جدیدتر از دانشگاه مشهد و شیراز بود؟

خیر قدیمی‌تر و دومین دانشگاه ایران بود. در آن زمان شاه نسبت به آذربایجان حساسیت خاصی داشت و علاقه و فشاری دو چندان برای پیشرفت این دانشگاه گذاشت. من که وارد دانشگاه شدم ساختمان‌های دانشکده‌های مختلف در یک مکان واحد ساخته شدند و دانشگاه تبریز جهش پیدا کرد، چون قبلاً دانشکده‌های دانشگاه تبریز در نقاط مختلف شهر پراکنده بودند. تبریز در حال حاضر یکی از قطب‌های مهم پزشکی کشور ماست و مرکز جراحی کودکان پیشرفته‌ای هم دارد.

#### ■ از تجربه حضورتان بر بالین بیمار بفرمایید. آموزش در بالین با آموزش در علوم پایه متفاوت است اما رابطه استادشاگردی یکی از مسائل مهم در گذران این دوره است.

ما قبل از اینترنی هم بر بالین بیمار حاضر می‌شدیم، یکی از مشکلات ما برای حضور بر بالین بیمار بلد نبودن زبان ترکی بود اما اساتید تبریزی، پرستاران و همکلاسی‌های آذری زبان، با ما همکاری می‌کردند تا بتوانیم شرح حال خوبی بگیریم. استاد گاهی حتی با خشونت هم خطایمان را به ما گوشزد می‌کرد. در شروع دوره انترنی، ما تمام کارهای مریض را انجام می‌دادیم، برای مثال در بخش زنان باید چند بچه به دنیا می‌آوردیم یا در بخش گوش و حلق و بینی لوزه را به کمک اساتید عمل می‌کردیم. ما استادی به اسم دکتر محمد سام داشتیم که متخصص غدد و در کارش متبحر بود به طوری که یکی از متخصصین قلب می‌گفت من هر جایی که مشکل داشته باشم از او می‌پرسم. در دوره طب عمومی ما به بالین اهمیت زیادی می‌دادیم و اساتید نیز در کارشان تبحر خاصی داشتند اما الآن این گونه نیست.

#### ■ در آن زمان به سمپولوژی شاید توجه بهتری می‌شد. سؤال این است که رشته تخصصی تان را چطور انتخاب کردید؟

پزشکی که فارغ‌التحصیل می‌شود ممکن است تصمیمی در ذهن داشته باشد اما گاهی اوقات تصمیم آخر ناگهانی گرفته می‌شود. من زنان را دوست داشتم اما بعد از زنان هیچ‌کدام برایم ارجحیت نداشت تا زمانی که دوستم که در مشهد دانشجو بود برایم نامه‌ای فرستاد و طرحی به نام توسعه سلسله در لرستان را به من معرفی کرد و خواست به آنجا بروم پس بعد از اتمام سربازیم به خرم‌آباد رفتم و در شهرکی به نام الشتر که مرکز طرح عمران سلسله دلفان بود و درمانگاه خدمات درمانی و اجتماعی خوبی هم داشت به مدت یک سال و نیم به عنوان عضو و رئیس کار کردم. این طرح نخست وزیری در سه زمینه سواد آموزی، عمران و بهداشتی برای روستاهای اقماری فعالیت می‌کرد و یکی از کارهایی که ما در آنجا انجام دادیم تربیت

بهورز بود، علاوه بر آن کتابی را با همکاری دو پزشک و دندان‌پزشک نوشتیم که در چنجه بهورز نام داشت و در مورد بیماری‌های شایع آن منطقه بود. در آخر هم من رئیس طرح شدم اما بعد از یک سال و نیم به فکر رسیدن به دنبال کار مفیدتری بروم، ما در آن روستا زایمان هم انجام می‌دادیم و به بهورزها هم آموزش می‌دادیم و در آن زمان بود که به این فکر کردم که زنان و مامایی بیماری‌های کمی دارد اما جراحی رشته گسترده‌تری است؛ پس استعفا دادم و به تهران آمدم و در امتحان رشته جراحی عمومی دانشگاه تهران شرکت کردم و در بین ۱۳۰ داوطلب رشته جراحی عمومی یکی از قبولی‌ها بودم. قرار بر این شد که قبولی نهایی پس از مصاحبه شفاهی اعلام شود و مصاحبه هم در دانشکده برگزار خواهد شد و من بعد از مشورت با دوستان از یکی از آن‌ها شنیدم که برای قبولی در مصاحبه باید دو نکته منفی نداشته باشی، اول عینک و دوم زن! من که مجرد بودم برای همین زمانی که به مصاحبه رفتم عینکم را در ماشین گذاشتم و برای مصاحبه رفتم، دکتر منوچهری اورولوگ آن زمان مسئول مصاحبه بود و از من سؤالاتی در مورد سابقه کارم پرسید. من بعد از این که مصاحبه به اتمام رسید عینکی را روی میز دیدم و طبق عادت آن را برداشتم و به چشمم زدم تا بروم که دکتر منوچهری گفت دکتر پورنگ عینکم را کجا می‌بری! به هر صورت که بود من به‌عنوان دستیار جراحی انتخاب شدم و در گروه‌بندی باید به بیمارستان سینا می‌رفتم.

#### ■ بقیه به کجا می‌رفتند؟

بقیه به بیمارستان پهلوی یا امام فعلی و داریوش کبیر که الآن شریعتی نام دارد رفتند.

#### ■ قبول شدن شما در دوره دستگیری برای چه سالی است؟

قبل از انقلاب؛ یعنی من اول مهر ۱۳۵۵ کارم را در بیمارستان سینا شروع کردم و این خدمت در دانشگاه کماکان تا کنون یعنی شهریور نود و هفت ادامه دارد.

#### ■ به بخش پرفسور عدل رفتید؟

بله البته پرفسور عدل در آن زمان بازنشسته شده بود و شاگردانش در آنجا حاضر بودند. آقای دکتر احمد فلسفی رئیس بیمارستان سینا و بخش جراحی پنج بود. من معرفی‌نامه را نزد او بردم و او هم مرا به بخش پنج فرستاد که بخش خودش بود و آقایان دکتر حفیظی و شمس، استادپارهای بخش جراحی بودند.

#### ■ وقتی وارد بخش جراحی شدید آیا تفاوت ساختاری خاصی احساس کردید؟

طبیعتاً بله چون در آن زمان بیمارستان سینا بزرگ‌ترین مرکز آموزش جراحی در ایران بود و هنوز هم یکی از مراکز برجسته کشور است. شروع رشته جراحی برایم سخت بود و بسیاری از همکاران هم در شروع کار همین‌گونه بودند. روز اولی که ما وارد اتاق عمل شدیم من جراحی کلیه را دیدم و گفتم فکر نمی‌کنم بتوانم این رشته را ادامه بدهم! من و همکارانم در چند ماه اول افسرده شده بودیم که امری طبیعی است، اما



یکی از خصوصیات خوب انسان سازگاری است و من هم با این کار سازگار شدم به طوریکه دوره چهارساله جراحی عمومی را با تمام سختی‌ها و شب‌نخوابیدن‌ها با موفقیت طی کرده و تازه وارد دوره سه‌ساله جراحی کودکان هم شده‌ام آن را نیز به پایان رساندم.

### ■ آقای دکتر لطف کنید خودتان را معرفی بفرمایید و بگویید در چه سالی با آقای دکتر پورنگ آشنا شدید؟

من دکتر اصلان آبادی جراح کودکان و استاد دانشگاه تبریز هستم، اوایل من هر سال به کنگره‌های مختلف می‌رفتم و در آنجا دورادور استاد را دیده بودم اما به‌طور نزدیک با ایشان آشنا نشده بودم. در یکی از این کنگره‌ها با استاد آشنا شدم و به دکتر قره‌بیگلو پیشکسوت جراحی کودکان آذربایجان گفتم که دوست دارم در خدمت دکتر پورنگ باشم، او هم گفت که هر کجا که پیشرفت باشد خوب است و این بود که من تصمیم گرفتم در مهرماه سال ۱۳۷۶ نزد ایشان بروم.

### ■ غیر از ویژگی‌های شخصیتی استاد پورنگ، چه چیزی شما را ترغیب کرد؟

من در ابتدا جذب رفتار ایشان شدم. گاهی ممکن است حتی نوع سلام دادن فرد آن قدر جذاب باشد که صدها نوشته نتوانند آن را بیان کنند. من رفتار پدران‌های را در برخورد اول با دکتر پورنگ دیدم و بسیار لذت بردم. به یاد دارم که در مصاحبه هم دکتر پورنگ با ما رفتار پدران‌های داشت به‌طوری‌که استرسمان رفع می‌شد.

### ■ لطفاً شما هم خودتان را معرفی کنید و بفرمایید در چه سالی و چطور با آقای دکتر آشنا شدید.

من دکتر فرید اسکندری استادیار جراحی کودکان در بیمارستان بهرامی هستم و از ابتدای تحصیل جراحی کودکان در خدمت استاد بودم و الآن هم به‌عنوان هیئت‌علمی و در کسوت شاگردی در خدمت استاد هستم. استاد مدت‌هاست در هیئت‌بورد جراحی کودکان فعالیت دارند و از پیشکسوتان این زمینه هم هستند به همین علت اکثر دوستان در ابتدای ورودشان به جراحی کودکان با استاد آشنا شدند. من هم همچون بقیه اولین ملاقاتم با استاد در آنجا بود و در مصاحبه با ایشان آشنا شدم. من در سال ۱۳۸۹ که مصاحبه دادم هیئت‌علمی جراحی عمومی در دانشگاه زاهدان بودم اما به تهران آمدم و بیمارستان بهرامی را انتخاب کردم و به خدمت استاد رفتم. با توجه به این‌که نیروی آموزش‌دهنده و آموزش‌گیرنده بیمارستان بهرامی کم بود من به پیشنهاد استاد سه ماه زودتر دوره‌ام را شروع کردم و این باعث ارتباط نزدیک بین من و استاد شد، در حال حاضر حتی ارتباط همسرم با استاد هم ارتباطی پدر و فرزندی است. استاد علاوه بر آموزش‌های مختلف بسیار به من اصرار کردند من در دانشگاه تهران بمانم و این حق بزرگی است که بر گردن من دارند. نهایتاً این ارتباط همچنان ادامه دارد و در خدمت استاد هستیم. خصوصیات اخلاقی استاد بسیار منحصر به فرد است، همان‌طور که خود

استاد فرمودند فرد در طول دوره هفت ساله مدل‌های رفتاری مختلفی را می‌بیند اما همان‌طور که می‌دانیم چون سیستم پزشکی در کشور ما طوری است که درمان و آموزش توأم با هم انجام می‌شود ممکن است گاهی استاد درمان را جدی‌تر بگیرد و دانشجو باید خودش کفه آموزش را هم پیگیری کند. ما از زمانی که وارد دوره آموزشی جراحی کودکان شدیم، دیدیم که استاد به دو کفه درمان و آموزش و تشویق دانشجو به آموزش توجه می‌کند و علاوه بر همه این‌ها به آموزش دادن هم می‌پردازد.

**دکتر پورنگ:** علاقه افراد هم در امر آموزش بسیار مهم است و دیدیم که بعد از من کسانی مانند آقای دکتر فرید اسکندری وجود دارند که جزء سرمایه‌های مهم مملکت ما هستند. من بعد از این که دانشگاه ایران و تهران ادغام شده بود نزد آقای دکتر لاریجانی رئیس دانشگاه رفتم و از او خواستم آقای دکتر اسکندری در تهران بماند و تعهدش را در بیمارستان بهرامی سپری کند.

### ■ از اساتیدتان در دوره تخصصی بفرمایید. چطور به این رشته علاقه‌مند شدید با توجه به این که در ماه‌های اول کمی از آن ترسیده بودید؟

هر فردی ممکن است در ابتدای راه سست شود و به تصمیم خود شک کند اما من بعد از شش ماه سازگاری لازم را پیدا کردم و به بیمارستان‌های مختلف از جمله سینا، امیر اعلم و... هم رفتم. آقایان دکتر کیافر، شمس، حفیظی، سید فرشی، حسابی، محبیبان، برادران نصیرپور و... از اساتید ما بودند که ما در خدمت آن‌ها آموزش دیدیم و دوره چهارساله را گذرانیدیم. من حقیقتاً سیستم موجود را نمی‌پسندیدم و زمانی که وارد دوره استادیاری شدم کلاً آن روش را کنار گذاشتم. سیستم این‌گونه بود که دستیار از دستیار سال بالاتر چیزی یاد می‌گیرد و به ندرت پیش می‌آمد که اساتید به بیمارستان بیایند و به شاگردانشان عمل کردن را یاد بدهند. من تا همین اواخر حتی به دستیار چرخشی هم آموزش عملی در مرکز فوق تخصصی می‌دادم و در سال دوم دستیاری جراحی کودکان خود می‌ایستادم تا دستیار عمل بزرگ را انجام دهد و او را هدایت می‌کردم.

**دکتر اسکندری:** آموزش رشته‌های جراحی با رشته‌های داخلی کمی تفاوت دارد. در رشته‌های داخلی وقتی متخصص یا استاد آموزش را می‌دهد نیاز به اقدام‌های تکمیلی نیست و با برداشت اولیه دیگران آموزش را فرا می‌گیرند اما در رشته‌های جراحی با توضیح و دیدن نمی‌توان آموزش کامل را دریافت کرد و یک مرحله تکمیلی را هم می‌طلبد. شاید یک عمل جراحی که استاد یک ساعته انجام می‌دهد در دست شاگردش دوساعته انجام شود اما استاد باید صبر و حوصله بسیاری داشته باشد تا اصل عمل را به آموزش‌گیرنده بسپارد و خود در کنار شاگرد بایستد؛ البته انجام این امر به گفتار آسان است و ممکن است همه از عهده آن برنیایند. صبر و حوصله استاد جزو نکات برجسته رفتاری ایشان در آموزش بوده است و تمام شاگردانشان در این قضیه متفق‌القول هستند که حوصله استاد در امر آموزش بسیار زیاد بوده است.

## ■ سال ۱۳۵۷ جزء سال‌هایی بود که در کشور تغییرات سیاسی رخ می‌داد. خاطراتی از زمان انقلاب و تحولات آن دارید؟

من در سال ۱۳۵۵ وارد بیمارستان سینا شدم و تا سال ۱۳۵۷ همچنان در بیمارستان سینا حضور داشتم، زمانی که جنگ شروع شد هم من در بیمارستان سینا حضور داشتم و در سال ۱۳۵۹ فارغ‌التحصیل شدم.

## ■ در چه سالی ازدواج کردید؟

من در سال ۱۳۵۶ با همسرم در بیمارستان رازی آشنا شدم و با او ازدواج کردم.

## ■ چند فرزند دارید؟

من سه فرزند دارم که از نظر اصالت و صالح بودن مثال زدنی هستند و از دارایی‌های غیر قابل جایگزین خانواده‌اند. دخترم پریسا پس از اخذ فوق لیسانس روانشناسی ازدواج کرد و به کانادا رفت. اکنون پسری به نام ایلیا دارد و در اداره مهاجرت و نکوور به مهاجرین مشاوره می‌دهد. دختر دیگرم پرستو پس از اتمام تحصیلاتش در رشته it تا شهریور ۹۷ در بخش خصوصی مشغول به کار بود و بعد برای تکمیل تحصیلات به کانادا رفت. فرزند کوچکم کوروش پس از اخذ لیسانس مکانیک از دانشگاه تهران به کانادا رفت و پس از گرفتن فوق لیسانس همانجا مشغول به کار شد.

## ■ دوست نداشتید فرزندانان پزشکی بخوانند؟

فرزندان ما زمانی بزرگ شدند که من و همسرم دائماً در بیمارستان‌های مختلف در حال کشیک بودیم و چون این سختی‌ها را دیدند متوجه شدند رشته پزشکی به دردشان نمی‌خورد و ما هم فشاری به آن‌ها نیاوردیم و در انتخاب رشته دانشگاهی آن‌ها را آزاد گذاشتیم.

## ■ خاطراتی از جبهه و جنگ دارید؟

زمانی که جنگ شروع شد من وارد رشته جراحی کودکان شده بودم. در آن زمان کنگره‌ای توسط دکتر فلسفی برگزار شد که اساتید مختلف در آن حاضر بودند، یکی از آن حضار دکتر محرابی بود که به تازگی رشته جراحی کودکان را در بیمارستان بهرامی راه‌اندازی کرده بود. من زمانی که خودم را به دکتر محرابی معرفی کردم به من گفت بعد از اتمام دوره جراحی‌ات به بخش من در بیمارستان بهرامی می‌آیی. من در سال ۱۳۶۰ دستیار رشته جراحی کودکان شدم و چون جنگ شروع شده بود مانند همه پزشکان موظف بودم که به جبهه بروم. من در حبیب‌بچه بمباران اهواز وارد بیمارستان گلستان شدم و به همراه جراحان دیگر به کمک مجروحین جنگی می‌پرداختم. من یک سال در مسجدسلیمان هم حضور داشتم و در جمع در طول جنگ به مدت پنج ماه جبهه بودم.

### ■ می‌گویند جبهه و مجروحین جنگی آموزش‌های عملی زیادی به پزشکان می‌دهد.

اگر در تاریخچه جراحی نگاه کنید متوجه می‌شوید رشته جراحی پیشرفت‌هایش را مدیون جنگ‌هاست و تمام روش‌های درمان تروماهای گوناگون از زمان جنگ پیشرفت کرده است. در ایران هم جنگ باعث شد جراحان ما تجربه‌های خوب جراحی را در تروما کسب کنند که با کمال تأسف این تجربیات به طور کامل مکتوب نشد. البته من چون جراح کودکان بودم زیاد سودی نبردم اما همکاران دیگر تجربه زیادی پیدا کردند.

### ■ در ابتدای صحبت‌هایتان گفتید که می‌خواستید طبیب کودکان شوید.

بله همان‌طور که گفتم انتخاب رشته پزشکی به خاطر مرگ کودک دوازده‌ساله‌ای بود که در زمان کودکی دیدم اما انتخاب رشته جراحی کودکان بر اساس سرنوشت و پیش آمد بود. لازم به ذکر است تمام پایان‌نامه‌های دوره‌های مختلف پزشکی من در مورد کودکان بوده است. باید از مرحوم دکتر سیادت‌ی یاد کنم که همیشه می‌گفت بچه‌ها فرشته‌های مظلومی هستند و ما پزشکان کودکان از آن‌ها هم مظلوم‌تریم. شما کدام پزشک را می‌توانید بیشتر از این قابل قداست بدانید که موجودی را درمان می‌کند که به‌تازگی به دنیا آمده است و هیچ پناهی به‌جز شما ندارد؟ به‌هرحال این رشته‌ای بود که من روزبه‌روز به آن علاقه‌مند شدم و شروع به آموزش دیگران کردم. رشته فوق تخصصی جراحی کودکان در ایران و در دانشگاه علوم پزشکی تهران مدیون استاد ولی‌الله محرابی است. روزی که من وارد بیمارستان شدم یک دوربین عکاسی با خودم داشتم و عکس‌های مختلفی از بیمارانم دارم که در کتابی که نوشته‌ام نیز مستند شده است. من دوره سه‌ساله‌ای در بیمارستان امیرکبیر حاضر بودم، در آذرماه سال ۱۳۷۷ استاد محرابی خداحافظی کرد و بیمارستان هم تعطیل شد. البته من در سال ۱۳۶۳ از بیمارستان امیرکبیر به طور موقت رفتم و استادیار بیمارستان سینا شدم و از آن بیمارستان هم به بیمارستان امام منتقل شدم. اما در سال ۱۳۶۶ به توصیه استاد محرابی مجدداً به امیرکبیر برگشتم. این بیمارستان در سال ۱۳۷۷ به خاطر مسائل گوناگون تعطیل و تغییر کاربری داد، و افرادی که آنجا بودند هم به قسمت‌های مختلف رفتند. آقای دکتر محرابی به مرکز طبی رفت، من و دکتر ملاییان و دکتر صدیقی، دکتر دارابی و خانم دکتر آذرشاهین به بیمارستان بهرامی رفتیم.

### ■ بعد از این که وارد بیمارستان بهرامی شدید چه کردید؟

من بعد از یکی دو سال از ورودم رئیس بخش شدم و به کمک استاد محرابی عضو هیئت‌بورد جراحی کودکان شدم. بعد از مدتی هم رئیس هیئت‌بورد شدم و مستقیماً با وزارتخانه در ارتباط بودم. دوران مربیگری، استادیاری و دانشیاری را در بیمارستان امیرکبیر طی کرده در سال ۱۳۸۱ استاد گروه جراحی دانشگاه شدم.

### ■ از تألیفاتتان بفرمایید.

توصیه من همیشه به همکارانی که پزشک می‌شوند و تخصص می‌گیرند این است که آن‌هایی که به



آموزش علاقه دارند به دانشگاه بیایند و کار درمانی و علمی و آموزشی انجام بدهند. شخصی که به دانشگاه می‌آید باید از خودش مایه بگذارد، بخل نداشته باشد و آنچه آموزش دیده است را به‌خوبی به دستیارش منتقل کند. من کلاس دوم، سوم ابتدایی بودم که روزی خانمی از من خواست برای پدر و مادرش نامه بنویسم و این اولین نگارشم بود. در تبریز هم که بودم به جزوات و پلی‌کی‌ها که کتاب‌های درسی آن زمان بود قانع نبوده برای درس خواندن به کتاب‌های درسی نیاز داشتم و کتاب‌های روسی انگلیسی شده می‌خواندم و به تدریج ترجمه این کتاب‌ها برایم آسان شد و اولین مقاله‌ام نیز در سال چهارم پزشکی در یکی از نشریات چاپ شد، بعداً در دوره رزیدنتی سعی کردم ترجمه‌هایی از سایر کتب را که به درد دیگران هم بخورد چاپ کنم. علاوه بر آن قسمتی از کتاب زنان و مامایی و اورولوژی کریستوفر را ترجمه کردم و انتشارات چهر که تنها انتشارات علوم پزشکی بود ترجمه مرا چاپ کرد و چکی به مبلغ نه هزار تومان هم به من داد. بعد از این که وارد رشته جراحی عمومی و جراحی کودکان شدم هم کتاب‌هایی تألیف کردم که توسط انتشارات دانشگاه تهران چاپ شد که یکی از آن‌ها کتابی به اسم حوادث، پیشگیری و درمان بود. کتاب بعدی تألیفی‌ام را هم انتشارات تیمورزاده چاپ کرد به نام عفونت جراحی. کتاب بعدی انواژیناسیون در کودکان ایرانی بود که انتشارات دانشگاه تهران چاپ کرد، بعد از آن به فکر افتادم که کتابی در مورد پیشینه جراحی کودکان در جهان و ایران بنویسم و این کتاب هم توسط دانشگاه علوم پزشکی تهران چاپ شد. من در این کتاب به‌طور مستند نوشته‌ام که پرفسور عدل در سال ۱۳۳۲ شمسی دکتر نبوی را به مدت دو سال به فرانسه فرستاد تا دو سال جراحی کودکان بخواند. در سال نود کتاب جراحی برای کودکان شما را چاپ کردم. کتاب آخر من در مورد جراحی کودکان است به نام کتاب جامع جراحی کودکان، که دانشگاه تهران چاپ آن را قبول نکرد اما دانشگاه مشهد دو جلد آن را چاپ کرد، و از چاپ بقیه آن به علت بی‌پولی امتناع کرد این کتاب پنج جلد است که بقیه آن به همت موسسه خیریه محکم در سال ۱۳۹۸ توسط انتشارات رویان پژوه در ۵۰۰۰ صفحه چاپ شد. آخرین کتابم نیز ویرایش دوم کتاب پیشینه جراحی کودکان با عنوان «نگاهی به تاریخ جراحی کودکان ایران و جهان» است که با کمک انجمن جراحان کودکان ایران در سال ۱۴۰۰ توسط انتشارات رویان پژوه چاپ شده است. به نظر من وقتی کسی قدم به دانشگاه می‌گذارد باید کار مثبتی انجام بدهد که ماندگار باشد.

### ■ آینده این رشته را چطور می‌بینید؟

آینده رشته ما به حمایت دانشگاه و وزارت بهداشت و درمان و آموزش پزشکی بستگی دارد. اگر از این رشته حمایت شود آینده روشنی خواهد داشت؛ امروزه دوستان جوان ما کارهایی را انجام می‌دهند که ممکن است من هم بلد نباشم. این پیشرفت‌ها نیاز به حمایت مالی و معنوی دارد که متأسفانه در دانشگاه ما به ویژه در بیمارستان‌مان وجود ندارد. الان پانزده سال است که در بیمارستان بهرامی بر سر ترمیم و بازسازی و اضافه کردن اتاق عمل جدل وجود دارد و در حالیکه بخش جراحی ستون اصلی بیمارستان بهرامی است و بیش

از ۴۰ جراح فوق تخصص از بهرامی فارغ التحصیل شده‌اند. مدیران بیمارستان فقط به بخش‌های داخلی چسبیده حداقل توجه را به بخش جراحی دارند و دستگاه لاپاراسکوپی که دکتر اسکندری از آن استفاده می‌کنند مربوط به نسل اول و سال‌ها پیش است هر چند که لاپاراسکوپی به‌خصوص لاپاراسکوپی نوزاد جزء نقاط قوت بخش ما در بیمارستان بهرامی است.

**دکتر اصلان آبادی:** من جزء اساتیدی هستم که دانشجویها به عنوان یک حامی از آن یاد می‌کنند و هر سال هم به انتخاب دانشجویها استاد برتر بوده‌ام. من به لحاظ اخلاق شغلی مدیون استادم و این رمز موفقیت‌م در این سال‌ها است. خیلی‌ها هستند که از دکتر پورنگ به لحاظ دانسته‌های علمی غنی‌تر هستند اما دکتر پورنگ طوری به دانشجویش تدریس می‌کند که انگار آن دانشجو فرزندش است. وقتی یک رفتار پدرانه با رفتار عالمانه همراه شود استاد بهترین استاد خواهد شد.

### ■ اگر توصیه‌ای برای جوان‌ها دارید بفرمایید.

البته دوستان از من بیش از اندازه تعریف کردند اما من همه این خصوصیات را از پدرم، معلم‌های دوران تحصیل و اساتید خوبم در طی تحصیل پزشکی آموختم و همواره فکر می‌کنم که پزشک باید حکیم باشد. حکیم کسی نیست که فقط دیگری را درمان می‌کند بلکه کسی است که راه زندگی صحیح را به انسان‌های دیگر نشان داده و مشکلی را از آنها حل کند. من تمام موفقیت زندگی‌ام را اول مدیون برادر بزرگم ابراهیم هستم که دستم را گرفت به دبستان، دبیرستان و دانشگاه برد. تمام مخارج زندگی‌ام را با تمام سختی تأمین کرد و من هیچگاه نتوانستم زحمتش را جبران کنم. فرد هیچ‌وقت در طی مسیرش موفق نخواهد شد مگر این‌که یار خوبی در راه زندگی داشته باشد، همسرم خانم مهناز مولائی در زمان رزیدنتیم با من ازدواج کرد، سه فرزند را به‌تنهایی بزرگ کرد و سیزده سال در سوانح سوختگی و ادامه راه را در بیمارستان کودکان کار کرد و همیشه همراه من بوده است. ترقیات بعدی، درجات علمی و ثواب درمان بیمارانم مدیون فداکاری‌های اوست و بقیه می‌ماند تلاش‌های مداوم و پشتکار خود من.

**دکتر اسکندری:** دانشجویان باید بدانند که فقط در طی دوره تحصیل نباید به دنبال آموزش باشند و بعد از فارغ‌التحصیلی از اساتید پیشکسوتی که در کنار آن‌ها کار می‌کنند هم باید آموزش ببینند. این اساتید با تجربه به سادگی تجارب خود را به دست‌نیاورده‌اند و به سادگی نباید از دست بروند.

**دکتر پورنگ:** من به دانشجویها توصیه می‌کنم که اگر رشته پزشکی را انتخاب می‌کنند برای پول نباشد و هرگز برای کم درآمدی شاکی نباشند. اگر فردی دنبال پول است به رشته پزشکی نباید بلکه کسی باشد که عاشق مردم و کمک به آن‌هاست. می‌گویند که «یاد داری که در وقت آمدنت همه خندان بودند و تو گریان. چنان‌زی که در وقت رفتنت همه گریان باشند و تو خندان». کسانی که به رشته پزشکی می‌آیند باید به بالین بیمار اهمیت بدهند اما متأسفانه امروزه پزشکان درگیر پاراکلینیک شده‌اند. در رشته ما اکثر

بچه‌ها صحبت نمی‌کنند اما نگاه به چهره آن‌ها، توضیحی که پدر و مادر می‌دهند هم می‌تواند حلال مشکلات باشد. وقتی بیمار ما زجر می‌کشد ما هم زجر می‌کشیم و تمام تلاشمان را می‌کنیم که او را از بیمارستان مرخص کنیم. من چندین روز پیش در فکر پسر شش‌ساله‌ای بودم که چندین بار در بیمارستان امیرکبیر توسط ما عمل شده ولی به نتیجه نرسیده بود و دیگر به ما مراجعه نکرد. این به نظر من نقطه تاریکی در کارنامه من بود ولی چند روز پیش جوان ۲۲ ساله‌ای به همراه خواهرش به درمانگاه آمد و هدیه‌ای به‌عنوان تشکر هم برایم آورده بود و آن زمان بود که خیالم راحت شد و بسیار خوشحال شدم و گفتم چه بیماران نجیب و قدردانی داریم. به نظر من دانشجویان و دستیاران امروزه باید به‌جای اینترنت به کتاب مراجعه کنند و همه این خوانده‌ها را بر بالین مریض و به همراه استاد تجربه کنند.

استاد سخن سعدی می‌فرماید: صاحب دلی به مدرسه آمد ز خانقاه/ بشکست عهد صحبت اهل طریق  
را گفتم میان عالم و عابد چه فرق بود/ تا اختیار کردی از آن این فریق را

گفت آن گلیم خویش به درمی‌برد ز موج/ وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

این فرد یعنی پزشک تمام تلاشش را می‌کند که کسی را نجات بدهد و اعتقاد من این است که تمام پزشکان و همه آدم‌هایی که به هم نوع خود کمک می‌کنند این‌گونه هستند و من امیدوارم همه ما پیرو پند سعدی باشیم.

#### ■ آقای دکتر درباره تاریخچه بیمارستان بهرامی و حضورتان در این بیمارستان برای ما بگویند.

درود فراوان به همه آنها که پناهگاهی برای درمان کودکان بیمار در گوشه‌ای از تهران بنا نهادند (بیمارستان کودکان بهرامی) و درود به همه آنهایی که از ابتدای ساخت این بیمارستان تا کنون در سطوح گوناگون به کودکان بیمار خدمت کرده و نام نیک و جاودانه از خود به یادگار گذاشته و می‌گذارند.

نخستین آشنایی من با بیمارستان بهرامی برمی‌گردد به تابستان ۱۳۴۲ که من دانش آموز دبیرستان بوده و برای دیدن یک دوره فشرده زبان از شهرستان به تهران آمده بودم. در همین زمان فامیلی داشتم که دختر بچه‌اش گرفتار اسهال مزمن و سوء تغذیه شدید بود و برای درمان به تهران آورده و در بیمارستان بهرامی بستری شده بود. من اطلاع پیدا کردم که درمان‌های انجام شده سودی نداشته و بچه فوت شده بود. بنابراین من هم همراه پدر و مادر بچه بینوا برای تحویل گرفتن جنازه به بیمارستان آمدم و این اولین خاطره من از بیمارستان بهرامی است که متأسفانه تلخ و ناگوار هم بود. همین جا بنویسم که بعدها شنیدم که علت اسهال مزمن و مرگ بچه خوردن کود شیمیایی بود که به احتمال زیاد پدر و مادر آن را به پزشک معالج افشا نکرده بودند.

دومین بار سال ۱۳۵۷ در هنگامه انقلاب برای گذراندن دوره چرخشی دو ماهه جراحی کودکان به بیمارستان بهرامی وارد شدم تا در کنار استاد محرابی این دوره را بگذرانم که باز همراه با خاطره خوش

نبود! چون استاد از یکی از بیماران خود هپاتیت بی گرفته و در منزل در حال مداوا و استراحت بودند. من در کنار دکتر علیرضا میرشمیرانی (دستیار غیر رسمی جراحی کودکان) و روانشاد دکتر موسی نیک نژاد اولین متخصص بیهوشی کودکان دو ماه آموزشی را سپری و سپس برای ادامه دستیاری جراحی عمومی به بیمارستان سینا برگشتم.

سومین بار در سال ۱۳۶۰ به عنوان دستیار فوق تخصصی جراحی کودکان پا به بیمارستان بهرامی گذاشتم. درحالیکه بیمارستان امیرکبیر نیز شروع به کار کرده بود. من به مدت سه ماه همراه با استاد خردپیر و استاد الهی در بخش جراحی کودکان بهرامی کار کرده و آموزش دیدم. پس از آن این بخش کلاً تعطیل و به بیمارستان امیر کبیر انتقال پیدا کرد. از این دوره کوتاه مطلب مهم و جالبی به یاد ندارم.

چهارمین و آخرین باری که پا به بیمارستان بهرامی گذاشتم آذرماه ۱۳۷۷ بود. گرچه این بار با بی میلی و اندوهگین از بسته شدن بیمارستان امیر کبیر به بهرامی آمدم، اما گویا مقدر چنین بود که پربارترین دوره زندگی‌ام در علم‌آموزی، درمان بیماران، آموزش دانشجویان و دستیاران باید در بیمارستان کودکان بهرامی رقم بخورد.

بلی من به اتفاق مرحوم دکتر احمد صدیقی، مرحوم دکتر مرتضی صدری (استاد بیهوشی کودکان)، دکتر منصور ملاتیان، دکتر میترا آذرشاهین، تنی چند از دستیاران جراحی کودکان و پرستاران و کارمندان درمانی از بیمارستان امیرکبیر به بیمارستان بهرامی آمدم تا دوباره بخش جراحی کودکان را که استاد دکتر ولی‌الله محرابی در اوایل دهه ۵۰ خورشیدی پایه‌ریزی کرده و بانی جراحی کودکان آکادمیک در ایران بودند را زنده کنیم. همین جا بگویم که رشته فوق تخصصی جراحی کودکان حتی قبل از جراحی قلب، اولین رشته‌ای بود که توسط استاد از وزارت علوم آن روزها مجوز آموزشی دریافت داشت و این افتخاری بزرگ برای دانشگاه تهران و بیمارستان بهرامی بوده و هست که اینک در کتاب تاریخچه بیمارستان مستند شده است.

چون تاریخچه بیمارستان و بخش‌های مختلف داخلی در جای جای این کتاب شرح داده شده است، من فقط بسنده می‌کنم به شرح اجمالی بازگشایی بخش جراحی کودکان و نوزادان.

در نخستین روز ورودمان به بیمارستان طی مراسمی با شرکت استاد فقید دکتر فخرالدین قوامی، تقریباً تمامی استادان داخلی، پاراکلینیک، مدیریت بیمارستان، دستیاران، دانشجویان، پرستاران، کارمندان و کارگران مورد استقبال و سپاس قرار گرفتیم و این خود انگیزه ما را برای بازگشایی و انجام کارهای آموزشی و درمانی بیشتر کرد.

در اینجا مناسب می‌دانم بگویم در راه‌اندازی رشته فوق تخصصی جراحی کودکان در دانشگاه و بیمارستان‌های بهرامی و امیرکبیر چه کسانی یاور اولیه استاد محرابی بودند.



وقتی من به عنوان دستیار چرخشی جراحی عمومی در سال ۱۳۵۷ پا به بخش جراحی کودکان بیمارستان بهرامی گذاشتم دکتر علیرضا میرشمیرانی دستیار غیر رسمی این بخش مشغول خدمت بودند و قبل از ایشان دکتر هدایتی و دکتر فروتن با همین عنوان در بخش مشغول آموزش بودند که برای رسمیت دادن به کار خویش به بیمارستان سینا رفتند تا با گذراندن دوره جراحی عمومی برگشته، به ادامه تحصیل در جراحی کودکان بپردازند. البته دیگر از ادامه تحصیل در جراحی کودکان منصرف شدند و دکتر علیرضا میرشمیرانی نیز همین کار را کرد ولی بعداً به بیمارستان امیرکبیر برگشته، ادامه تحصیل داده و در نهایت به استادی جراحی کودکان در دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی نائل آمد.

اولین دستیار رسمی رشته فوق تخصصی جراحی کودکان در ایران دکتر حسین یزدانی بودند که پس از گذراندن دوره سه ساله آموزشی و پس از گرفتن دانشنامه تخصصی جراحی عمومی از دانشگاه تهران به بیمارستان بهرامی آمده دستیار استاد محرابی شدند و به عنوان اولین فارغ التحصیل جراحی کودکان در ایران (در سال ۱۳۶۱) به عضویت هیئت علمی دانشگاه علوم پزشکی تهران درآمدند. بعد از ایشان هم دکتر بهرام الهی استاد آناتومی دانشکده پزشکی همین مسیر را طی کردند. همانطوریکه قبلاً ذکر شد در سال ۱۳۶۰ بیمارستان امیرکبیر به عنوان مرکز جراحی کودکان دانشگاه شروع به کار نمود و آقایان دکتر محمود اشرفی، دکتر علیرضا میرشمیرانی و دکتر هوشنگ پورنگ و سپس در سال ۱۳۶۱ آقایان دکتر مهدی کلانتری، دکتر مصطفی جابرائصاری، دکتر منصور ملائیان و دکتر پیروز فرهود به عنوان نسل اول دستیاران جراحی کودکان در این بیمارستان در کنار استاد محرابی، دکتر حسین یزدانی و دکتر بهرام الهی شروع به آموزش جراحی کودکان نمودند. البته یادآوری کنم که کمی پس از آن دکتر جواد احمدی و روانشاد دکتر احمد صدیقی هم در مرکز طبی کودکان مشغول آموزش جراحی کودکان شدند که خود در سال‌های آتی جزء استادان دانشگاه‌های کشور شدند و این روند خجسته کماکان در بیمارستان‌های بهرامی و مرکز طبی کودکان ادامه دارد. جراحی کودکان که با پایمردی استادانی چون آقایان دکتر محرابی، دکتر منوچهر امیرفیض، دکتر کیوان رفیعیان، دکتر عباس خالصی، دکتر محمدحسن خردپیر، دکتر پیرامون مقدم، دکتر کاویانی، دکتر کریم واعظ زاده، دکتر فیروز قره‌بیگلو و دیگران در ایران پایه‌ریزی شده بود، اینک با حدود ۱۳۰ جراح کودکان در سراسر ایران سرفرازانه در حال خدمت هستند. اکثر این جراحان کودکان، در بیمارستان‌های امیرکبیر، بهرامی و مرکز طبی کودکان آموزش دیده‌اند.

در آذر ماه ۱۳۷۷ گروه ما با دستیارانی جوان و نخبه از بیمارستان امیرکبیر به بیمارستان بهرامی وارد شدند. اسامی آنها عبارت است از: آقایان دکتر علیرضا علم، دکتر سعید طرلان، دکتر مهران هیرادفر، دکتر شهنام عسکرپور، دکتر سعید اصلان آبادی، دکتر عبدالله موسوی، دکتر صادق صادقی‌پور، دکتر هادی‌پور، دکتر پیروز و بعدها دیگران که خود در آینده از استادان برجسته جراحی کودکان در کشور شدند.

ریاست بخش جراحی کودکان ابتدا به عهده دکتر منصور ملائیان سپس به عهده من گذاشته شد که تا

دوران بازنشستگی این وظیفه را به عهده داشتیم. به مدت ۱۲ سال نیز دفتر دبیر هیئت بود جراحی کودکان وزارت بهداشت به بیمارستان بهرامی منتقل شد که مسئولیت آن هم به عهده من بود.

گروه جراحان کودکان با همکاری نزدیک استادان بیهوشی و استادان داخلی به بخش جراحی کودکان بیمارستان بهرامی جان دوباره بخشیدند. این همکاران با تلاش پیگیر و مداوم و با اتکا به توانایی‌های خویش به درمان کودکان بیمار پرداختند. با اینکه اولین بار بود که دور از استاد محرابی بخش جراحی را اداره می‌کردند، با اعتماد به نفس بالا کار کردند و نتایج علمی و عملی چشمگیری به دست آوردند. به طوریکه به تدریج مرگ و میر و عوارض جراحی اندک شد و مدیریت بیمارستان، استادان داخلی، مسئولین دانشکده و دانشگاه متوجه این تحول در بیمارستان شدند و حمایت خود را به ما افزودند. نتیجه این کارها آن شد که بخش جراحی کودکان بیمارستان بهرامی از میانه دهه ۱۳۸۰ خورشیدی در میان سایر بخش‌های جراحی کودکان ایران شاخص شد. به طوریکه این بخش انتخاب اول اکثر داوطلبین رشته جراحی کودکان از سراسر کشور شده و این در واقع افتخاری برای بیمارستان، ما و دانشگاه بوده است.

بیمارستان بهرامی اولین بیمارستان در سراسر ایران بود که بخش مستقل جراحی نوزادان داشت که با همکاری نزدیک استادان فوق تخصص نوزادان همچون دکتر محسن ناصری، دکتر پیمان علیزاده، دکتر کامیار کامرانی و دکتر مهد کاوه توانست بهترین نتایج را در جراحی‌های سخت و پیچیده نوزادان به دست آورد.

بی‌انصافی است اگر از پیشرفت جراحی کودکان در بیمارستان بهرامی حرف بزنیم ولی از کمک و تلاش جانانه پرستاران در بخش جراحی، اتاق عمل، بخش‌های مراقبت ویژه کودکان و نوزادان، تمام بخش‌های داخلی، درمانگاه‌ها، پاراکلینیک مخصوصاً آقایان دکتر مهدی آل حسین، دکتر مسعود پورغلامی از بخش رادیولوژی و بخش پاتولوژی نام نبرده و سپاسگزاری نکنیم، پس از همه آنها ممنون هستیم.

جراحی کودکان بهرامی و امدار همکاران متخصص بیهوشی کودکان و نوزادان ما هستند. مانند روانشادان دکتر موسی نیک‌نژاد، شهید دکتر عبدالله رامین (اولین و دومین همکاران بیهوشی)، دکتر مرتضی صدری، دکتر آرمذخت دادخواه و همکاران حی و حاضر دکتر محمد اسماعیل دارابی، دکتر میترا آذرشاهین، دکتر محمد زارع، دکتر محمد میراسکندری، دکتر شهرام نفیسی، دکتر ابراهیم اسپهبدی، دکتر عباس استاد علیپور، دکتر پرستو آریانا و خانم دکتر بیتا ملکیان.

جراحان کودکان بیمارستان بهرامی از مساعدت تمام همکاران بخش داخلی همچون عفونی، غدد، خون و آنکولوژی، گوارش، کلیه، اعصاب، ایمونولوژی، بخش مراقبت‌های ویژه نوزادان و کودکان، آزمایشگاه و رادیولوژی و ..... برخوردار بوده و هستند که در رأس همه استاد فقید دکتر فخرالدین قوامی قرار داشت که همه ما از او برای همکاری نزدیک الگو می‌گرفتیم که روانش شاد باد.

در اینجا بر خود واجب می‌دانم از تنی چند از همکاران که ریاست بیمارستان را به عهده داشته و از ابتدا تاکنون نهایت همکاری و کمک را به ما داشتند، صمیمانه سپاسگزاری نمایم که بهترینشان عبارتند از آقایان:

دکتر پیمان سلامتی، دکتر علی اکبر رهبری منش و دکتر یوسف مجتهدی.

درد فراوان بفرستم به بانیان بخش‌های آموزشی داخلی و جراحی بیمارستان کودکان بهرامی؛  
روانشاد پروفسور مختارزاده، آقایان پروفسور عزیزی، پروفسور محرابی و مرحوم استاد دکتر فخرالدین قوامی.

همانطوریکه مرحوم استاد دکتر عبدالحسین زرین کوب ادیب و مورخ شهیر فرمودند:

خوش خوش به پایان می‌رسد این روز (پرغوغای) ما

زودا که با منزل شویم آرام گیرد جان ما (البته با کسب اجازه از روح استاد کمی در شعرشان دستکاری کردم).

بلی دوران پر سرو صدای ما هم در ابتدای بهار ۱۳۹۸ چون -زمانه دیگران- به پایان رسید و برای استراحت و جهت ادامه **\*\*گشتی در پهن دشت هستی\*\*** به خانه برگشتیم. اما همیشه این دوره زندگی‌ام را پر بارترین ایام می‌دانم، چون توانستم در بیمارستان بهرامی تمام تلاش‌م را برای خدمت به کودکان بیمار به کار گیرم، در این بیمارستان به بالاترین درجات علمی دست یافتم و بهترین همکاران را در گروه جراحی، بیهوشی و داخلی پیدا کردم که همینجا دستشان را بوسیده از همه‌شان سپاسگزاری و خدا حافظی می‌کنم و برای دوستان و همکارانم که بعد من کماکان به جراحی کودکان و امر آموزش آن در بیمارستان کودکان بهرامی ادامه می‌دهند مانند دکتر منصور ملائی، دکتر فرید اسکندری، دکتر محمدرضا طلوع و دکتر دنیا سدید آرزوی موفقیت بیشتر می‌نمایم. از آنها می‌خواهم همچون استادان پیشکسوت خود یعنی دکتر ولی‌الله محرابی و دکتر فخر الدین قوامی خودشان را وقف کودکان بیمار و علم طب کودکان نمایند.

## ◆ پروفیسور منصور ملائیان



**پروفیسور منصور ملائیان: تک بعدی بودن مطلوب نیست و دانشجویان باید با مسائل اجتماعی نیز آشنا باشند.**  
**مصاحبه از: نسیم قرائیان خبرنگار ستاد روابط عمومی دانشگاه علوم پزشکی تهران**

**تاریخ مصاحبه: ۴ اسفند ۱۳۹۷**

پروفیسور منصور ملائیان در ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ در اردبیل چشم به جهان گشود. ایشان تحصیلات مقدماتی را در اردبیل گذراند و در آن سال‌ها شغل‌های مختلفی را تجربه کرد. سپس در سال ۱۳۵۰ وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد. دکتر ملائیان در سال ۱۳۵۸ دوره رزیدنتی جراحی عمومی را آغاز کرد. هنوز چهار ماه از این دوره مانده بود که دکتر در آزمون فوق تخصص نیز شرکت کرد و فوق تخصص جراحی کودکان را آغاز کرد. ایشان در دوران جنگ در عملیات‌های بیت‌المقدس، بدر و والفجر دو و سه به مناطق جنگی اعزام شد. ایشان دوره‌های متعددی را در کشورهای خارجی گذرانده است و هر سال در کنگره‌های آسیائی و اروپائی جراحی کودکان شرکت می‌کنند. دکتر ملائیان در سال ۱۳۵۸ ازدواج کرد و صاحب سه فرزند است. وی ورزش کوهنوردی و بدنسازی را به صورت جدی دنبال می‌کند و به شعر و ادبیات نیز علاقه دارد.

دکتر قوامی عادل شاگرد و دکتر حق شناس همکار ایشان ما را در انجام این مصاحبه یاری می‌کنند.

■ **برای شروع لطفاً خودتان را معرفی کنید و بفرمایید که چه سالی و در کجا متولد شدید؟**  
 من، منصور ملائیان، به تاریخ ۲۴ مرداد ۱۳۳۲ در شهر اردبیل متولد شدم.

■ **دوران کودکی تان چگونه سپری شد؟**

خانواده‌ی ما مذهبی و نسبتاً فقیر بود. پدرم تحصیلاتش تا ششم ابتدائی بود و کارمند ساده‌ی شهرداری اردبیل بود و حقوق او حدود هفتاد هشتاد تومان در ماه از بدو استخدام شروع شده بود. او بسیار مؤمن و مقید به اصول مذهب بود؛ به همین دلیل، از ابتدا در شهرداری مورد اعتماد بود و در حال پیشرفت بود و در آخر کار، مسئول حسابداری شهرداری شد. شغل دوم پدرم مداحی بود. در آن زمان مداحان با مسجدی در اردبیل (کلاً چهل و پنج مسجد و محله در اردبیل وجود داشت) قراردادی چندصدتومانی برای یکسال امضا می‌کردند. هیئت‌های عزاداری پنجشنبه‌ها شب در خانه‌های مردم در طی سال، و دهه ماه محرم و روزهای عاشورا و تاسوعا در مسجد برگزار می‌شد و پدرم مسئولیت اجرای تعزیه و مداحی در این جلسات را برعهده داشت. آن زمان در اردبیل در هشت روز اول ماه محرم رسم بود که هر روز یک محله که شامل مسجد مادر



و مسجدهای کوچکتر دیگر بود از صبح تا غروب در بازار سر پوشیده، مراسم تعزیه داری اجرا می کردند و در این مراسم چند قطعه پارچه به نام «خلعت» روی دوش مداحان می انداختند که پدرم از آنها برای دوخت کت وشلوارهای خودش و ما استفاده می کرد. او در مسجد با علما و روحانیون در ارتباط نزدیک بود و از همان ابتدا ما را به تحصیل و انجام فرائض مذهبی نظیر نماز و روزه تشویق می کرد. همیشه می گفت: «شما باید درس بخوانید تا به سطح علمی واجتماعی بالاتری دست یابید و مثل من این طور بدبخت نشوید.» هم چنین ما با توصیه ی پدر، از زمانی که خودمان را شناختیم (شش هفت سالگی) کار می کردیم.

### ■ چه کاری انجام می دادید؟

اولین بار پدرم، مرا در سن هفت سالگی در تابستان بعد از تعطیلی مدارس در مغازه ی خیاطی یکی از دوستانش گذاشت و هر روز از هشت صبح تا هشت شب آنجا بودیم و کارهای پادوئی مغازه را انجام می دادیم. پدر می گفت نباید در ایام تابستان در کوچه بازی کنیم یا ول بگردیم و با لات ها بچرخیم و باید به کار بپردازیم. اوایل صاحب خیاطی دستمزدی به ما نمی داد؛ اما حدود یک سال بعد که کمی در کارهای متفرقه خیاطی وارد شدیم، هفته ای یک ریال دریافت می کردیم. سال بعد تابستان در مغازه ی خیاطی دیگری مشغول شدیم و تمیز کاری ها و کارهای اولیه خیاطی را انجام می دادیم و هفته ای پنجشنبه ها غروب سه ریال و ده شاهی مزد می گرفتیم. زمانی که دانش آموز کلاس هشتم یا نهم بودم، تابستان به واسطه ی پسر عمویم که در یک مغازه ی خرازی کار می کرد، وارد بازار اردبیل شدیم و از صبح تا شب آنجا کار می کردم و دستمزد روزی پنج ریال بود. سال بعد تابستان به واسطه ی پسر یکی از همسایه هایمان که همکلاس هم بودیم، شاگرد یک مغازه ی قنادی شدم. تابستان ها که مدارس تعطیل بود هر روز از ۸ صبح تا ۹ شب کار می کردم و روزانه ده یا شاید هم ۱۵ ریال می گرفتم. آن زمان مدارس دوشیفته بودند؛ از ۸:۳۰ تا ۱۱:۳۰ و مجدداً از ۱۴:۳۰ تا ۱۶:۳۰. درحین تحصیل نیز، من بعد از مدرسه به این مغازه قنادی می رفتم و تا ساعت ۹ شب در آنجا کار می کردم. تازه بعد از آن به خانه می رفتم و درس می خواندم. پدرم می گفت خانواده مان با مشکلات مالی مواجه است و بنابراین ما را به کار کردن مجبور می کرد و می گفت اگر کار نکنید غذا نیست. فشار کار زیاد بود و شاگردان بزرگتر مغازه نیز بی دلیل اذیتمان می کردند به طوریکه بعضی از روزها که ساعت نه شب که با پسر همسایه مان که با هم دران مغازه کار می کردیم در هنگام برگشت از مغازه به خانه تا خود خانه گریه می کردیم. معهذاً نمی توانستیم به پدر بگوئیم من دیگر نمی خواهم کار کنم. کلاس دهم یا یازدهم بودم که تابستان ها وارد شهرداری شدم و از ۶ صبح تا ۶ عصر، در آسفالت سازی و یا پارک های شهرداری کار می کردم. در آن دوران روزی ۶ تومان دریافت می کردم که برای من پول قابل توجهی بود. بعد از قبولی در کنکور دانشگاه پدرم دیگر موافق کار کردن ما به این شکل نبود.

### ■ چند خواهر و برادر بودید؟

پنج تا. چهاربرادر و یک خواهر.

### ■ شما فرزند چندم بودید؟ آیا همه‌ی برادرهایتان کار می‌کردند؟

من فرزند دوم خانواده بودم. برادرانم در رشته‌های حسابداری و مهندسی تحصیل کردند و تنها من پزشک شدم. ما همگی کار می‌کردیم و هیچ‌گاه به این قضیه اعتراض نکردیم. پدرم اصرار داشت که ما نباید بیکار بگردیم و در صورت بیکاری خبری از غذا و پوشاک نیست. یعنی تربیت بر اساس کار. با این روش پدرم در عمل به ما نشان داد که یا باید تحصیل کنیم یا وضعیت همین خواهد بود و این‌گونه توانستیم راه درست را انتخاب کنیم. امروز من بهتر متوجه هدف و تأثیر آن سختی‌ها می‌شوم. و یادآوری آن روزها برایم بسیار مسرت بخش است.

### ■ کدام ویژگی پدرتان بیشتر در ذهن شما مانده و بر شما تأثیر گذاشته است؟

پدرم مرد آرامی بود و امنیت را در خانه برقرار می‌کرد. با اینکه از لحاظ مالی ضعیف بود، همان حقوق کم را با برنامه‌ریزی خرج می‌کرد سالم و قناعت پیشه بود. او مدام ما را به درس خواندن و درستکاری تشویق می‌کرد. به یاد دارم زمانی که در مغازه‌ی خرازی در بازار سر پوشیده اردبیل کار می‌کردم، شب‌ها هنگام برگشت به خانه اشغال‌های جلوی مغازه‌های کفاهی که بسته بودند را از روی کنجکاو می‌گشتیم تا شاید چیز به درد بخوری پیدا کنیم. یک شب تابستانی جلوی یکی از کفاهی‌ها، یک جفت کفش را با جعبه‌اش پیدا کردم و برداشتم و خیلی خوشحال شدم. به خانه که رسیدم پدرم در را باز کرد و متوجه قوطی کفش زیر بغلم شد گفت: «این چیست؟» گفتم: «کفش!» پرسید: «آن را از کجا آورده‌ای؟» گفتم: «پیدایش کردم.» پدرم سیلی محکمی به من زد و گفت برو آن را بگذار همان جایی که پیدایش کردی بعد بیا خانه. من هم برگشتم و کفش را جلوی مغازه‌ای که بسته بود انداختم. این نحوه‌ی تربیت پدرم و تأکید او بر کار کردن، نقش بسزایی در شکل‌گیری شخصیت ما داشت. من و برادرهایم همیشه از این خصلت‌های پدرم به نیکی یاد می‌کنیم.

### ■ مادرتان چگونه بود؟

مادرم نیز با پدرم مقابله نمی‌کرد و در تربیت ما همراه پدرم بود. ایشان هم ما را خیلی دوست داشت، اما خصوصیات پدرم چیز دیگری بود.

### ■ پدرتان چه سالی فوت کردند؟

سال ۱۳۸۴ که حدود ۸۰ سال سن داشت. اما مادرم در قید حیات است.

### ■ یعنی بر اثر کهولت سن فوت کردند یا بیماری خاصی داشتند؟

بر اثر کهولت سن. ایشان در اواخر عمر به دیابت مبتلا و تا حدودی دچار فراموشی شده بود که بیشتر به خاطر قند بود.

### ■ آیا از نخستین روزهای ورودتان به مدرسه خاطره‌ای دارید؟

بله، مدرسه‌ی ابتدایی من (دبستان پروین) دو یا سه کوچه آن طرف‌تر از خانه‌مان بود. در واقع آنجا یک خانه بزرگی بود که به مدرسه تبدیل کرده بودند آن زمان ماشین و سرویس نبود و پیاده به مدرسه می‌رفتیم و بر می‌گشتیم. سه سال اول دوره ابتدائی را آنجا درس خواندم و سه سال بعدی را در دبستان رضا پهلوی که دورتر بود ولی پیاده می‌رفتیم و بر می‌گشتیم.

### ■ دوست داشتید به مدرسه بروید؟ از مدرسه نمی‌ترسیدید؟

نه، هیچ‌وقت ترسی از مدرسه نداشتم. به‌خاطر تشویق‌های پدرم علاقه‌مند بودم درس بخوانم و در این زمینه احساس وظیفه می‌کردم. من تقریباً در تمام دوران تحصیل، نفر اول کلاس بودم.

### ■ معلم‌هایتان چطور؟ با خشونت برخورد نمی‌کردند؟

برخی از آن‌ها خیلی خشن بودند و برخی بسیار مهربان. آن زمان تنبیه دانش‌آموزان رایج بود. اما من بسیار منظم و آرام بودم و به همین دلیل شاید فقط یکی دو بار، به خاطر دیر رسیدن با چوب ناظم مدرسه تنبیه شدم.

### ■ اشاره کردید که در دوران کودکی و نوجوانی کارهای متفاوتی را تجربه کرده‌اید. پس شانس

آشنایی با مشاغل مختلف را داشتید و انسان مسئولیت‌پذیری بار آمدید.

بله، همین‌طور است.

### ■ والدینتان با خطاهای شما چگونه برخورد می‌کردند؟

آن زمان رسم بر این بود که بچه‌ها را به‌خاطر خطاهایشان تنبیه کنند یا مورد مواخذه قرار دهند. مثلاً اجازه نداشتیم در زمستان در کوچه روی برف و یخ سور بخوریم زیرا این تفریح باعث ساییدگی و پارگی کفش و شلوار می‌شد و اگر پدرمان اتفاقی ما را در این وضعیت می‌دید مورد مواخذه قرار می‌داد چرا که تأمین کفش و شلوار سخت و هزینه‌بردار بود.

### ■ آیا نکته‌ی دیگری از دوران کودکی به ذهنتان خطور می‌کند؟

به‌یاد دارم که ما عضو «سازمان جوانان» بودیم و باید در هنگام مراسم در مدرسه پیراهن سفید و شلوار سرمه‌ای می‌پوشیدیم. من شلوار سرمه‌ای نداشتم. یک روز قرار بود ما را برای رژه در مقابل شاه به پادگان ببرند. من به پدرم گفتم برایم یک شلوار سرمه‌ای بگیر و او به دلیل فقر نتوانست بخرد و من همان شلوار

قبله را پوشیدیم. ما از هر کالایی فقط یک عدد داشتیم و معمولاً شلوارهای مان وصله دار بود. کفش و لباس را یک سایز بزرگ تر می خریدیم که سال بعد هم بتوانیم آن را بپوشیم یا مثلاً باید مدادهایمان را تا ته استفاده می کردیم تا بتوانیم مداد جدید بخریم. زندگی ما کاملاً اقتصادی و با برنامه ریزی بود. دوستان ما که در مدرسه همکلاس بودیم و یا افراد مختلفی از نقاط مختلف شهر در شهرداری و مغازه ها کنار ما کار می کردند هر یک طبق وضعیت خانوادگی خودشان و برداشتشان از زندگی راه های متفاوتی را رفتند.

■ **از دوران دبیرستان بفرمایید. آیا در دوران دبیرستان، سیکل یک و دو را می خواندید؟**  
بله. دوره اول و دوره دوم که هر کدام سه سال بود.

■ **چه سالی وارد دبیرستان شدید؟**

سال ۱۳۴۴ دبستان را تمام کردم و وارد دبیرستان شدم. دوره اول دبیرستان میان همه مشترک بود و در دوره دوم باید یکی از رشته های طبیعی و ادبی و ریاضی را انتخاب می کردیم.

■ **شما چه رشته ای را انتخاب کردید؟**

رشته ی طبیعی که همان تجربی امروز است.

■ **به ریاضی علاقه نداشتید؟**

ریاضی را خیلی دوست داشتم و در آن قوی بودم. آن زمان نیز رقابت شدیدی بین دانشجویان مهندسی و پزشکی وجود داشت. من بعد از قبولی در رشته ی پزشکی دانشگاه تهران، وسوسه شدم رشته ام را عوض کنم و با اینکه دانشجوی سال اول پزشکی بودم، دیپلم ریاضی گرفتم و دوباره در کنکور شرکت کردم. اتفاقاً در رشته ی مهندسی راه و ساختمان دانشگاه تبریز نیز قبول شدم، اما ترجیح دادم پزشکی را ادامه دهم.

■ **چه شد که تصمیم گرفتید پزشکی بخوانید؟**

در دبیرستان به پزشکی علاقه مند شدم. و من نیز چون شاگرد زرنگی بودم، می خواستم بهترین رشته را انتخاب کنم. به یاد دارم آپاندیس دایی ام را در بیمارستان عمل کردند و من از جراحی که زندگی دایی ام را نجات داده بود، خوشم آمد. درآمد چنددان مد نظرم نبود و عوامل دیگر باعث شدند به این رشته علاقه مند شوم. معهداً آن زمان هر کسی دیپلم می گرفت از نظر مالی زندگی اش تأمین بود.

■ **پس خدمت رسانی به مردم و ویژگی های یک پزشک بود که شما را جذب کرد.**

بله و علاقه ام در طول مسیر افزایش یافت.

■ **از آمادگی کنکور بفرمایید. آیا استرس نداشتید؟**

بالاخره استرس در این موارد طبیعی است. در کارت دیپلم من قید شده است که شاگرد اول آذربایجان



شرقی بوده‌ام. آن زمان اردبیل نیز جزو آذربایجان شرقی بود. من دوست داشتم تهران قبول شوم و شب قبل از اعلام نتایج کنکور، یک نفر به من گفت که پزشکی تبریز قبول شده‌ام و من خیلی ناراحت شدم. آن موقع اتوبوس‌های تهران ساعت پنج صبح به اردبیل می‌رسیدند و روزنامه‌های روز قبل را با خود می‌آوردند. آن شب من تا صبح بیدار ماندم و وقتی اتوبوس‌ها رسیدند، روزنامه را باز کردم و دیدم که تهران قبول شده‌ام و بسیار خوشحال شدم. زیرا آن زمان نیز دانشگاه تهران از نظر علمی اول بود.

#### ■ خانواده نیز از قبولی شما خوشحال بودند؟

بله، مخصوصاً پدرم خیلی خوشحال بود و تشویقم می‌کرد.

#### ■ آیا پدرتان دوست داشت شما پزشکی بخوانید؟

بله، البته پدر خیلی در این زمینه اظهار نظر نمی‌کرد و تصمیم را برعهده‌ی خودمان گذاشته بود. جالب این است که من تابستان‌ها در شهرداری کارگری می‌کردم؛ اما آن سالی که کنکور قبول شدم، پدرم گفت دیگر نیازی نیست کار کنی.

#### ■ پیش از آن به تهران سفر کرده بودید؟

خیر. در واقع من تا زمان کنکور دانشگاه هیچ مسافرتی نرفته بودم و از اردبیل خارج نشده بودم. نخستین سفر من در عمرم مسافرت به تبریز برای آزمون کنکور سراسری بود و دوسه روزی آنجا ماندیم. آن موقع کرایه‌ی مسافرخانه حدوداً شبی دو تومان بود و کرایه‌ی اتومبیل از اردبیل به تبریز شش تومان. پدرم ۵۰ تومان شاید هم کمتر به من داده بود که نصف این پول را برگرداندم.

#### ■ سفر به تهران و سکونت در این شهر برایتان دشوار نبود؟

خیلی سخت بود. من پیش از آن مسافرت هم نرفته بودم و هیچ جا را نمی‌شناختم. روز اولی که به تهران آمدم، به خانه‌ی یکی از اقوام دورمان رفتم. بعد با دو نفر از دوستانم، یک اتاق سه در چهار از خانه‌ای در «چهارراه رضایی»، محله‌ی «بریانک» نواب اجاره کردیم. کرایه این اتاق هشتاد تومان بود و سه نفری در آن اتاق زندگی می‌کردیم و بعد به کوی دانشگاه رفتیم.

#### ■ وقتی وارد دانشکده پزشکی شدید، چه احساسی داشتید؟

احساس خوشحالی و موفقیت داشتم. چون من از یک محیط کوچک وارد محیط خیلی بزرگی شده بودم و در بهترین رشته قبول شده بودم. آن موقع دانشکده‌ی ما ۲۰۰ نفر ورودی از شهرهای مختلف کشور داشت و فرهنگ متفاوت این افراد برای من جالب بود. از هر شهری از ایران معمولاً یک یا دو نفر به دانشکده پزشکی راه می‌یافت.

■ آیا اولین کلاس تان در دانشکده را به یاد دارید؟  
خیر.

■ از میان اساتید علوم پایه و بالین، کسی بود که شیوه‌ی آموزش و یا اخلاق حرفه‌ای ایشان در ذهن شما مانده باشد و بعدها از آن شیوه استفاده کنید؟  
بله، مثلاً گروهی از اساتید مثل دکتر «آرمین» در گروه آسیب‌شناسی، دکتر «رجحان» در بافت‌شناسی، دکتر «الهی» در آناتومی و دکتر ملک نیا از گروه بیوشیمی و اساتیدی از گروه فیزیولوژی و ایمونولوژی در خاطرمان هست. در دوران بالینی نیز دکتر «محرابی» که بخش جراحی بیمارستان «بهرامی» را راه‌اندازی کرد، دکتر عزیزی که داخلی کودکان را در بیمارستان بهرامی تدریس می‌کرد، مرحوم دکتر «سید فرشی» و دکتر نجف‌زاده و دکتر حسابی در بخش‌های جراحی بیمارستان «سینا»، افرادی هستند که من منتور خود می‌دانم. از گروه بیماری‌های داخلی نیز افراد فعالی بودند که منش‌ها و آموخته‌هایشان در یادمان هست مثل دکتر میرمجلسی گوارش و دکتر فطوره چی غدد.

■ در دوران آموزش بالینی به کدام یکی از بخش‌ها بیشتر علاقه داشتید؟  
من جراحی را بیشتر دوست داشتم و همان را نیز انتخاب کردم. می‌دانستم که حیطه‌ی جراحی عمومی به‌طور کل گسترده‌تر است و اساس ورود به رشته‌های جراحی دیگر است.

■ یعنی همان بخشی که دکتر کیافر و دکتر سید فرشی و دکتر حسابی بودند؟  
بله!

■ علاقه‌تان به خاطر حضور این اساتید بود یا ویژگی خاصی در حیطه‌ی جراحی؟  
به‌خاطر خود رشته‌ی جراحی بود. من اساتید داخلی را هم دوست داشتم مثل دکتر اوردوبادی و دکتر قوامیان در بیمارستان سینا و دکتر میر مجلسی در بیمارستان شریعتی و دکتر شهیدی در بیمارستان امیر علم، اساتید فعالی بودند و در واقع اینها نقش منتوری برای من داشتند. اما بیشتر به جراحی متمایل بودم. از میان جراحی‌ها، اعصاب قلب را نیز دوست داشتم و بیشتر از آن جراحی عمومی را. من دو ماه چرخشی به بیمارستان بهرامی رفتم و آنجا به جراحی کودکان علاقه‌مند شدم. دکتر محرابی، رئیس بخش بیمارستان بهرامی، انسان فعال و نوآوری بود و مهارت‌های ایشان در اعمال جراحی کودکان مرا جذب کرد. چهار و نیم ماه از دوره جراحی عمومی‌ام مانده بود که با توصیه‌ی دکتر محرابی در نخستین آزمون ورودی جراحی کودکان دانشگاه تهران شرکت کردم و قبول شدم. صبح‌ها در بیمارستان «امیرکبیر» واقع در امیرآباد، رزیدنت جراحی کودکان بودم و کشیک‌های بیمارستان سینا را نیز می‌گذراندم. ۱۵ تیر ۱۳۶۲ که دوره‌ی جراحی عمومی‌ام تمام شد، در امتحان بورد جراحی شرکت کردم و قبول شدم و جراحی کودکان را ادامه دادم.

■ به دوران بالینی بازگردیم. بخش کودکان را در کدام بیمارستان گذراندید؟  
بخش کودکان بیمارستان «امام خمینی (ره)».

■ یعنی مرکز طبی کودکان؟

نه، خود بیمارستان امام خمینی در گذشته بخش کودکان داشت. البته الان نیز این بخش را دارد؛ اما در گذشته بزرگ‌تر بود و ساختمانی جداگانه داشت.

■ کار با کودکان را دوست داشتید؟ به این فکر نکردید که تخصص کودکان بخوانید؟  
بله ولی بیشتر در دوره چرخشی جراحی در بیمارستان بهرامی و به جراحی کودکان علاقه‌مند شدم.

■ پس رشته‌ی دیگری جز جراحی عمومی شما را جذب نکرده بود؟  
چرا، مثلاً جراحی مغز و اعصاب و قلب و زنان را دوست داشتم. اما تمایل چندانی به داخلی نداشتم و جراحی را ترجیح می‌دادم.

■ چرا داخلی را دوست نداشتید؟ آیا به نظرتان سخت بود؟  
خیر، سخت نبود. البته بی‌علاقه هم نبودم؛ رشته قلب و عروق را بیشتر دوست داشتم و در این زمینه خیلی خوب مطالعه می‌کردم.

■ به رشته‌های لوکسی مانند چشم‌پزشکی یا پوست و مو علاقه نداشتید؟  
خیر آن زمان که امتحان دادیم بلافاصله بعد از انقلاب بود و شاید به این دلیل به جراحی گرایش بیشتری داشتیم.

■ یعنی تحت تأثیر انقلاب بیشتر به جراحی فکر می‌کردید!  
شاید. البته اول اسفند ۱۳۵۷ برای بعضی از رشته‌ها مانند زنان و جراحی و داخلی و چند رشته دیگر، رزیدنت می‌پذیرفتند که من جراحی را انتخاب کردم.

■ آیا از اساتید دوران اینترنی کسی الگوی شما بود؟  
بله. من اینترن داخلی بیمارستان شریعتی بودم و برخی از اساتید آنجا نظیر دکتر «سید حسین میرمجلسی» در گروه گوارش، بسیار بر من تأثیر گذاشتند. من اینترن دکتر «باستان حق» نیز بودم. همان‌طور که می‌دانید ایشان مدتی رئیس دانشگاه و رئیس دانشکده پزشکی بود. ایشان نیز تأثیر بسیار مثبتی از نظر رفتار و کار روی من داشتند. فعالیت بعضی از رزیدنت‌ها نیز مثل دکتر «رحیم آقازاده» نیز در بخش گوارش برای من الگو بود. من تلاش می‌کردم مانند این اساتید، در حیطه‌ی خود فعال و موفق باشم.

■ **تبحر این اساتید در کار علمی برای شما الگو بود یا شیوهی رفتارشان با بیمار؟**

هم کار حرفه‌ای و هم نوع رفتار با بیمار. مثلاً دکتر «باستان حق» همیشه با مریض مواجه می‌شد و من نیز می‌خواستم مانند ایشان مستقیم با مریض مواجه شوم، او را معاینه کنم و همه‌ی کارهای مربوطه را خودم انجام دهم.

■ **پیش از این که وارد دوره‌ی تخصص شوید، کشورمان درگیر تحولات انقلابی بود و دانشگاه‌ها تقریباً از سال ۱۳۵۵ به‌صورت جدی درگیر این جریان انقلابی شدند. آیا شما در این زمینه فعالیتی داشتید؟**

جو کلی جامعه و دانشگاه‌ها مخالف شاه بود و ما نیز ناخودآگاه همراه این جریان انقلابی بودیم. من در سال ۱۳۵۷ از دانشکده پزشکی فارغ‌التحصیل شدم. برنامه بعدی من خدمت سربازی بود. در تظاهرات خیابانی تهران در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷، دوست یکی از هم‌اتاقی‌هایم تیر خورده و به بندر انزلی منتقل شده بود. دوستم پیشنهاد داد برویم او را ببینیم و من گفتم فردا درمانگاه دارم و نمی‌توانم بیایم. در نهایت موافقت کردم که سه نفری با یک خودروی «هیلمن» به بندرانزلی برویم و بعد از دیدن او برگردیم ساعت ۲ رسیدیم و من زخم ران مجروح را دیدم و پانسمان کردم و به او دارو دادم. در راه برگشت که ساعت ۲ نصف شب بود تصمیم گرفتیم که یک ساعت در جاده بخوابیم سپس راه بیفتیم. من خوابیدم و یک هفته بعد در بخش مراقبت‌های ویژه‌ی بیمارستان شریعتی تهران بیدار شدم! احتمالاً دوست راننده‌مان خوابش نبرده بود و حرکت کرده بود. بین رشت و قزوین با وانت نیسانی تصادف کرده بودیم. دوستم که رانندگی می‌کرد، فوت کرده بود و سرنشینان نیسان نیز فوت کردند من سرم به داشپورت و شیشه جلوی ماشین خورده بود و ضربه مغزی شدید شده بودم و نفر سوم ما هم به کما رفته بود. ما را به بیمارستان «شهید رجایی» قزوین برده بودند. نفر سوم ما که عقب نشسته بود، آسیب چندانی ندیده بود. او زودتر به هوش آمده و به دوستان خبر داده بود که حال من نامساعد است. دو هم‌اتاقی من که اهل ساری بودند بلافاصله به قزوین آمدند. پزشک با آن‌ها صحبت کرده و گفته بود: «سرش ضربه خورده و فکش شکسته است. اگر تا صبح اینجا بماند، می‌میرد.» آن زمان در قزوین حکومت نظامی بود و دوستانم من را که در کما بودم، به‌سختی با آمبولانس به بیمارستان شریعتی تهران منتقل کردند. آن زمان پزشک مسئول مراقبت‌های ویژه‌ی شریعتی، جناب دکتر «رحمت» بود که اکنون نیز در قید حیات است. من بعد از یک هفته کما، بالاخره در بیمارستان شریعتی به‌هوش آمدم و ابتدا حرکات تشنجی محدودی داشتم که خوشبختانه برطرف شدند ولی تا دو سه ماه فراموشی داشتم.

■ **پس برای کمک به یک نفر دیگر رفتید و خودتان آسیب دیدید!**

بله! هنوز قیافه‌ی آن فرد (دوست دوستم) در خاطر من هست. من بعد از تصادف برای مدت کوتاهی



فراموشی گرفته بودم. البته حافظه‌ام خیلی زود برگشت؛ به طوری که ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ در بیمارستان «شهید فهمیده» واقع در خیابان هلال احمر کشیک بودم. اول اسفند نیز در آزمون رزیدنتی شرکت کردم و قبول شدم.

### ■ زندگی در خوابگاه چطور بود؟ مشکلی نداشتید؟

من به خاطر سختی‌های زندگی گذشته‌ام آدم متوقعی نبودم. برای من عالی بود.

### ■ آموزش‌هایی که در گذشته دیده بودید، شما را آب‌دیده کرده بود!

درست است. من خیلی از چیزهایی که برای دیگران سخت بود را سختی نمی‌دانستم. امکانات خوابگاه برای ما شهرستانی‌ها خیلی خوب بود و می‌توانستیم با هزینه‌ی کم زندگی کنیم. اوایل که به تهران آمدم، پدرم مقدار کمی (شاید هزار تومان) جهت هزینه داد و بعد از آن یادم نمی‌آید که از ایشان پول گرفته باشم. آن زمان حقوق کار دانشجویی ماهیانه ۲۰۰ تومان بود و پنجشنبه‌ها نیز در مدارس تدریس می‌کردم و با همین پول کم زندگی می‌کردم. آن زمان کشور با کمبود کادر پزشکی مواجه بود و من دانشجوی سال پنجم پزشکی بودم که عصر و شب در بیمارستان روانپزشکی «اوین» که متعلق به دکتر «معنوی» و دکتر نور بخش (از اساتید دانشگاه خودمان) بود و بیمارستان خصوصی بود کشیک می‌دادم. مدتی نیز عصر و شب در درمانگاهی واقع در «شهریار» کرج کشیک می‌دادم. سرویس درمانگاه ما را از جلوی دانشکده دامپزشکی در تهران برمی‌داشت و تا درمانگاه شهریار می‌رساند ولی صبح خودمان برمی‌گشتیم. حقوق ما در آن زمان برایمان قابل توجه بود. از محیط خوابگاه و فرهنگ متفاوت افراد نیز خاطرات خوبی دارم. البته گاهی مسائلی مانند اخراج دانشجویان و اعتصابات پیش می‌آمد که ما نیز درگیر آن‌ها می‌شدیم؛ اما می‌توانم بگویم که در مجموع خوشحال بودیم.

### ■ چه سالی دوران اینترنی شما به پایان رسید؟ چه سالی تخصص را آغاز کردید؟

سال ۱۳۵۷ فارغ‌التحصیل شدم و از ۱۳۵۸ دوره‌ی رزیدنتی را آغاز کردم.

### ■ آیا دوران رزیدنتی شما با انقلاب فرهنگی مصادف بود؟

خیر. من رزیدنتی را از ۱۵ تیر ۱۳۵۸ آغاز کردم و چند سال بعد از آن انقلاب فرهنگی شروع شد.

### ■ وقفه‌ای در تحصیل شما ایجاد نکرد؟

خیر، ما آن زمان رزیدنت بودیم و کار می‌کردیم.

### ■ از آموزش‌ها و اساتیدتان بفرمایید.

آدم در دوره‌ی تحصیل با افراد مختلفی آشنا می‌شود و چیزهایی را از آن‌ها می‌آموزد. این افراد ممکن است بزرگ‌تر یا کوچک‌تر از خود فرد باشند؛ چرا که حتی افراد کوچک‌تر نیز می‌توانند تجارب خود را در اختیار

ما بگذارند. در محیط دانشگاه انسان هر روز یاد می‌گیرد. بهتر است دانشجو در خط خوبی قرار گیرد؛ یعنی توانایی هایش را خوب بشناسد و بتواند بر مبنای آن‌ها حرکت کند، وقتش را تلف نکند و از کلاس‌ها استفاده کند تا کارآیی‌اش افزایش یابد. مثلاً بین پزشکی که بر زبان انگلیسی مسلط است و کسی که انگلیسی‌اش ضعیف است، تفاوت زیادی وجود دارد. ما سال اول دانشکده، دو واحد انگلیسی داشتیم و آن را پاس کردیم. اما کسی نبود که دورنمای دانستن کامل زبان انگلیسی را به ما بگوید و بگوید که باید تا چه حد انگلیسی را بلد باشیم. به نظر من تسلط بر زبان انگلیسی برای دانشجویان پزشکی ضروری است. یعنی خواندن کتاب کافی نیست و پزشک باید بتواند در پایان دوره‌ی عمومی، حرف‌های دیگران را بفهمد و خودش نیز به‌خوبی صحبت کند و بنویسد. منظورم این است که بتواند در مجامع بین‌المللی با دیگران ارتباط برقرار کند و به سؤال‌ها جواب دهد. تسلط بر زبان انگلیسی باعث پیشرفت و ارتقای سطح علمی افراد می‌شود. مثلاً ببینید اینکه دکتر «ظریف»، وزیر امور خارجه، در مجامع بین‌المللی خوب صحبت می‌کند چه احساس خوبی به ما می‌دهد.

### ■ پس به نظر شما تقویت زبان انگلیسی برای دانشجویان پزشکی ضروری است. آیا مهارت دیگری وجود دارد که به نظر شما بر دانشجویان پزشکی واجب باشد و بتوانند از آن در دوره‌ی تخصص بهره‌گیرند؟

اینکه درس‌هایش را خوب بخواند و از بخش‌های دیگر زندگی نظیر ورزش و فعالیت‌های فرهنگی نیز غافل نشود کتاب‌های اجتماعی و ادبیات و تاریخ مطالعه کند. تک‌بعدی بودن مطلوب نیست و دانشجویان باید با مسائل اجتماعی نیز آشنا باشند. حتی با خواندن یک روزنامه‌ی معمولی نیز می‌توان نکات زیادی آموخت. چند روز پیش یکی از همکارانم، مقاله‌ای تحت عنوان «ما پیتزا نداریم!» را از یک روزنامه برایم آورد. مقاله راجع به این بود که خانواده‌ی متمولی با دو فرزند به رستوران مجهری در ایتالیا رفته و بچه‌ها پیتزا سفارش داده بودند. جالب این است که آن رستوران اصلاً پیتزا سرو نمی‌کرد، اما پیشخدمت چیزی نگفته و برای بچه‌ها از یک پیتزافروشی خوب شهر پیتزا خریده بود تا خوشحال شوند. مقاله می‌خواست بگوید بعضی کارها اگر چه در حیطه‌ی وظایف ما نیست، اما می‌توانیم آن‌ها را انجام دهیم تا دیگران را شاد کنیم. این پیشخدمت خودش را موظف دانسته بود فراتر از وظیفه خود کاری بکند تا باعث خوشحالی مشتریان شود نه اینکه فقط وظیفه‌ی معین خودش را انجام دهد. رعایت چنین نکاتی برای ما پزشکان و جراحان که با جان مردم سروکار داریم، بیش از اقشار جامعه دیگر ضروری است.

### ■ آقای دکتر، دوره تخصص خود را در کدام بیمارستان گذراندید؟

من از ۱۵ تیر ۱۳۵۸ تا ۱۵ تیر ۱۳۶۲ رزیدنت بیمارستان سینا بودم. ولی دوره‌های چرخشی به بیمارستان «رازی» رفتم و یک ماه خدمت دکتر «حسابی»، از اساتید پیشکسوت جراحی، بودم و من از اخلاق و علم ایشان بهره بردم. شش ماه یا بیشتر در بیمارستان «امیراعلم»، دو ماه در بیمارستان بهرامی نزد دکتر محرابی و حدود یک ماه در خدمت دکتر «بهادری» پاتولوژی بودم. آن زمان پاتولوژی برای ما

چرخشی اجباری بود و باید می‌رفتیم. یک یا دو ماه نیز به صورت چرخشی بیمارستان زنان بودم تا چهار سال رزیدنتی به پایان رسید. همانطور که اشاره کردم، چهار ماه و نیم از رزیدنتی جراحی عمومی ام باقی مانده بود که جراحی کودکان را در بیمارستان امیرکبیر آغاز کردم.

### ■ آن دوره مصادف با شروع جنگ تحمیلی بود، درست است؟

بله.

### ■ رشته شما جزو رشته‌های پر کاربرد در جنگ بود و اکثراً رزیدنت‌ها و متخصصین این رشته را نوبتی به مناطق جنگی اعزام می‌کردند. لطفاً از خاطرات آن دوران برای ما بگویید.

ما هر سال یک ماه به مناطق جنگی می‌رفتیم. اولین جایی که رفتم «عملیات بیت‌المقدس» و مصادف با آزادی خرمشهر در سال ۱۳۶۱ بود. حدود سه هفته در بیمارستان «طالقانی» آبادان بودیم و بعد از آن نیز هر سال می‌رفتیم. اتفاقاً عکسی از خودمان در بیمارستان طالقانی آبادان حین جراحی مجروح دارم که می‌بینید من در زمان «عملیات بدر»، در بیمارستان «سینا» اهواز و در زمان عملیات‌های «الفجر دو و سه» در کرمانشاه بودم. از آن موقع به بعد جنگ تقریباً فروکش کرده بود. سه سال پیاپی نیز به مدت یک ماه در سال به دانشگاه‌های شهرستان‌ها می‌رفتیم و در بخش جراحی کودکان کار می‌کردیم (ارومیه و تبریز).

### ■ هنگام اعزام به جبهه چه حسی داشتید؟

احساس بدی نداشتیم و فکر می‌کردم که در حال انجام وظیفه هستیم.

### ■ به این فکر نمی‌کردید که ممکن است آسیب ببینید؟

به هر حال ما در اختیار ستاد جنگ بودیم و ممکن بود هر اتفاقی رخ دهد؛ اما هیچ حرفی نمی‌زدیم. تمایل داشتیم یا نه، باید این مأموریت را انجام می‌دادیم. یک بار من در بیمارستان سینا در «کوت عبدالله» اهواز بودم و صدام گفته بود که فلان روز ساعت سه عصر بیمارستان سینا را می‌زند. بسیاری از افراد آن موقع فرار کرده و به اهواز برگشته بودند. ولی ما در بیمارستان ماندیم و اتفاقاً خبری هم نشد. در زمان عملیات بیت‌المقدس نیز نیسانی ما را در تاریکی مطلق از اهواز تا بیمارستان طالقانی آبادان برد. در عملیات بدر ما از هواپیمای ۱۳۰ پیاده شدیم و دیدیم که تقریباً تمام فرودگاه سفیدپوش است. یعنی تمام مجروحانی که قرار بود به تهران منتقل شوند، سفید پوشیده بودند. مینی‌بوسی به سراغمان آمد و در یکی از میادین اهواز به ما نهار خوبی دادند. سپس به آپارتمانی منتقل شدیم و مشخصاتمان را از ما پرسیدند و این که در چه رشته‌ای تخصص داریم تا لباس و وسیله در اختیارمان بگذارند. در آن زمان (سال ۱۳۶۳)، من رزیدنت جراحی کودکان بودم و همراهانم که متخصص در رشته‌های مختلف دیگر بودند می‌گفتند: «احتمالاً ما را در اهواز نگه می‌دارند و به خط مقدم نمی‌رویم.» اما من ساکت بودم. زیرا ستاد جنگ هر تصمیمی می‌گرفت

ما مجبور به اطاعت بودیم. همه آنهایی که خیلی حرف می‌زدند به خط مقدم جنگ اعزام شدند اما مرا در اهواز نگه داشتند در بیمارستان سینا کوت عبدالله.

### ■ تا آنجا رفته بودید و دیگر برای تان فرقی نمی‌کرد!

بله، در اصل ما حق انتخاب نداشتیم. هنگام توزیع پوتین و وسیله، من را از صف جدا کردند و به بیمارستان سینا فرستادند؛ چرا که در خط مقدم به جراح کودکان نیاز نداشتند. اما همان‌هایی که انتظار نداشتند که آنها را به خط مقدم جبهه بفرستند را به خط مقدم فرستادند و دو هفته بعد که می‌خواستیم به تهران برگردیم، آن‌ها را در اهواز دیدم که از فشار کار و استرس بسیار لاغر شده بودند.

### ■ استاد، آیا این دوره در تقویت توان جراحی شما مؤثر بود؟

قطعاً بله. مثلاً من رزیدنت سال سوم بودم و در جنگ عمل‌های سنگینی مانند پارگی کبد و طحال را انجام می‌دادم. بیست و چهار ساعته در بیمارستان بودیم و مسلماً تمرین مان بیشتر از حالت عادی بود. بیمارانی با زخم‌های فجیع و پاهای متلاشی شده به ما مراجعه می‌کردند که حس هم‌دردی ما را برمی‌انگیختند و با جان و دل به آنان کمک می‌کردیم. روزی که خرمشهر آزاد شد، گفتند باید ساعت نه شب به پشت بام بیمارستان برویم و الله اکبر بگوییم. همه خوشحال بودند که خرمشهر آزاد شده است.

### ■ خانم دکتر قوامی عادل، لطفاً خودتان معرفی کنید و از نحوه‌ی آشنایی تان با دکتر برای ما بگویید.

**دکتر قوامی عادل:** من، مریم قوامی عادل، جراح کودکان و دانشیار دانشگاه علوم پزشکی تهران هستم. در حال حاضر در بیمارستان مرکز طبی و ولیعصر مشغول به کار هستم. اولین بار در دوره‌ی چرخشی جراحی عمومی، در بیمارستان بهرامی خدمت استاد رسیدم. من بیشتر کارهایم در بیمارستان امام خمینی بود و آن زمان فاصله‌ی بیمارستان بهرامی و بیمارستان امام خمینی خیلی زیاد بود. آقای دکتر با رویی گشاده موافقت کرد که من این دوره را فقط در مرکز طبی کودکان بگذرانم. بعد از قبولی‌ام در دوره‌ی جراحی کودکان، به قید قرعه در بیمارستان بهرامی افتادم و در آنجا از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۴، خدمت استاد بودم. آن دوران واقعاً جزء بهترین سال‌های عمرم بود. به‌طور کل، گروه جراحی کودکان نسبت به گروه جراحی عمومی آرام‌تر و کم‌تنش‌تر است و این آرامش به خلق و خوی اساتید جراحی کودکان نیز منتقل می‌شود. معمولاً رزیدنت‌ها در دوره‌ی آموزشی و کشیک‌هایشان استرس زیادی را متحمل می‌شوند؛ اما من در آن سه سال، به واسطه‌ی آرامش استاد و نوع رفتار ایشان با ما و بیماران، هیچ استرسی نداشتیم. من تا به حال از استاد تندخویی ندیده‌ام و همواره شاهد رفتار محترمانه‌ی ایشان با دانشجویان و بیماران بوده‌ام. دکتر ملاتیان جوان‌تر از آن است که ما بخواهیم ایشان را پدر خود بدانیم؛ اما همیشه ایشان را به‌عنوان یک دوست یا خویشتاوند نزدیک خود دانسته‌ایم.



■ **استاد اشاره کردند که این آرامش را در دوران کودکی، از پدر و خانواده‌ی خود دریافت کرده و بعدها آن را به دانشجویان خود منتقل کرده‌اند. آقای دکتر، به سال ۱۳۶۲ و پایان دوره‌ی تخصص شما رسیدیم. آیا بلافاصله در آزمون ورودی فوق تخصص شرکت کردید؟**

دکتر ملائیان: بله بلافاصله امتحان دادم. همان‌طور که گفتم چهار ماه و نیم پیش از آن که جراحی عمومی را تمام کنم، به پیشنهاد دکتر محرابی دوره‌ی جراحی کودکان را شروع کردم. من به این رشته علاقه داشتم و گاهی بر سر عمل‌های کودکان در بیمارستان تازه تأسیس امیرکبیر حاضر می‌شدم. چون من مورد نگرفته بودم، دکتر محرابی به دانشگاه سفارش کرد که نامم جزء آزمون ورودی نوشته شود و من به اتفاق سه همکار دیگر در اوایل اسفند ماه ۱۳۶۱ به دستیاران دیگر بیمارستان امیرکبیر یعنی آقایان دکتر علیرضا میرشمیرانی، دکتر محمود اشرفی و دکتر هوشنگ پورنگ پیوستم. یعنی دوره دستکاری فوق تخصصی جراحی کودکان را زیر نظر استادان دکتر محرابی، دکتر حسین یزدانی و دکتر بهرام الهی شروع کردم.

#### ■ **کار با دکتر محرابی چطور بود؟**

ایشان استاد و منتور خیلی خوبی برای من بودند. آن زمان که ما اولین رزیدنت‌های جراحی کودکان کشور و دانشگاه تهران بودیم، دکتر محرابی در بسیاری از عمل‌ها سوپروایزر بود. ما هم اصرار نمی‌کردیم که حتماً باید خودمان عمل را انجام دهیم و به ایشان کمک می‌کردیم. ولی اعمال جراحی سنگین را حتماً خودشان انجام می‌دادند. همین حضور دکتر محرابی، رفتار ایشان با بیماران، علاقه به مقالات و انتشار آن‌ها خیلی برای ما جالب بود و الگو بود.

#### ■ **پس آنجا با پژوهش و مقاله‌نویسی آشنا شدید؟**

با کار پژوهشی بیشتر در دوره جراحی کودکان آشنا شدم و از آن زمان، بیشتر در این حیطه کار می‌کنم.

#### ■ **تا چه سالی در بیمارستان امیرکبیر بودید و بعد از آن کجا رفتید؟**

من تا سال ۱۳۷۷ در بیمارستان امیرکبیر بودم. این بیمارستان حوالی سال ۱۳۶۰ تأسیس شد. بیمارستان امیرکبیر دو بخش جراحی و سه اتاق عمل داشت که بیست و چهار ساعته فعال بودند. ما رزیدنت مقیم بودیم و من حدود ده شب در ماه آنجا کشیک داشتم. در همان موقع زمان‌هایی رزیدنت‌ها در حرکتی اعتراضی، کار در بیمارستان را ترک کردند و من تنها رزیدنتی باقی‌مانده بودم و چندین ماه شبانه‌روزی، اورژانس و الکتیو بیمارستان را پوشش می‌دادم. سال ۱۳۶۷ بیمارستان بهرامی در اثر اصابت بمب ویران شد ولی مجدداً شروع به بازسازی آن کردند. مسئولین کوی دانشگاه از زمانی که من رزیدنت بودم، می‌گفتند ساختمان بیمارستان امیرکبیر متعلق به ماست و باید آن را برگردانید و دکتر محرابی جلوی آنان می‌ایستاد. مدتی بعد از آن که دکتر باستان حق ریاست دانشگاه را واگذار کرد، کوی دانشگاه ساختمان بیمارستان امیرکبیر را گرفت. در این زمان بیمارستان بهرامی و بخش جراحی آن نیز تأسیس شده و خالی

مانده بود. در واقع منشاء بیمارستان امیرکبیر نیز همان بهرامی بود و ما با کادر خود به بهرامی برگشتیم. اکنون ساختمان بیمارستان امیرکبیر جزء کوی دانشگاه است و دانشجوها از آن استفاده می‌کنند.

### ■ یعنی شما و دکتر پورنگ با هم به بیمارستان بهرامی بازگشتید و دکتر محرابی به مرکز طبی کودکان رفت؟

بله. من، دکتر پورنگ، مرحوم دکتر احمد صدیقی و همکاران بیهوشی شامل: مرحوم دکتر مرتضی صدری، دکتر محمداسماعیل دارابی، دکتر میترا آذرشاهین همراه دستیاران کادر پرستاری منتقل شده از بیمارستان امیرکبیر، بخش جراحی بیمارستان بهرامی را دوباره راه اندازی کردیم.

### ■ پس شما دوباره بیمارستان بهرامی را راه انداختید.

درست است.

آن زمان بیمارستان امیرکبیر تنها مرکز جراحی کودکان ایران بود و با تمام کمبودها تنها جایی بود که به کل ایران سرویس می‌داد. اکنون نیز تمام بخش‌های ما ایدئال نیستند؛ اما با همین کمبودها، خدمات مؤثری به کودکان ارائه می‌کنند. من سال ۱۳۶۸، بیماران «آترزی مری» که در بیمارستان امیرکبیر عمل کرده بودیم را گزارش کردم. از ۱۵۰ نوزاد آترزی مری، ۱۲۰ تا فوت کرده بودند. البته ما آن موقع آی‌سی‌یو و ان‌آی‌سی‌یو نداشتیم و تکنیک‌های جراحی و نخ‌ها و به کیفیت الان نبود. این وضعیت مختص ما نبود و تمام دنیا با چنین مشکلاتی درگیر بودند. امروز با پیشرفت رشته‌ی ما و تجهیزات بیمارستانی، نوزادان مبتلا به آترزی مری به‌ندرت می‌میرند.

### ■ پس تفاوت چندانی با دنیا نداشتیم؟

خیر، این مسائل همه جای دنیا بود. بیماری آترزی مری ۲۵۰ سال قبل شناخته شده بود و اولین مریض‌هایی که حتی در خود آمریکا زنده ماندند، ۲۵۰ سال بعد از شناخته‌شدن این بیماری بودند. آن زمان هم در آمریکا و سایر کشورهای پیشرفته نیز ان‌آی‌سی‌یو وجود نداشت. البته این‌ها با کمی تأخیر وارد ایران شدند؛ ولی ما امروز متخصص ان‌آی‌سی‌یو داریم و به ندرت نوزادان که عمل جراحی می‌شوند می‌میرند.

### ■ زمانی که به بیمارستان بهرامی برگشتید، ریاست آنجا را چه کسی برعهده داشت؟

آقای دکتر «زمانی». دکتر زمانی هم‌زمان رئیس بیمارستان امیرکبیر نیز بود و ایشان سرویس جراحی را از امیرکبیر به بهرامی منتقل کرد. من نیز به‌عنوان رئیس بخش انتخاب شده بودم و بخش را به کمک همکاران نامبرده راه‌اندازی کردیم. البته در زمان ریاست آقای دکتر امامی رضوی به پیشنهاد آقای دکتر پیمان سلامتی، ریاست بخش جراحی کودکان بیمارستان بهرامی به آقای دکتر پورنگ محول شد و این امر باعث هیچ تغییری در همکاری تیمی ما نشد.

■ قطعاً راه اندازی یک بخش و بنای همه چیز از صفر بسیار دشوار است. زمانی که شما به بهرامی برگشتید، ظاهر آن بازسازی شده بود؛ اما امکانات آن چطور بود؟ چگونه بخش را راه اندازی کردید و به ثمر رساندید؟

البته ما کار را از صفر شروع نکردیم. بالاخره آنجا از قبل بخش جراحی بود و ساختمان و اتاق عمل کودکانش آماده بود. ما هم با کل کادر امیرکبیر به بیمارستان بهرامی منتقل شده بودیم. یعنی پرستاران بخش و اتاق عمل، پزشکان و کادر بیهوشی و... همراه ما بودند. اما طول کشید تا بخش راه بیفتد و بیماران جمع شوند. پیش از آن، بیماران مربوطه از سراسر کشور در بیمارستان امیرکبیر درمان می شدند و سپس کم کم با بهرامی آشنا شدند. ما روال کاری خود در بیمارستان امیرکبیر را در بهرامی نیز حفظ کردیم. ساعت کاری ما در امیرکبیر (یا بهرامی) طولانی بود؛ چرا که تنها مرکز تخصصی جراحی کودکان در تهران بود و رزیدنت مقیم داشت. عمل های جراحی که آنجا انجام می شدند، بسیار سنگین بودند. به تدریج مراکز جراحی کودکان جدیدی در کشور ایجاد شدند و این بار نسبتاً از دوش بیمارستان بهرامی برداشته شد. اما بهرامی هنوز هم سهم بزرگی در جراحی کودکان هم از نظر درمان بیماران و هم از نظر تربیت متخصصین در کشور دارد. همین جا اضافه کنم همکاری نزدیک و صمیمانه مدیریت بیمارستان، استاد فقید دکتر قوامی و تک تک همکاران بخش داخلی به ویژه بخش های مراقبت های ویژه نوزادان و کودکان در موفقیت اعمال جراحی همکاران بخش جراحی تأثیر بسزایی داشت و جا دارد که از آنها سپاسگزاری کنم.

■ به نظر شما کسانی که می خواهند رشته ی جراحی کودکان را انتخاب کنند، باید چه ویژگی هایی داشته باشند؟

البته تمام افرادی که رشته های مختلف پزشکی را برای تخصص یا فوق تخصص انتخاب می کنند، باید ویژگی های مشخصی را دارا باشند. این افراد باید به بیماران و درمان آنها در رشته خود علاقه مند باشند. مضافاً بهتر است پزشک در رشته هایی مانند جراحی کودکان، لطافت روحی خاصی داشته باشد و باید با مهربانی با بیمار مواجه شود. پزشکان در گذشته به معاینه بالینی اهمیت بیشتری می دادند؛ اما متأسفانه امروز برخی پزشکان با معاینه نکردن بیماران، به آنان آسیب می زنند. مثلاً کودکی سه ساله که ظاهراً تپل و سالم است، اما بیوست دارد و تابه حال هیچ پزشکی مقعد او را معاینه نکرده است.

■ آیا منظور تان سمبولوژی است؟

بله. در این مورد پزشک با یک معاینه ی ساده متوجه آناتومی غیرطبیعی مقعد خواهد شد و می تواند پروسه ی جراحی را آغاز کند. یک بار با خانم ۲۰ ساله ای ساکن یکی از روستاهای دورافتاده ی کشور مواجه شدم که «اکستروفی مثانه» داشت و تا آن سن به خاطر نبود امکانات نتوانسته بود بیماری اش را درمان کند. یا خانم ۳۷ ساله ی روستایی با مقعد بسته که از راه غیرطبیعی مدفوع می کرد و به خاطر بی توجهی یا شرم

از درمان خودداری کرده بود. پزشک باید هر زمان که لازم است بر بالین بیمار حاضر شود. گاهی پزشکان خسته یا داگیرند و در نتیجه‌ی بی‌توجهی آنان مشکلاتی گریبانگیر بیماران می‌شود. پزشک در چنین مواردی نیز باید بتواند با آرامش معاینه و اقدامات لازم را انجام دهد. مثلاً در بیماری که بیضه‌اش به‌طور حاد ورم کرده، ممکن است با پیچ‌خوردگی بیضه روبه‌رو باشیم که غفلت از آن می‌تواند منجر به از دست رفتن بیضه‌ی فرد شود. در بسیاری از موارد، مریض خود والدین هستند! مثلاً در مورد نوزاد شش‌ماهه‌ای که شکمش منظم کار نمی‌کند، نوزاد چیز زیادی حس نمی‌کند؛ اما والدین او بسیار نگران و آشفته‌اند. در چنین شرایطی ما باید حوصله داشته باشیم که از لحاظ روانی مراقب والدین باشیم و به آن‌ها اطمینان دهیم که حال فرزندشان بهتر خواهد شد.

■ شما در صحبت‌هایتان بر اخلاق حرفه‌ای و سمیولوژی تأکید کردید. می‌خواهم به بحث اخلاق حرفه‌ای بازگردیم. به نظرتان دانشجوی طب چطور می‌تواند اخلاق حرفه‌ای را از استادش بیاموزد؟

اساتیدی که در این حیطه کار می‌کنند باید رفتار اخلاق‌مدارانه را به دانشجو نشان دهند.

■ پس از نظر شما آموزش اخلاق باید به‌صورت عملی باشد؟

بله، اخلاق عملی. به‌یاد دارم یک شب ساعت ۲۱:۳۰ آماده بودم که از بیمارستان بهرامی به خانه بروم؛ ناگهان رزیدنتی از آن‌آی‌سی‌یو درآمد و گفت: «آقای دکتر، مریضم نیاز به کت دان دارد.» آن ساعت رزیدنت یا استاد دیگری نبود که این کار را انجام دهد و من نیز از ساعت ۸ صبح کار کرده و خسته بودم. اما همان موقع برگشتم و دوباره لباس اطاق عمل پوشیدم و کت دان را انجام دادیم. فکر می‌کنم این‌که درخواست آن رزیدنت را پذیرفتم، بهترین آموزش برای او بود. من فکر می‌کنم یک پزشک هر طور که عمل کند، در ذهن بقیه می‌ماند. مثلاً کسی که از زیر کار در برود، جواب همکاری‌اش را سربالا بدهد و... حتی اگر خودش هم حواسش نباشد، این نام‌روی او می‌ماند. خیلی مهم است که انسان خاطره‌ی خوبی از خود به جای بگذارد. تبریزی‌ها می‌گویند: «ما حرف را زدیم و روی زمین ریختیم؛ هر کس که می‌خواهد (یا کسی که می‌گردد)، آن را برمی‌دارد.» یعنی کسی که درصدد یافتن چیزی باشد، به آن می‌رسد. استاد باید اخلاق حرفه‌ای را در عمل نشان دهد و دانشجو‌ها و رزیدنت‌ها باید هوشیار باشند تا آن را بیاموزند.

■ خانم دکتر حق‌شناس، لطفاً خودتان را معرفی کنید و از نحوه‌ی آشنایی‌تان با جناب دکتر ملانیاں بفرمایید. هم‌چنین از ویژگی‌های برجسته‌ی استاد برای ما بگویید.

دکتر حق‌شناس: من، زهرا حق‌شناس، متخصص کودکان و فوق‌تخصص غدد کودکان هستم. اولین برخورد من با آقای دکتر به ۲۹ سال پیش برمی‌گردد. آن زمان من رزیدنت بودم و آقای دکتر در بیمارستان امیرکبیر مشغول بود. من اسم ایشان را شنیده بودم، اما ملاقاتی نداشتیم. من که می‌خواستم پسر حدوداً



دوساله‌ام را عمل کنم، تقاضایم را با استاد مطرح کردم و ایشان نیز با روی باز پذیرفت. استاد از اتاق عمل بیرون آمد و گفت: «من پسر تو را عمل نکردم و آقای دکتر عطاری این کار را کرد. اما خیالت راحت باشد که همه چیز خوب است.» خیلی جالب است که من در اتاق عمل نبودم و اصلاً نمی‌دانستم که چه اتفاقی افتاده است؛ اما دکتر صادقانه تمام اتفاقات اتاق عمل را برایم تعریف کرد. بعد از اینکه من به‌عنوان استادیار وارد دانشگاه شدم، گاهی یک‌دیگر را می‌دیدیم و راجع به عمل‌هایی که از ایشان مشورت می‌گرفتم. سال ۱۳۸۴ من به‌عنوان فوق تخصص غدد به بیمارستان بهرامی رفتم و چون رشته‌ی ما خیلی به عمل جراحی نیاز دارد، در آنجا بیشتر یک‌دیگر را دیدیم. شاید یکی از چیزهایی که انسان را پایبند بیمارستان دور و کوچک بهرامی می‌کند، بخش جراحی و رفتار همکاران جراح کودکان، به‌ویژه آقای دکتر، باشد. دکتر ملاتیان پیش از اینکه پزشک باشد، یک انسان والا و یک معلم است. ایشان دلسوز و خدمتگزار واقعی بیمار است. دکتر ملاتیان از کار خسته نمی‌شود و عاشق آن است. ایشان بسیاری بی‌ادعا و کم‌حاشیه است و هیچ‌وقت نمی‌گوید من فلان کار را انجام دادم. هم‌چنین یکی از خصوصیات بارز ایشان علاقه به ورزش است.

#### ■ آقای دکتر به مسئله ورزش اشاره نکرده بودید!

**دکتر حق شناس:** استاد به‌صورت جدی کوهنوردی را دنبال می‌کند. ایشان بعد از جراحی یکی از بیمارستان برایم تعریف کرد که «ساعت ۳:۳۰ صبح بود و من بلند شدم که به کوه بروم. همه چیز را آماده کرده بودم که دیدم باران می‌آید و با خود گفتم صلاح نیست که در باران بروم. به اتاقم برگشتم و همان موقع از بیمارستان زنگ زدند. من چون آماده بودم، خیلی زود به بیمارستان رسیدم.» البته آن بیمار فوت کرد؛ اما منظورم این است که دکتر ملاتیان از یک لحظه هم استفاده می‌کند. مثلاً صبح‌های جمعه حتماً به کوه می‌رود و به نظرم این قابل احترام است. در حقیقت آقای دکتر ملاتیان تک‌بعدی نیست و زندگی‌اش در پزشکی خلاصه نشده است. ایشان کارهای دیگر را نیز به همین خوبی انجام می‌دهد. یک بار از ایشان پرسیدم: «آقای دکتر، همسرتان عصبانی نمی‌شود که چرا انقدر به کوه می‌روید؟» و ایشان گفت: «با همسرم در یک برنامه کوهنوردی آشنا شدم و او مخالف ورزش و کوهنوردی نیست.» استاد همیشه در پی یادگیری است و خیلی وقت‌ها می‌پرسد که منظورت از فلان چیز چه بود، آن را توضیح بده. ایشان تقریباً هر سال در کنگره‌های آسیائی و اروپائی جراحی کودکان شرکت می‌کند تا با مسائل روز آشنا شود. دکتر هر بار نیز برای ما سوغاتی می‌آورد و حتماً از کنگره‌ها گزارش می‌دهد و از وسایل پیشرفته‌ی آنان عکس می‌گیرد. یک بار به ایشان گفتم: «آقای دکتر، قرار است دو ماه بروید و نبودتان برای ما خیلی سخت است.» دکتر گفت: «برای خودم نیز خیلی سخت است. من تنها می‌روم و در این مدت، مطب و کار را تعطیل می‌کنم و آنجا نیز غریبم. ولی اگر نروم عقب می‌مانم. باید بروم و یاد بگیرم.» آقای دکتر نه گفتن را بلد نیست و کسانی که کنار آقای دکتر کار می‌کنند، از این موضوع دلخور می‌شوند که چرا دکتر به مریض‌های سخت نه نمی‌گوید و آنان را می‌پذیرد. دکتر ملاتیان در سراسر ایران شاگردانی دارد و هر کس که کیس سخت و پرخطری

داشته باشد، با ایشان تماس می‌گیرد و دکتر نیز می‌پذیرد. بالاخره دکتر و اطرافیان به زحمت می‌افتند؛ اما من فکر می‌کنم که این روش برای یک استاد و بیمارستان مرجع پسندیده است. بالاخره وقتی شاگرد به دروس می‌افتد، باید به فریادش رسید. من در این سال‌ها ندیده‌ام دکتر بد کسی را بگوید یا غیبت کند. تنها یک بار از دست افرادی که باید جراح را حمایت کنند شکایت کرد و حتی پشت سر آنان نیز حرف نزد. ویژگی بارز ایشان این است که از هیچ چیز و هیچ کس بدش نمی‌آید و همه‌ی کارها را می‌پذیرد و انجام می‌دهد. پیش آمده است که خودم حرفی را زده‌ام و بعد دیدم که مناسب نبوده است؛ اما آقای دکتر اصلاً به روی خودش نمی‌آورد و بار بعد با همان صمیمیت صدایم می‌زند و برخورد می‌کند. موضوع دیگر این است که دکتر اصلاً تعارف ندارد. یادم است سر اولین مرضی که هایپرانسولینیسیم داشت و خیلی کوچک بود، خدمت دکتر رفتم و گفتم فکر می‌کنم این بیمار نیاز به جراحی دارد. خب این عمل بسیار سنگین و پرخطر بود و دکتر به راحتی گفت: «من تجربه‌ی زیادی در این کار ندارم. کمی فرصت بده تا از فلانی و از فلانی بپرسم.» دو سه روز بعد دکتر گفت مریضت را آماده کن. دکتر واقعاً خطاپوش است و ابداً انحصارطلب نیست. من با افراد زیادی کار کرده‌ام. خیلی وقت‌ها آدم جرئت نمی‌کند برود در پرونده‌ی دکتر دست ببرد یا حتی آن را نگاه کند. حدود هشت سال پیش به بخش جراحی کودکان رفته بودم که چیزی دیدم و از آقای دکتر پرسیدم که اجازه می‌دهند من در درمان آن مریض دخالت کنم یا خیر. ایشان به من گفت: «اصلاً هر مرضی که برای من خوابید، تو برو و دخالت کن. بعد هم بیا و نظرت را به من بگو.» از آن به بعد من واقعاً مریض‌های دکتر را می‌بینم و اگر پیشنهادی داشته باشم، می‌گویم. در غیر این صورت، نظر دکتر پیاده می‌شود و بعد ایشان به ما گزارش می‌دهد و می‌گوید دلم می‌خواهد یک روز بیایی و مریض‌هایی که می‌فرستی را ببینی. ایشان تمام کیس‌های جالبی که می‌بیند را برای ما تعریف می‌کند. چند روز اخیر که قرار بود برای این مصاحبه بیایم، از خیلی‌ها پرسیدم که چه خاطره‌ای از آقای دکتر دارید و همه گفتند که تمام خاطرات ما از استاد خیلی خوب است. حتی دوسه نفر دوست داشتند همراهم بیایند که نشد. خانم دکتر «خسرو شاهی» گفت برو بگو استاد خدمتگزار خیلی خوبی برای همه است. خانم دکتر «الهام شاه قلی» نیز گفت خیلی دلم می‌خواهد بیایم، ولی نمی‌توانم. دکتر شاه قلی آنکولوژیست کودکان است و طبیعتاً مریض‌های پرخطر و بدحال زیادی دارد. ایشان گفت: «آقای دکتر همیشه کنار ما بوده است؛ حتی در مورد بیماران بسیار بدحال.» خانم دکتر «ایزدی» نیز گفت: «من جز خوبی از آقای دکتر ندیده‌ام. ایشان مثل دیگران برای پول کار نمی‌کند و کارش را عاشقانه انجام می‌دهد.»

## ■ ممنون از توضیحاتتان! آقای دکتر، آیا در زمینه‌های فرهنگی یا هنری نیز به چیزی علاقه دارید؟

من به شعر علاقه دارم و هر وقت بتوانم ادبیات، شعر و کتاب‌های رفتاری می‌خوانم. من دوست دارم رفتارم هر روز بهتر شود و اشکالاتم را ببینم. معمولاً دوهفته‌نامه‌ی «موفقیت» را می‌خوانم که مقالات خوبی

در زمینه‌ی اخلاق و رفتار دارد. آدم گاهی یادش می‌رود که چطور باید با بیماران، همکاران و... رفتار کند و این کتاب‌های رفتاری و روانشناسی چنین مسائلی را بازگو می‌کنند. مداوم در مطالعه این مسائل کمک می‌کند که انسان همیشه در ارتقای رفتار خود با بیماران و همکاران به روز باشد.

### ■ چه نوع شعری را دوست دارید؟

معمولاً اشعار کلاسیک ایرانی مانند حافظ و سعدی. شعرهای نوی نیما را نیز دوست دارم و گوش می‌دهم. به‌طور کل به ادبیات ایران علاقه دارم.

### ■ ورزش را از چه زمانی شروع کردید؟

من از زمانی که وارد دانشگاه شدم، ورزش می‌کنم. وقتی در اردبیل بودم، گاهی به سالن ورزشی می‌رفتم و وزنه بلند می‌کردم. اما از وقتی به دانشگاه آمدم، در گروه کوهنوردی فعالیت داشتم و سه‌چهار سال آخر ژیمناستیک نیز کار می‌کردم. تا سال اول رزیدنتی هفته‌ای سه روز حدود سه ساعت به سالن شماره دو دانشگاه که در «خیابان ۱۶ آذر» است، می‌رفتم و ژیمناستیک کار می‌کردم. در دوره رزیدنتی چند سال کوهنوردی نمی‌کردم؛ ولی بعد از آن دوباره شروع کردم و جمعه‌ها به کوه می‌روم. معمولاً ساعت چهار صبح از کنار مجسمه‌ی «دربند» شروع به راه‌رفتن می‌کنیم در پناهگاه شیرپلا صبحانه می‌خوریم و از مسیر پناهگاه امیری یا چارپالون ادامه مسیر می‌دهیم و حوالی ساعت ۱۰:۳۰ تا ۱۱ به قله‌ی «توچال» می‌رسیم. سپس تا ایستگاه هفت تله کابین توچال پیاده برمی‌گردیم و از ایستگاه هفت با تله کابین تا ولنجک پایین می‌آییم حدود ساعت ۱۲ یا ۱۳ به پائین می‌رسیم. گاهی نیز به جاهای دیگر می‌رویم؛ مثل «دارآباد» و کوه‌های اطراف تهران و گاهی کوه‌های شهرستان‌ها مانند قله «تفتان» و «کرکس». تقریباً هر هفته یک برنامه‌ی کوهنوردی داریم و من به‌جز آن سعی می‌کنم برای حفظ سلامتم، سه روز در هفته از ساعت ۶ تا ۷ و نیم صبح به سالن بدنسازی بروم. ورزش برای ما که کارمان سنگین است، واجب است و حتی برخورد ما را با بیماران و همکاران بهتر و متعادل‌تر می‌کند. از نظر من ورزش جزو ضروریات زندگی است، سلامت جسم را تضمین می‌کند و اثر مثبتی بر نگرش انسان دارد.

**دکتر حق شناس:** چندین سال است که دکتر در روز تولدش قله‌ی «دماوند» را فتح می‌کند. ایشان ورزش را واقعاً جدی دنبال می‌کند.

**دکتر ملائیان:** بله ما هر سال مرداد ماه به قله دماوند صعود می‌کنیم و هر سال از جبهه‌های مختلف این صعود را انجام می‌دهیم. تا به حال از جبهه‌های جنوبی، غربی، شمالی، شمال شرقی و یال داغ به قله صعود کرده‌ایم.

## ■ شما که اردبیلی هستید و سرما و برف اثری روی تان ندارد!

دکتر حق شناس: البته تصور کنید که دکتر پنجشنبه‌ها تا ساعت شش عصر عمل دارد، یک سر به بیمارستان بهرامی می‌رود، مثلاً ده شب به خانه می‌رسد و جمعه ساعت دو و چهل و پنج دقیقه صبح بیدار می‌شود و برای رفتن به کوه آماده می‌شود!

دکتر ملائیان: جمعه‌ها بیدار شدن کمی سخت است. اما وقتی هوا کمی روشن می‌شود و شور شوق و انرژی کوهنوردی را می‌بینیم، حس خوبی به ما دست می‌دهد و اگر یک هفته نرویم، احساس پشیمانی می‌کنیم.

## ■ آقای دکتر، فرمودید که به علوم اجتماعی علاقه دارید و مدتی نیز به بیمارستان روانپزشکی

اومین می‌رفتید. هیچ‌گاه به رشته‌ی روانپزشکی علاقه‌مند نشدید؟

خیر. من برای کار و امرار معاش زمانی که دانشجوی سال پنجم پزشکی بودم به بیمارستان روانپزشکی خصوصی اومین می‌رفتم.

## ■ آقای دکتر چه سالی ازدواج کردید؟ با همسر تان چطور آشنا شدید؟

همسر من دانشجوی فیزیوتراپی در دانشکده پزشکی بود و در برنامه‌ی کوهنوردی با او آشنا شدم. بهمن ۱۳۵۶ با بچه‌های دانشکده پزشکی به برنامه‌ی کوهنوردی یک هفته‌ای از «شیراز» تا «کازرون» رفتیم. این برنامه از روستای «چهل چشمه» نزدیک شیراز شروع می‌شد و تا «غار شاپور» نزدیک کازرون ادامه داشت. هوای آن مناطق طوری است که گویا چند روز اول زمستان بود و چند روز آخر تابستان. ما در آن برنامه با هم آشنا شدیم و بعد آشنایی‌مان ادامه پیدا کرد و سال ۱۳۵۸ ازدواج کردیم.

## ■ کوهنوردی آن زمان ورزشی سیاسی محسوب می‌شد؛ چرا که بسیاری از افراد مباحثه‌های

سیاسی‌شان را در کوه انجام می‌دادند.

کاملاً درست است. اما دانشجویان غیر سیاسی نیز در برنامه‌های کوهنوردی دانشکده شرکت می‌کردند من به نفس ورزشی کوهنوردی علاقه داشتم. من از خشونت بر علیه انسان متنفرم و سیاست معمولاً با خشونت همراه است از این رو از درگیر شدن در مسائل سیاسی خوشم نمی‌آید. بدترین آدم‌ها کسانی هستند که به انسان‌ها آسیب می‌زنند، مرتکب قتل می‌شوند، در جنگ جهانی دوم انسان‌های زیادی را در کوره‌ها سوزاندند یا لشگرهای انسانی بزرگی را بدون اینکه خودشان بخواهند به جان هم انداختند شاید جهت‌گیری شغلی من به طرف جراحی کودکان هم دلیل این ادعاست.

## ■ آقای دکتر چند فرزند دارید؟

من سه پسر دارم. اولی متولد ۱۳۶۰ است درسش را در دانشکده‌ی فنی دانشگاه تهران خواند. او در حال



حاضر شاغل و ساکن «مونترال» کانادا است و ازدواج کرده است. پسر دومم متولد ۱۳۶۲ است. او پزشک و در حال حاضر رزیدنت داخلی یکی از دانشگاه‌های آمریکاست و دو فرزند نیز دارد. پسر سومم متولد ۱۳۷۰ است و در حیطه‌ی مورد علاقه‌اش، یعنی موسیقی، کار می‌کند.

■ پس هر یک از فرزندان‌تان به دنبال علاقه‌ی خود رفته‌اند!

بله، هر کدام رشته مورد علاقه خود را انتخاب کردند.

■ زنده باشند. روزی چند ساعت کار می‌کنید؟

من خیلی کار می‌کنم. روزها از صبح تا حوالی ساعت ۱۰ شب کار می‌کنم و شب‌ها پنج ساعت یا حتی کمتر می‌خوابم.

■ آیا خسته نمی‌شوید یا احساس نمی‌کنید که به استراحت بیشتری نیاز دارید؟

عادت کرده‌ام و مواقعی هم هست که می‌توانم بیشتر استراحت بکنم.

■ چه چیزی شما را عصبانی می‌کند؟

من معمولاً عصبانی نمی‌شوم. ولی اگر بیمارم بطور غیر قابل انتظار دچار عارضه شود و یا مسائلی در افراد خانواده پیش بیاید باعث ناراحتی‌ام می‌شود.

■ عارضه‌ای که مثلاً در اثر خطای پزشکی باشد؟

نه، گاهی آدم در کارش کوتاهی یا خطایی هم نمی‌کند؛ اما بیمار دچار عارضه می‌شود و این من را بسیار ناراحت می‌کند. دهان من در اثر ناراحتی و استرس آفت می‌زند. موضوع دیگری که من را ناراحت می‌کند، مشکلات مربوط به نزدیکان و افراد خانواده است. اما من معمولاً در اثر کار زیاد احساس ناراحتی و خستگی نمی‌کنم.

■ شما سال‌هاست که در دانشگاه علوم پزشکی تهران تشریف دارید. این اسم برایتان

تداعی‌کننده‌ی چیست؟ چه انتظاری از این دانشگاه دارید؟

دوره‌ی آموزشی من در دانشگاه تهران از سال ۱۳۵۰ شروع شد و تا سال ۱۳۶۵ ادامه داشت. یعنی ۱۵ سال مداوم در این دانشگاه تحصیل کردم و بعد از آن هم به‌عنوان هیئت علمی در اینجا ماندم. بالاخره ما به این دانشگاه عادت کرده‌ایم و آن را دوست داریم و نسبت به آن تعصب داریم. من معتقدم دانشگاه اعضای هیئت علمی خود در حد توان حمایت می‌کند. من انتظار ندارم دانشگاه به من کاخ بدهد! همین که دوره‌های خارج از کشورم را به‌عنوان مأموریت حساب می‌کند، با اینکه پول نمی‌دهد، به نظر من اقدام خوبی است. خوشبختانه دانشگاه هیئت علمی را تشویق می‌کند که دوره‌های آموزشی و فلوشیپ را در داخل یا خارج کشور بگذرانند و امکاناتی در اختیار ما می‌گذارد. همکارانم می‌دانند من آدمی نیستم که نزد رئیس

بروم و بگویم من این طوری هستم یا آن طوری کار می‌کنم؛ اما جالب است که در جشنواره ابن سینا من را دو بار انتخاب کرده‌اند و نیز به عنوان استاد نمونه انتخاب شده‌ام حالا نیز با من به عنوان طلا به‌دار دانشگاه مصاحبه می‌کنند. می‌خواهم بگویم این دانشگاه آدم‌ها و تلاش‌هایشان را می‌بیند و نیازی نیست که کسی از خودش تعریف کند. این مسئله اساتید را تشویق می‌کند که راه درست را ادامه دهند و روز به روز بیشتر پیشرفت کنند. از نظر من این‌ها نکات مثبت دانشگاه علوم پزشکی تهران است. من در این دانشگاه رشد کردم و کار یاد گرفتم و امروز نیز موظفم در همین دانشگاه به مردم خدمت کنم.

### ■ آقای دکتر آینده‌ی رشته‌تان را چگونه می‌بینید؟

آینده رشته‌ی ما مثل همه رشته‌ها روبه‌جلو است. قطعاً این رشته تا امروز نیز پیشرفت‌های زیادی داشته است. هیئت علمی دانشگاه‌ها و به‌طور کل انسان‌ها باید در راستای ارتقای علم تلاش کنند. کارهای زیادی وجود دارد که باید انجام دهیم و مشکلاتی در ارتباط با بیماران داریم که باید آن‌ها را حل کنیم. ما امیدواریم که در آینده بخش عظیمی از این مشکلات حل شود. من به کشورهای خارجی سفر می‌کنم، در کنگره‌های سالیانه‌ی داخلی و خارجی شرکت می‌کنم و در حد توان برای ارتقای سطح علمی‌ام تلاش می‌کنم. من در رابطه با بعضی مشکلات رشته‌مان به خارج از کشور سفر کرده‌ام و دانشگاه با کمال میل این سفرها را به‌عنوان مأموریت حساب کرده است. بنده در سال ۱۳۹۶، دو دوره‌ی دوماهه به آمریکا رفتم. یکی از این دوره‌ها مربوط به سرطان کودکان در مرکز «موریال اسلوان کترینگ» نیویورک بود و دیگری در مورد اکستروفی مثانه که در دانشگاه «جانز هاپکینز»، دو سال قبل از آن، یک ماه برای طی یک دوره در مورد ناهنجاری‌های انورکتال به دانشگاه سین سی ناتی به آمریکا رفتم و از آنجا نیز برای یک ماه عازم مرکز کانسر کودکان در بیمارستان Memphis واقع در St. jude آمریکا شدم. در سال ۱۳۸۴ نیز یک دوره فرصت مطالعاتی سه ماهه در بیمارستان کودکان تورنتو، در ارولوژی کودکان را گذراندم. سال ۱۳۷۲، حدود ده ماه در بخش‌های جراحی و ارولوژی کودکان دانشگاه‌های مختلف آمریکا بودم؛ سه ماه در بیمارستان کودکان لس آنجلس دانشگاه «کالیفرنیا جنوبی»، سه ماه در بخش اورولوژی و جراحی کودکان بیمارستان نیویورک دانشگاه کرنل و چهار ماه نیز در بیمارستان کودکان بوستون دانشگاه هاروارد بودم. این دوره‌ها در ارتقا دانش و مهارت من تأثیر بسزائی داشت و باعث شد قضاوتم نسبت به بیماری‌ها و روش درمان آنها بهتر شود و بتوانم کارهای پیچیده‌تری را انجام دهم. من در «بیمارستان کودکان بوستون»، دکتر «ویلیام هاردی هندن» را ملاقات کردم که پیش از آن او را از طریق مجلات و کتاب‌ها می‌شناختم. در سال ۱۳۷۲، ایشان ۶۸ سال داشت و برخی جراحی‌های بسیار پیچیده را به‌تنهایی در مدت ۲۰ ساعت انجام می‌داد و شاید در این مدت کلاً دو تا ۱۵ دقیقه استراحت می‌کرد و چیزی می‌خورد.

## ■ در سن ۶۸ سالگی!؟

بله، اکنون ایشان ۹۰ سال دارد و مدیر یک بنیاد خیریه است. او آموزش‌های اینترنتی و بین‌المللی خود را از طریق این بنیاد ادامه می‌دهد. تابلویی در اتاق عمل دکتر هاردی هندن بود که می‌گفت: «اگر عملی مشکل است، تو آن را صحیح انجام نمی‌دهی.» فکر می‌کنم این جمله در تمام ابعاد زندگی صدق می‌کند. هیچ کاری دشوار نیست و با تلاش به نتیجه می‌رسد، مگر اینکه آن را درست انجام ندهی. دیدن تجربیات متخصصین مجرب کشورهای پیشرو می‌تواند بسیار مؤثر باشد. گاهی خواندن متون کفایت نمی‌کند و لازم است انسان حتماً جزئیات جراحی را از دست صاحب نظران ببیند. من به تمام اعضای هیئت علمی پیشنهاد می‌کنم که برای پیشرفت مهارت در رشته‌شان، از سفرها و دوره‌های مطالعاتی خارجی غافل نشوند. حضور در این مجامع بین‌المللی بسیار راه‌گشا است.

## ■ آقای دکتر، چه آرزویی برای رشته‌تان و دانشگاه علوم پزشکی تهران دارید؟

من تأکید می‌کنم که دانشگاه باید خیلی بیشتر به زبان انگلیسی توجه کند. از همان سال اول دورنمایی به دانشجویان پزشکی نشان دهید که یک پزشک باید بعد از این هفت سال تا چه حد بر انگلیسی مسلط باشد. ما در حال حاضر مشکلات زیادی در این زمینه داریم. دانشگاه ما از طلایه‌داران امر پژوهش است و شاید تجربیات و مقالات داخلی ما واقعاً در سطح بین‌المللی باشد، اما با مقاله‌نویسی به زبان انگلیسی و انتشار این مقالات مشکل داریم. دانشجوی پزشکی باید بتواند چند پاراگراف انگلیسی با ویرایش خوب بنویسد و در مجامع جهانی به راحتی صحبت کند. اهمیت تسلط بر انگلیسی این است که صاحب نظران رشته، فرد را از روی صحبت‌هایش می‌شناسند و هم‌چنین برای گذراندن دوره‌های بین‌المللی نیز اهمیت دارد.

## ■ یعنی ارتباطات بین‌المللی وسیع‌تری داشته باشیم؟

بله. دانشگاه باید اعضای هیئت علمی را به این موضوع تشویق کند. خوشبختانه دانشگاه در سال‌های اخیر توجه ویژه‌ای به اخلاق حرفه‌ای داشته است و باید این راه را همگام با پیشرفت علمی ادامه دهد. من بهترین آرزوها را برای دانشگاه دارم.

## ■ سلامت باشید استاد. هر کدام از اساتید می‌توانند در صورت تمایل نکته‌ای برای جمع‌بندی اضافه کنند.

دکتر قوامی عادل: من می‌خواهم از علاقه‌ی استاد به علم بگویم. زمانی که به کنگره‌های خارجی می‌رویم، همه با چمدان خالی می‌آیند و استاد تکست‌هایش را با خود به سفر می‌آورد. اگر ما عصر بعد از کنگره به گردش برویم، استاد هم‌چنان در هتل می‌ماند و مطالعه می‌کند. اساتید دانشگاه‌های دیگر نیز در این کنگره‌های بین‌المللی حاضر می‌شوند؛ اما استاد جزو اولین نفراتی است که صبح در کنگره حاضر می‌شوند و جزو آخرین نفراتی که سالن را ترک می‌کنند. یعنی از لحظه‌لحظه‌ی این فرصت‌ها استفاده

می‌کند. یکی از بهترین خصوصیات استاد این است که بعد از عمل جراحی با والد بیمار صحبت می‌کند. من از استاد آموختم که به والدین بیمار توضیحات کاملی از جراحی ارائه دهم؛ چه نتیجه‌ی عمل خوب باشد و چه بد. به‌طور کل در نحوه‌ی برخورد استاد با بیماران و همکاران، نکات آموزشی بسیاری وجود دارد.

دکتر حق شناس: آقای دکتر بسیار به گزارش‌دهی علاقه دارد. ایشان در یکی از کوهنوردی‌ها دچار آسیب شد و استخوان پاشنه‌ی پایش شکست. همه‌ی ما نگران و ناراحت بودیم. استاد بعد از اینکه خوب شد، گزارش آن تروما را نوشت. جالب است که حتی از محل حادثه نیز عکس داشت. عکس آخر گزارش، مربوط به کوه بود و استاد ذکر کرده بود که من با این کفش ایمن به کوه رفته بودم. من آنجا از ایشان پرسیدم: «فکر می‌کنید چند وقت دیگر بتوانید دوباره این کفش‌ها را بپوشید؟» ایشان پاسخ داد: «انشاءالله می‌پوشم!» واقعاً بعید به نظر می‌رسید که آن شکستگی این قدر خوب شود که دکتر دوباره بتواند کوهنوردی کند. فکر می‌کنم از خوبی استاد است که این بهبودی حاصل شد. فکر می‌کنم گزارش‌دهی برای همه‌ی ما خیلی مهم است. دکتر قوامی به صحبت‌های صادقانه‌ی استاد با والدین بیمار اشاره کرد و من نیز از تجربه‌ی خودم در جراحی پسرم گفتم. فکر می‌کنم همه‌ی بیماران احساس خیلی خوبی نسبت به این گزارش‌ها داشته باشند؛ حتی وقتی مشکلی وجود داشته باشد که اکثر اوقات اجتناب‌ناپذیر است. دکتر به تابلوی اتاق عمل استادش اشاره کرد و من نیز هرگاه مشکلی برایم ایجاد می‌شود، با خودم می‌گویم: «به قول دکتر ملائیان اگر کاری خوب از آب درنیامد، به عقب برگرد و خطایت را پیدا کن.» شما از آقای دکتر راجع به مسائل اخلاقی یک استاد پرسیدید و من می‌خواهم نظر خودم را در این باره بگویم. من فکر می‌کنم باید به گزینش‌ها بیشتر اهمیت دهیم. منظورم گزینش عقیدتی نیست که از دین افراد بپرسیم. ما باید ببینیم عشق یک فرد چیست. حدود ۴۰ سال است که من به دانشکده‌ی پزشکی آمده‌ام و ما واقعاً عاشق بودیم. اما الان بیشتر بچه‌های خودمان عاشق نیستند و بیشتر به‌دنبال پول، پرستیژ و عنوان هستند. اگر بزرگ‌مردان کاری کنند که هر شغلی محترم باشد، هر کس به دنبال علاقه‌اش می‌رود و بیخود به سراغ کارهای دیگر نمی‌رود و بسیاری از این مشکلات حل می‌شود. افراد باید عاشق تعلیم باشند تا معلم خوبی شوند. در ضمن این آموزش دوطرفه است. من گاهی بداخلاق می‌شوم و می‌بینم که رزیدنتم با حوصله رفتار می‌کند و این رفتار را از او می‌آموزم. دلم می‌خواست آخر حرف‌هایم چیز خوبی بگویم و حالا این شعر «سنایی» در ذهنم است. این شعر طولانی‌ست و این بیت آن به درد کسانی می‌خورد که بسیار زحمت کشیده‌اند؛ از جمله دکتر ملائیان:

سال‌ها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب  
لعل کرد و در نشان یا عشق اندر من

واقعاً شصت سال طول کشید تا این تکه تبدیل به دکتر ملائیان شد. مراتب تشکر ما را به دانشگاه برسانید که جست‌وجو کردند تا این عقیق را انتخاب کنند.



## ■ زنده باشید.

دکتر ملائیان: در آخر می‌خواهم بگویم که من در این سال‌ها هم در جشنواره‌ی این سینا و هم الان و هم، به‌عنوان استاد نمونه انتخاب شدم. من به دکتر «ظفرقندی» مدیر محترم گروه جراحی دانشگاه خیلی ارادت دارم و از حرکات و صحبت‌هایشان همیشه یاد می‌گیرم من به ایشان که مدیر گروه جراحی هستند گفتم که احتمالاً شما در این مسئله نقش داشتید سر مثبتی تکان داد و گفت: «آقای دکتر، این را همه می‌بینند و خدا نیز می‌بیند.» خیلی مهم است که انسان همیشه حس کند خداوند ناظر حرکاتش است. افراد معمولاً از خودشان تعریف نمی‌کنند؛ اما اطرافیان خیلی از چیزها را می‌گویند. مثلاً من به یاد نداشتم که خانم دکتر پسرش را نزد من آورده بود؛ اما چنین مواردی به عنوان خاطره باقی می‌ماند. همیشه به یاد داشته باشیم که دیگران رفتار ما را می‌بینند. سعی کنیم خاطره خوبی در ذهن‌ها از خود به یادگار بگذاریم.

## ◆ دکتر نصرت الله سلجوقی

مصاحبه از: مریم سپهوند

تاریخ مصاحبه: یکشنبه ۱ آبان ۱۴۰۱



### ■ خودتان را معرفی نمایید.

نصرت‌الله سلجوقی هستم و در تهران به دنیا آمدم. مادرم شیرازی بود و پدرم ترک. (با خنده) در نتیجه خودم هم شدم ترک شیرازی. پدرم نظامی و مادرم خانه‌دار بود. دوران دبستان را در تهران و شهرستان‌هایی که بابا مأموریت داشت گذراندم. تحصیلات متوسطه را در مدرسه خاقانی در حسن‌آباد تهران به اتمام رساندم. زمان کنکور بابام گفت باید بین رشته پزشکی و نظام یکی را انتخاب کنی! از ترس نظام، خیلی درس خواندم و اولین سالی هم که کنکور دادم رشته پزشکی دانشگاه تهران قبول شدم. همسرم ماما بودند و چند سال پیش فوت شدند. دو فرزند پسر دارم.

### ■ چرا رشته خون را انتخاب کردید؟

من انتخاب نکردم. برای من همه‌ی رشته‌ها یکی بود و فرقی نمی‌کرد. همانقدر که خون کار کردم، کلیه و چیزهای دیگر هم کار کردم.

### ■ چه سازهایی می‌نوازید و چطور شد به سمت موسیقی رفتید؟

من ضرب، تار و دف می‌زدم. سال‌ها پیش پسر بزرگم رفت امریکا و تا مدت زیادی از او خبر نداشتم. ناراحتی عصبی شدیدی گرفته بودم. برای کمک به خودم نزد آقای جمال جهانشاد نوازنده تار رفتم و به مدت ۵ سال تار را نزد او یاد گرفتم. ساز ضرب را هم نزد آقای جهانشاد یاد گرفتم.

### ■ منزل شما پر از تابلوهای رنگ روغن زیبا و بزرگ است که خودتان کشیده‌اید. چطور شد که نقاشی شدید؟

کارم را ابتدا با سیاه قلم شروع کردم. ولی بعداً از رنگ روغن خوشم آمد. در میدان نزدیک خانه‌ام یک آقای نقاشی مغازه داشت که الان فوت شده. با او دوست شده بودم. گاهی که در حال نقاشی کشیدن بود، می‌ایستادم و تماشا می‌کردم. ولی هیچگاه آموزش ندیدم.

### ■ از زمان جنگ چه خاطراتی دارید؟

زمان جنگ یکی از شاگردان قبلی‌ام مسئول تقسیم کردن پزشکان به جبهه بود. مثلاً اینکه جراح‌ها کجا بروند و ... من را به زاهدان فرستاد که حدود یک ماه آنجا بودم. یک مدت بیمارستان رازی بودم و یک ماه

هم من را به دانشکده پزشکی اهواز فرستادند. در اهواز یکی از شاگردان خیلی قدیمی‌ام را دیدم که رئیس بخش آنجا بود.

### ■ ویژگی و شاخص‌های یک استاد خوب از نظر شما چیست؟

یک استاد خوب غیر از اینکه باید دائماً در حال یادگیری باشد، باید قدرت انتقال دانسته‌هایش خوب و با زیردستانش رفتار خوبی داشته باشد.

### ■ چه خاطره‌ای از زمان تحصیل دارید؟

بخش عفونی دست دکتر بینش فر بود. من به خاطر دکتر یلدا که آشنا بود، مرتب هر روز به آن بخش می‌رفتم. مریض‌هایم را هم خوب می‌شناختم و دکتر بینش فر این را می‌دانست. یک روز امتحان داشتیم. حدود ۹ نفر بودیم که دکتر بینش فر به همه ۴ و ۵ داد و همه را رد کرد. البته چون زیاد بخش عفونی می‌رفتم، من را می‌شناخت و امتحان هم از من نگرفت. تا رفتم داخل بهم ۲۰ داد و گفت برو. بچه‌ها حاج و واج مانده بودند که چکار کنند. یکی از این بچه‌ها با دکتر پارسا قوم و خویش بود. دکتر پارسا با دکتر قریب دوست بود. او پادرمیانی کرد و دکتر قریب هم روسای همه بخش‌ها را جمع کرد. همگی راه افتادند و آمدند بخش عفونی پیش دکتر بینش فر. دکتر بینش فر به آنها دوباره نمره نداد و گفت همه شما رد هستید. چرا اینجا مانده‌اید؟

پیش دکتر اقبال رفتند. دکتر اقبال رئیس دانشگاه و وزیر نفت هم بود. خانه دکتر اقبال خیابان رو به روی در دانشکده پزشکی بود. با بچه‌ها راه افتادیم و رفتیم دم در. تا خواستیم در بزنیم دیدیم ۲ تا مأمور آمدند و گفتند اینجا چکار دارید؟ گفتیم با دکتر اقبال کار داریم. ما را بردند اتاق پذیرایی و گفتند دکتر چند دقیقه دیگر می‌آید. دکتر اقبال آمد و تا چشمش به ما افتاد، خندید و گفت بچه‌ها چی شده؟ جنگ بین‌المللیه اومدین اینجا؟ گفتیم دکتر بینش فر اوقاتش تلخ بود و همه ما را رد کرده. صدا کرد برایش قلم و کاغذ آوردند. نوشت: دکتر بینش فر من این بچه‌ها را می‌شناسم. این‌ها سوادشان خوب است. بهشان نمره بدهید و دوباره از آنها امتحان بگیرید. بچه‌ها خوشحال از اینکه نخست وزیر نامه داده، نامه را بردیم و دادیم به دکتر بینش فر. بینش فر نامه را خواند و پاره کرد ریخت توی سطل آشغال. گفت به اقبال بگویید خودش بیاید امتحان بگیرد. آن موقع بود که دکتر قریب رفت پیش سرلشکر پارسا و آوردش پیش بینش فر. بینش فر موافقت کرد و گفت من به آنها نمره نمی‌دهم. شما می‌گویید خوب هستند، خودتان امتحان بگیرید، من امضا می‌کنم. خلاصه همه ما قبول شدیم.

بینش فر از عصبانیت آمد پایین ولی ماشالله نامه نخست وزیر را با آن همه ابهت، ریز ریز کرد و توی

سطل زباله ریخت!!

### ■ آقای دکتر اگر به عقب برگردید باز هم رشته خون را انتخاب می‌کنید؟

خیلی رشته سختی است. از نظر روحی باید خیلی قوی باشید. چند بار با بچه‌ای مواجه شدم که مادرش آورده بود و می‌گفت این بچه دو روز است تب می‌کند. شما معاینه کنید. (با بغضی در صدا و چشمانی پر از اشک) مانده بودم چکار کنم. چگونه به این مادر بگویم که بچه شما سرطان خون گرفته و دارد می‌میرد. از این بابت خیلی بد است. مادری که فقط یک فرزند دارد. به امید شما آورده مریضخانه، حالا شما می‌خواهی بگویی به فکر قبرش باش. من اصلاً می‌خواستم بگذارم کنار. ۸ نفر از مریض‌هایم خوب شدند. بالغ شدند و ازدواج کردند و برای من کارت دعوت آوردند.

### ■ از دکتر فخرالدین قوامی چه خاطره‌ای دارید؟

دکتر قوامی مرد فوق‌العاده خوب و باسوادی بود. برای مریض‌ها هم خیلی دلسوز بود. با اینکه استاد بود و رئیس مریضخانه هم بود، اگر کسی چیزی از او می‌پرسید و حضور ذهن نداشت می‌گفت برو از دکتر سلجوقی بپرس. از نظر اخلاقی واقعاً منحصر به فرد بود. هیچوقت منم منم نمی‌کرد. نمازش هیچوقت ترک نمی‌شد. شاگردان دکتر قریب همه نمازخوان و نفر اول در اخلاق پزشکی بودند.

### ■ از دکتر ولی‌الله محرابی چه خاطره‌ای دارید؟

دکتر محرابی انسان بسیار باسواد و کاربلدی هستند. دکتر عزیزی بعد از سفری که به آلمان داشتند با دکتر محرابی آشنا می‌شوند و حکم ایشان را می‌گیرند که برگردد ایران. زیر زمین بیمارستان بهرامی را به او دادند. آدم فوق‌العاده باسواد و جدی بود و جراح کودکان به خوبی او نداشتیم و نمی‌دانم الان هم داریم یا نه.

### ■ از دکتر یلدا چه خاطره‌ای دارید؟

زمانی که ایشان آسیستان سال اول بود، من دانشجوی سال چهارم پزشکی بودم. با تعدادی از بچه‌ها هفته‌ای یک روز، جلسات پزشکی داشتیم. یک نفر شرح حال یک بیمار را می‌داد. راجع به آن مطالعه می‌کردیم و یک روز راجع به آن بحث می‌کردیم. هر بار نوبت یک نفر بود. حدود ۴۰ سال یلدا را می‌شناختم و تنها کسی بود که رفت و آمد خانوادگی با هم داشتیم. یلدا آدمی نبود که دیگران را آدم حساب نکند. به همه احترام می‌گذاشت و با همه خوب بود.



## ♦ دکتر ضیالالدین نوروزی

مصاحبه از: مریم سپهوند

یکشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۱

## ■ خودتان را معرفی نمایید.



ضیالالدین نوروزی هشتم متولد ۱۳۱۷. استاد تمام دانشگاه علوم پزشکی تهران. در خیابان ری، کوچه آبشار (آبشُر) به دنیا آمد. در دبیرستان اقبال درس خواندم. از کلاس ۱۲ به دبیرستان دارالفنون رفتم و در رشته علوم طبیعی تحصیل کردم. اجداد من اهل جمال آباد

شمیران هستند. ولی بعداً سر از طالقان درآوردند و شدید اهل طالقان. در یکی از روستاهای طالقان ملک و زمین داشتیم. پدرم معلم بود و در مدرسه اقبال تدریس می کرد. اما تابستان که می شد، کل خانواده به طالقان می رفتیم و طبق برنامه ریزی پدر، کارهای مربوط به ملک و زمین را انجام می دادیم. در واقع می شود گفت: نیمه شهری و نیمه روستایی بودیم و هر دو کار را انجام می دادیم. وقتی به تهران می آمدم، می شدم یک محصل واقعی و جدی. تلاش می کردیم که درسمان را در خرداد ماه قبول شویم که سه ماه تعطیلات را آزاد باشیم.

در سال ۱۳۳۷ دیپلم دبیرستان را گرفتم و در کنکور دانشگاه شرکت کردم. سال اول پزشکی قبول نشدم ولی رشته طبیعی قبول شدم. در پایان سال اول دانشگاه، یک شب که به خانه برگشتم، گفتند در مجلس قرآن، مادرم فشار خونش بالا رفته و سخته کرده و او را به بیمارستان برده اند. در بیمارستان نتوانستند کاری کنند، به منزل فرستادند و ایشان صبح فوت کرد. فوت مادرم برای من ضربه بسیار سنگینی بود. آنقدر سنگین که سال بعد هم نتوانستم کنکور پزشکی قبول شوم. ولی هدفم این بود که به هر نحوی هست باید وارد رشته پزشکی شوم. دانشجوی سال سوم علوم بودم که پزشکی قبول شدم. سال سوم طبیعی را نام نویسی کرده بودم و یک ماه بعد سال اول پزشکی را هم اسم نوشتم. هر دو کلاس را همزمان خواندم. از اینجا شدم لیسانس و از آن طرف شدم سال دو پزشکی. بعد مشکل سربازی پیدا کردم. به من گفتند اول باید دوره سربازی را بگذرانی و بعد بیایی و رشته پزشکی را ادامه دهی، مگر اینکه پزشکی دنباله علوم باشد. به ناچار فوق لیسانس طبیعی ثبت نام کردم که مبادا من را از دانشگاه اخراج کنند. ولی به مرور در طی ۶ ماه بعد، با تلاش هایی که کردم و کمک هایی که به من شد، بالاخره اداره نظام وظیفه موافقت کرد که من رشته پزشکی ام را ادامه دهم. در نتیجه سال دوم پزشکی را گذراندم.

تابستان به بیمارستان های دانشگاه می رفتم و تزیقات و بعضی از کارهای اولیه پزشکی عملی را آنجا یاد می گرفتم. بعضی روزها و شب های تعطیل در بیمارستان حکیم الملک (بیمارستان شهید آیت الله اشرفی

اصفهان کنونی) که مرکز سوانح و تصادفات بود، کار می‌کردم که باعث شد خیلی چیزها یاد بگیرم. در سال ۱۳۴۶ فارغ‌التحصیل شدم. بعد از فارغ‌التحصیلی از رشته پزشکی، طرح سپاه بهداشت بود که موظف بودیم به دوره سربازی برویم. مهر سال ۱۳۴۶ وارد دوره سربازی شدم. حدود ۴ ماه دوره آموزشی بود که بخشی از آن آموزش مسائل نظامی بود و بخشی از آن هم آموزش اینکه وقتی به عنوان سپاه بهداشت به روستاها می‌رویم، چگونه با روستاییان در ارتباط باشیم. چون روستاهایی که ما رفتیم هیچوقت پزشک نرفته بود. در آن کلاس‌ها به ما یاد می‌دادند که از نظر روانشناسی، جامعه‌شناسی، کار پزشکی و اورژانس‌هایی که در روستاها برخورد می‌کنیم، چگونه عمل کنیم.

دوره سپاه بهداشت را در روستای خنجین همدان گذراندم. صبح سوار جیب می‌شدیم و با کمک پزشک‌یار و داروهای مورد نیاز به آن روستا می‌رفتیم. آخر هر ماه به مرکز که همدان بود می‌آمدیم و گزارش کارهای انجام شده را می‌دادیم. تدارکات دارویی و اطلاعات مورد نیاز را می‌گرفتیم و برمی‌گشتیم. شبانه روز مشغول خدمت در آن روستا و روستاهای اطراف آن بودیم و حق کار اضافی و پول گرفتن از بیمار را نداشتیم. ما با عشق و علاقه کمک می‌کردیم. درمانگاه جدیدی ساختیم. ضمن طبابت به روستائیان هم آموزش می‌دادیم که مسائل بهداشتی را چگونه رعایت کنند که کمتر مریض شوند.

در سال ۱۳۴۸ دوران سربازی به پایان رسید. در مهرماه دوره تخصص را در بیمارستان بهرامی آغاز کردم.

انگیزه‌ام این بود که با آنچه در توان دارم در خدمت مریض باشم. استاد ما دکتر شیبانی همیشه می‌گفت: دانشجوی پزشکی باید طلبه علم باشد و همیشه دنبال یادگیری. استاد دیگرمان می‌گفت: پزشک هیچوقت فارغ‌التحصیل نیست. همیشه باید در حال مطالعه باشد. استاد یلدا می‌گفت: پزشک نباید به مریضش به چشم مشتری نگاه کند. بایستی اخلاق پزشکی و حوصله مندی خودش را حفظ کند. آنچه در توانش هست، خالصانه ارائه دهد.

### ■ چه خاطره‌ای از دکتر قریب دارید؟

زمانی که من اینترن اطفال بودم، مریض‌ها را می‌آوردند، ما توضیح می‌دادیم. بعد دکتر قریب درباره تشخیص و درمانش اظهار نظر می‌کردند. یکی از صحبت‌هایشان این بود: مریض‌هایی که از دهات یا جاها و اقشار مختلف می‌آیند، وقتی می‌خواهند مشکل فرزندشان را بیان کنند، ۹۰ درصد حرف‌هایشان خارج از موضوع است. ۱۰ درصد هست که برای تشخیص و درمان مریض به درد می‌خورد. به همین دلیل پزشک موظف است که حوصله داشته باشد، تمام حرف‌ها را گوش دهد، بین آن ۱۰۰ درصد، ۱۰ درصد را پیدا کند، تشخیص دهد و راه درمانی را جلو ببرد.

به عنوان مثال یک مریضی بود که جسم خارجی در ریه‌اش رفته بود. تشخیص دادند این جسم خارجی است و فرستادند بیمارستان امیراعلم. ظاهراً رزیدنتی که آندوسکوپی ریه کرده بود، نتوانسته بود جسم خارجی را پیدا کند و گفته بود جسم خارجی ندارد. دکتر قوامی بعد از ویزیت بیمار گفت این را بفرستید یک استاد یا یک متخصص بالاتر ببیند چون جسم خارجی‌اش در نیامده. فرستادند و جسم خارجی که ته خودکار بود را از ریه‌اش خارج کردند. بعد که به والدینش گفتند چرا نگفتید در سابقه‌اش اینطور بوده؟ گفتند اها یادم افتاد! من یادم رفت به شما بگویم که چند روز قبل زمانی که بچه در حال بازی با ته خودکار بود، آن را خورده!

اگر آدم حوصله داشته باشد و دائم از مریض بپرسد و به حرفش گوش بدهد، بالاخره به تشخیص بهتری می‌رسد.

سال ۱۳۵۲ متخصص شدم. سال ۱۳۵۳ پس از گذراندن امتحان کتبی و مصاحبه، با سمت مربی استخدام شدم. در آن زمان بخش اورژانس بیمارستان بهرامی افتتاح و مسئولیت آن برعهده من گذاشته شد. سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ دوره post را در انگلستان گذراندم. سپس براساس ضوابط موجود دانشیار و چند سال بعد استاد و در سال ۱۳۸۰ بازنشسته شدم.

■ آقای دکتر درباره تاریخچه بیمارستان بهرامی و حضورتان در این بیمارستان برای ما بگویید. من اولین بار به عنوان دانشجوی پزشکی در سال ۱۳۴۴ وارد بیمارستان بهرامی شدم. این شعر تأثیرگذار در قسمت ورودی بخش اطفال توجه مرا جلب کرد.

## برک عیشی بگور خویش فرست / کس نیارد ز پس تو پیش فرست

در آن زمان دکتر مختارزاده رئیس پرقدردت بیمارستان بهرامی، آن را با ۷۵ تخت و درمانگاه بسیار شلوغ با کمک سایر اساتید شامل: دکتر قوامی، دکتر ملک، دکتر امیرعرفانی و دکتر پیراسته اداره می‌کرد. در سال ۱۳۴۸ دوران رزیدنتی را که در آن زمان اسپستان گفته می‌شد، در این بیمارستان آغاز نمودم. در همین زمان‌ها بود که آقای پروفیسور عزیزی که در بخش اطفال بیمارستان امام خمینی با آقای دکتر قریب همکاری داشتند، ریاست بیمارستان بهرامی را به عهده گرفتند و دکتر مختارزاده، دکتر امیرعرفانی و دکتر پیراسته از این بیمارستان رفتند. به تدریج دکتر فولادوند، دکتر محرابی جراح اطفال از آلمان و دکتر امیرلک از امریکا و دکتر شریفی تشریف آوردند. اما بیمارستان همچنان بسیار شلوغ و امکانات سرویس‌دهی در مقابل تلاش اساتید بسیار ضعیف بود. بیماران بیشتر از شرق تهران، مازندران، گیلان و حتی مناطقی از آذربایجان به واسطه شهرت این بیمارستان مراجعه می‌کردند.

بیماران اسهال و استفراغی و عفونی خیلی زیاد بودند. چون در بخش جا نبود، در درمانگاه در یک اتاق کوچک جداگانه روی هر تخت چهار بیمار بستری می‌شدند و چهار مادر در کنار آنها می‌نشست. شیشه‌های سرم قندی و نمکی جدا بود. پرستار آنها را در یک شیشه مخلوط می‌کرد و سرم و درست می‌شد. سپس با سرنگ شیشه‌ای و سوزن به بیماران تزریق می‌شد که اغلب مریض حرکت می‌کرد و سوزن و سرم زیر جلد می‌رفت.

رگ‌های مریض با تزریقات مکرر خراب و بیمار یا کات دون می‌شد یا سرم زیر پوست تزریق می‌گردید. اختلالات الکترولیت هم اصلاح نمی‌شد. آزمایشگاه و آمبولانس فقط صبح تا ظهر کار می‌کرد. مرگ و میر بیماران زیاد بود. دعوا و درگیری با مراجعین زیاد اتفاق می‌افتاد. با این مشکلات من در بیمارستان بهرامی شروع به کار تخصصی نمودم. بعدها در شروع استادیاری من، بخش اورژانس و بخش جراحی اطفال شروع به کار کرد و آزمایشگاه ۲۴ ساعته دایر شد. به تدریج بیمارستان پیشرفت کرد و به صورت امروز درآمد. اساتید نسل دوم و سوم پزشکی مدرن کشور در این بیمارستان با امکانات ضعیف تلاش نمودند و با اقدامات آموزشی و درمانی شایسته، بیمارستان را به جایگاه رفیع کنونی رساندند.





## متن چاپ شده در روزنامه «کیهان لندن» از پروفیسور مسعود عزیزی دومین رئیس بیمارستان بهرامی.

در بیماری‌های اطفال زمان را نباید از دست داد.

خاطراتی از زندگی پزشکی پروفیسور مسعود عزیزی استاد بیماری‌های اطفال دانشکده پزشکی دانشگاه تهران.

در چند شماره کیهان لندن خاطرات پزشکی همکارانم توجهم را جلب کرد. لذا تصمیم گرفتم با سابقه طولانی که در رشته بیماری‌های کودکان دارم، چند خاطره را جهت خوانندگان کیهان بنویسم.

آسیستان دوران تخصصی در معروف‌ترین بیمارستان اطفال پاریس بودم (بیمارستان نکر) دختر بچه ۱۱ ساله‌ای را تحت نظر داشتم که مبتلا به بیماری پوستی عضلانی به نام «فرماتومیوزیت» بود. او را تحت درمان با هورمون A. C. T. H قرار داده بودیم که کمی نتیجه داده بود. ولی به تدریج علائم بیماری عود کرد و روز به روز علائم وخامت ظاهر می‌شد. من علت این تغییر وضع را جستجو می‌کردم تا اینکه یک روز صبح او را در حال اغما دیدم. از استادم خواستم که از او عیادتی بنماید. استاد بعد از معاینه ناامیدانه گفت بهتر است به والدینش اطلاع بدهید که به بالینش بیایند و معمولاً وقتی والدین را می‌خواست کار را تمام شده می‌دانست. من دائماً علت وخامت حال بیمار را از خودم سؤال می‌کردم تا به این نتیجه رسیدم که هورمون مربوطه در صورتی مؤثر است که غدد فوق کلیوی جواب بدهند. ولی اگر این غدد از کار افتاده باشند و کورتن نسازند، تزریق هورمون محمل بیهوده‌ای است. وقتی استادم بخش را ترک می‌کرد، اجازه خواستم درمان را عوض کرده و به بیمار کورتن تزریق نمایم. جواب داد برای خوشحالی شما قبول می‌کنم. من بلافاصله تزریقات کورتن را شروع کردم. فردای این درمان، بیمار از حالت اغما بیرون آمده بود. باز هم صبر کردم. روز چهارم درمان، بیمار در تختخواب مشغول خواندن کتاب کودکانه‌اش بود. از استاد خواستم مجدداً به بخش بیاید. به محض ورود، از حال بیمار سؤال کرد. گفتم می‌خواهم همان بیمار را به شما نشان بدهم. وقتی او را دید. تعجب کرد. جواب دادم این نتیجه درمان با کورتن است که من پیشنهاد کردم. گفت شما یک فرانسوی را نجات داده‌اید.

در سال‌های طبابت در تهران، یک روز صبح زود، یکی از همکاران تلفن کرد که بیماری را می‌فرستم شما ببینید. وقتی کودک وارد مطب شد، او را در حال خفگی دیدم. فوری به دوست جراحم که جراح قلب و ریه است، تلفن کردم که به بیمارستان رفته و نای او را باز کند که بتواند نفس بکشد. وقتی ایشان به بیمارستان می‌رسد و سراغ بیمار را می‌گیرد می‌گویند متأسفانه بیمار فوت کرد. خوشبختانه دکتر ملحفه را کنار می‌زند و در همان حال کودک یک نفس که مسلماً آخرین نفس او بوده، می‌کشد. بلافاصله نای او را

باز می‌کند. یک پوست تخم مرغ خارج می‌شود و تنفس برقرار می‌گردد و کودک نجات می‌یابد. بدین ترتیب معلوم می‌شود که علت سرفه دو ماهه، این جسم خارجی بوده که وارد حنجره شده و تورم ناگهانی حنجره، او را در حال خفگی قرار داده است.

یک روز ظهر که می‌خواستیم بخش اطفال را ترک کنیم، کودک ده ساله‌ای را که در اثر ابتلا به دیفتری در حال مرگ بود، به بخش آوردند. بلافاصله از دکتر کاظمی جراح معروف قلب خواهش کردم که فوری به بخش آمده و نای طفل را «تراکتومی» کند (باز کند) تا کودک خفه نشود چون حنجره در اثر غشاء کاذب بیماری، کاملاً مسدود شده بود. با ضد عفونی فوری وسایل، جراح نای کودک را باز و لوله را برقرار کرد. کودک توانست نفس بکشد. من نبض کودک را حس می‌کردم. یکمرتبه متوجه شدم که نبض به هیچوجه حس نمی‌شود. خواستم صداهای قلب را کنترل کنم. اثری ندیدم. به جراح گفتم که قلب ایستاده است. ایشان فوری قفسه سینه را باز کرد. دنده‌ها را از هم دور کردیم تا توانست ماساژ قلب را شروع کند. بعد از چند دقیقه قلب ابتدا چند لرزش کرد و سپس شروع کرد به زدن. کودک را تحت درمان با سرم ضد دیفتری و آنتی بیوتیک قرار دادم. بعد از چند روز بهبود یافته، مرخص گردید.

شبی در هوای برفی تهران مرا به بالین دختر ۱۰ ماهه‌ای خواستند که از چند روز پیش مبتلا به اسهال و استفراغ شده بود. مادر بعد از ده سال انتظار، صاحب این دختر شده بود و وضع مشارالیها در آن لحظات رقت انگیز بود. کودک در اثر کم آبی و اختلالات الکترولیتی در حال اغما به سر می‌برد. با زحمت زیاد و با توجه به برف فراوانی که در خیابان‌های تهران بود او را به بیمارستان رسانیدم. در آنجا هم دکتر کاظمی به این طفل شیرخوار کمک کرد. بلافاصله ورید او را باز کرد تا توانستیم سرم را برقرار کنیم. فوری به مادر طفل اطلاع دادم که فرزندش نجات خواهد یافت. چند روز بعد او را از بیمارستان مرخص کردم. از این موارد زیاد به خاطر دارم و سخن به درازا خواهد کشید. چون در رشته کودکان فوریت‌هایی وجود دارد که اگر سریعاً اقدام شود، طفل نجات می‌یابد.

یکی از افتخارات سال‌های خدمت دانشگاهی من، ایجاد کرسی جراحی کودکان در دانشگاه تهران است. دانشگاه ما این رشته را نداشت و ما مجبور بودیم از همکاران جراح بالینی کمک بگیریم. سالی در آلمان با جراح جوانی که رشته جراحی بالینی را به پایان رسانیده بود، آشنا شدم. ایشان اظهار علاقه کرد که در بیمارستان با من همکاری داشته باشد. گفتم من احتیاج به جراح کودکان دارم. جواب داد من از فردا در رشته جراحی کودکان کار خواهم کرد. در مراجعت به تهران محل و وسایل یک بخش جراحی کودکان را برایش تهیه کردم. وقتی به تهران رسید، گفتم این وسایل و این محل. هر کاری را که می‌خواهید بکنید. ایشان با پشتکار مخصوص، ظرف دو ماه بخش جراحی اطفال را به راه انداخت. ولی کسی کرسی جراحی اطفال را به رسمیت نمی‌شناخت. از دانشکده درخواست ایجاد این کرسی را کردم. کمیسیون تحت نظر مرحوم دکتر حفیظی با حضور چند استاد جراح بالینی تشکیل شد و من آن روز ایجاد کرسی جراحی

کودکان را به تصویب رساندم. امروزه در سراسر مملکت، بخش‌های جراحی کودکان وجود دارد و به بیماران کمک می‌شود. آن جراح جوان که آن روز من در آلمان شناختم، امروز جراح عالی مقامی به نام دکتر ولی‌الله محرابی است که شاگردانش در تمام مملکت مشغول جراحی اطفال هستند. افتخار دیگر من مدرنیزه کردن بیمارستان کودکان بهرامی است که در وضع اسفناکی تحویل گرفتم و هفت سال بعد در وضع آبرومندی تحویل همکاران دادم.

روزی که آقای دکتر نهبانندی رئیس وقت دانشگاه تهران جهت افتتاح پلی کلینیک جدید بیمارستان که تجهیز کامل کرده بودم به بیمارستان بهرامی آمدند، به ایشان گفتم: این بیمارستان تخت کافی ندارد و کودکان بیمار به علت نبودن تخت، گاهی در درمانگاه فوت می‌کنند و مرا به محاکمه می‌کشاند. جواب دادند: ما بودجه نداریم! با وجود تمام احترامی که برای معلومات ایشان قائل هستم از این بابت هیچگاه ایشان را نخواهم بخشید.

◆ دکتر محمد ملک



دکتر محمد ملک (۱۳۹۹-۱۳۱۱ خورشیدی) در تهران متولد شد. پدر وی حسابداری یک شرکت خصوصی را به عهده داشت. پدر و مادرش هر دو اهل شه میرزاد بودند. دوره دبستان را در مدرسه اقدسیه سابق و دوره دبیرستان را در دبیرستان دارالفنون با موفقیت پشت سر گذاشت و با توجه به فرا گرفتن دروس دو سال از دبستان در یک سال توانست در سال ۱۳۲۷ دیپلم خود را اخذ نماید و در همان سال نیز با قبولی در کنکور وارد دانشکده پزشکی دانشگاه تهران شد. دکتر ملک در سال ۱۳۳۳ فارغ التحصیل شد و چهار سال را خارج از مرکز در

شهرستان‌ها گذراند و در سال ۱۳۴۱ موفق به اخذ درجه تخصصی بیماری‌های کودکان از دانشگاه تهران شد.

ایشان ۴۰ سال به عنوان دستیار تخصصی، دانشیار و استاد در بیمارستان بهرامی به طبابت و آموزش پرداختند. در سال ۱۳۶۸ در دانشگاه آزاد اسلامی واحد پزشکی تهران برای اولین دوره، تدریس طب کودکان آن دانشکده را به عهده گرفت و در حدود ۳۰ ترم مدیر گروه کودکان آن دانشکده بود. دکتر ملک دارای سه فرزند پسر هستند که دو نفر از آنها پزشک و دیگری در رشته شیمی تحصیل کرده است. همچنین یک فرزند دختر دارند که در رشته بافت‌شناسی پزشکی در سمت استادیاری دانشگاه مشغول به خدمت هستند. استاد ملک از آقایان دکتر محمد قریب و دکتر صادق مختارزاده به عنوان پایه‌گذاران طب کودکان یاد می‌کردند.



## محمد رضا تحیری



محمد رضا تحیری مدیر موفق و محبوب بیمارستان بهرامی است که نقش بسیار مهمی در ساخت دوباره بیمارستان بعد از اصابت موشک داشت. و قطعاً اگر پیگیری‌های ایشان نبود، شاید اصابت موشک برابر با تعطیلی بیمارستان بود.

**مصاحبه از: مریم سپهوند**

**تاریخ مصاحبه: سه شنبه ۱ آذر ۱۴۰۱**

### ■ خودتان را معرفی نمایید.

محمد رضا تحیری هستم فرزند عباس، متولد ۱۳۳۴ شهرستان دماوند. دو فرزند پسر و یک دختر دارم که هر سه ازدواج کرده‌اند و چهار نوه دارم.

در دو مرحله مدیر بیمارستان بهرامی بودم. یکبار از سال ۱۳۶۱ تا ۱۳۶۲. دکتر محمدحسن باستان‌حق و من همدیگر را از زمانی که ایشان اینترن دانشگاه بود کاملاً می‌شناختیم. بهمن ۱۳۶۲ به من گفتند که باید بروی بیمارستان سینا. هرچقدر مقاومت کردم که نروم، ایشان قبول نکرد. سال ۱۳۶۲ به اجبار به بیمارستان سینا رفتم و مدیر آنجا شدم. آن زمان دکتر عباس شیانی رئیس دانشکده بود. ایشان مردی پاک‌دست، بی‌نظیر و به شدت مقید به مسائل بیت‌المال بود. در زمان حضورش در دانشگاه، خدمات ارزشمند بسیاری ارائه کرد. کارکنان دانشگاه اگر صاحب خانه هستند، به زحمت این مرد بزرگ است. مدت زیادی عضو هیأت امنای وزارتخانه بودند. در رابطه با تجهیزات بیمارستان‌ها و خریدها، از ایشان کمک‌های بسیاری گرفته شده است.

در یک جلسه بر سر یک اختلاف کوچک با ایشان، من استعفا دادم. ایشان هم پذیرفت. به مدت یک سال و نیم کار مدیریتی انجام ندادم. تا اینکه در سال ۱۳۶۴ دکتر باستان‌حق رئیس دانشکده پزشکی دوباره سراغم آمد. با اسرار ایشان دوباره پذیرفتم که کار مدیریت را انجام دهم ولی به این شرط که به بیمارستان بهرامی بروم، چون منزل من شرق تهران بود و نزدیک به آن. قبل از من علی ساکت و علی اصغر اسکندری مدیر بیمارستان بهرامی بودند. اواخر اسفند ۱۳۷۷ به من دستور دادند که بروم مدیریت پشتیبانی دانشگاه. آن زمان دکتر محمد رضا ظفرقندی رئیس و دکتر ایرج حریرچی معاون دانشگاه بودند. تا اواخر سال ۱۳۸۵ در مدیریت پشتیبانی دانشگاه مشغول به کار بودم. بعد از آن به درخواست و اصرار خودم بعد از ۳۲ سال خدمت، بازنشسته شدم. دکتر باقر لاریجانی رئیس دانشگاه و معاون ایشان دکتر علی عرب‌خردمند، خیلی اصرار کردند که بمان و نرو. ولی من قبول نکردم چون از نظر جسمی به شدت داشتم اذیت می‌شدم. خوشبختانه بازنشسته شدم و از آن تاریخ تاکنون در منزل هستم. خانه پدری‌ام در روستا را بازسازی کرده‌ایم

و به همراه برادرم آنجا زندگی می‌کنیم.

سری اول که من مدیر بیمارستان بهرامی بودم، بیمارستان رئیس مشخصی نداشت. دکتر قوامی خدا رحمتش کند، انسان پاک‌سرشت و بسیار شریفی بود. یک مسلمان واقعی و یک طبیب شرافتمند که به نظر من ویتترین بیمارستان بود. ایشان آن موقع به صورت غیر رسمی رئیس بیمارستان بود ولی اصلاً در کارهای مالی و اداری دخالت نمی‌کردند و می‌گفت ایشان اینجا هست و این کارها را انجام می‌دهد. به من می‌گفت آقای مدیر. اسمم را هیچ وقت نمی‌گفت. دکتر باستان حق گفتند اینطوری نمی‌شود باید برای شما حکم ریاست بزنیم. بعد از اصرار فراوان از دکتر باستان حق و نپذیرفتن از دکتر قوامی، بالاخره دکتر قوامی پذیرفت، اما به یک شرط: تا زمانی که این آقای مدیر، مدیر است، من هم رئیسم. اگر روزی به هر دلیل ایشان رفت، من دیگر رئیس نیستم و شما باید به فکر دو نفر باشید: یک رئیس و یک مدیر.

■ شما یکی از موفق‌ترین مدیران در زمان خدمتتان بودید. کسانی که با شما کار کرده‌اند، با وجود گذشت سال‌ها، بسیار به نیکی از شما یاد می‌کنند. با توجه به این مسئله، ویژگی‌های یک مدیر موفق از نظر شما چیست؟

من در رشته مدیریت خدمات دولتی تحصیل کرده‌ام. برای مدیریت باید هم علمش را داشته باشید هم روابط آدم‌ها را بدانید. برنامه‌ریزی، سازماندهی و تصمیم‌گیری را بلد باشید. مدیر باید تصمیمی بگیرد که زیر مجموعه‌اش نتوانند فکری بالاتر از آن ارائه دهند. مدیر باید دسته کلید داشته باشد. هر کسی را با کلید خودش راه ببرد. مدیران موفق کسانی هستند که قدرت کارزماتیکی داشته باشند. بین کارکنان مقبولیت داشته باشد. مدیر اگر قدرت رهبری نداشته باشد، کارکنان از او حساب نمی‌برند و این مسئله سازمان را زمین می‌زند.



## ◆ محسن نیک طره



محسن نیک طره وکیل واقف بیمارستان بهرامی هستند که نقش بسیار مهمی در گردآوری اطلاعات مورد نیاز برای تهیه این کتاب داشتند.

**مصاحبه از: مریم سپهوند**

**تاریخ مصاحبه: چهارشنبه ۱۱ آبان ۱۴۰۱**

### ■ خودتان را معرفی نمایید:

محسن نیک طره هستم. متولد ۱۳۳۶ خیابان امیریه تهران که اکنون خیابان ولی عصر (عج) نام دارد. مقطع دیپلم را در دبیرستان رهنما در خیابان منیریه در سال ۱۳۵۵ به پایان رساندم. بلافاصله در کنکور شرکت کردم و در رشته تاریخ و باستان‌شناسی دانشگاه تهران پذیرفته شدم. در این دانشگاه، دانشجوی اساتید بزرگی همچون مرحومه سیمین دانشور همسر مرحوم جلال آل احمد بودیم. به اتفاق ایشان و سایر دانشجویان، برای کار باستان‌شناسی به سگزآباد قزوین می‌رفتیم و اشیای مربوط به حدود ۷ هزار سال پیش را استخراج می‌کردیم که برای من در سال اول دانشگاه خاطره انگیز است. همچنین دانشجوی اساتید بزرگی مانند: استاد باستانی پاریزی، دکتر عباس زریاب خویی، دکتر عبدالحسین زرین کوب، دکتر شیرین بیانی، دکتر منصوره اتحادیه و بسیاری از نوابغ دانشگاه تهران بودم و افتخار شاگردی آنها را داشتم. پس از اتمام تحصیلات و انجام خدمت سربازی، از طریق سازمان اشتغال فارغ التحصیلان به چندین ارگان معرفی شدم. از جمله سازمان اوقاف. البته چندین جای دیگر هم مدارک ارائه کرده بودم و در حال انجام مصاحبه و گزینش بودم. ولی سازمان اوقاف خیلی سریع پاسخ داد و من در سال ۱۳۶۸ به استخدام سازمان اوقاف و امور خیریه درآمدم.

### ■ از آغاز فعالیت در سازمان اوقاف تا زمان بازنشستگی چه سمت‌هایی داشته‌اید؟

در کار خودم، فردی بسیار جدی و کنجکاو بودم و ظرف مدت ۲ سال به عنوان معاون اداره اوقاف جنوب تهران مشغول به کار شدم. سمت‌هایی که تاکنون داشته‌ام:

- مدیرکل اداره اوقاف استان هرمزگان به مدت ۲ سال
- ریاست اداره اوقاف جنوب تهران به مدت ۲ سال
- رئیس اداره امور اداری اداره کل اوقاف استان تهران به مدت یک سال و نیم
- ریاست اداره اوقاف شرق تهران به مدت سه سال و نیم
- ریاست اداره اوقاف غرب تهران به مدت ۷ سال
- و ...

خدا را شاهد می‌گیرم در طول خدمتم، چقدر صادقانه و خالصانه در جهت کشف، احیاء، و تکثیر موقوفات برآمدم. به ضرس قاطع می‌توانم بگویم بالای هزار رقبه موقوفه و همینطور دهها موقوفه را کشف کردم و درآمد مراکزی که آنجا کار می‌کردم به صورت جهشی افزایش پیدا می‌کرد. به طوری که در سال ۱۳۸۴ در جشنواره شهید رجایی به عنوان مدیر نمونه اداره اوقاف استان تهران انتخاب شدم. خدمت من در اسفند ۱۳۹۵ به پایان رسید. ۶ ماه قبل از اتمام خدمتم، خاندان بهرامی که حدود ۳۰ سال من را می‌شناختند، با مراجعه به بنده تقاضا کردند که پس از پایان خدمت رسمی‌ام با قبول وکالت و مدیریت موقوفات عظیم سرهنگ یوسف بهرامی، در خدمت این موقوفه عظیم الشان باشم. با اصرار آنها در نهایت بلافاصله پس از بازنشستگی در فروردین ۱۳۹۶ به لطف خدای متعال با وکالت رسمی تمام اختیارات متولی موقوفه به عنوان وکیل و مدیر موقوفه انتخاب شدم. تولید موقوفه بهرامی در حال حاضر به عهده امید بهرامی است که فرزند دکتر ابوالقاسم بهرامی است.

موقوفه بهرامی یکی از موقوفات بزرگ تهران و یکی از موقوفات بسیار شاخص تهران است که حدود ۶۶ سال از عمر آن می‌گذرد و منشأ خدمات بسیار بزرگی بوده است.

#### ■ قبل از شما، وکالت موقوفات بهرامی به عهده چه کسانی بوده است؟

در سال ۱۳۳۵ شمسی بعد از اینکه این موقوفات بهرامی به صورت عینی تحقق پیدا می‌کرد و در دفترخانه ۹۸ تهران وقفنامه رسمی تنظیم می‌شود، مرحوم سرهنگ یوسف بهرامی واقف و متولی بودند. ایشان در سال ۱۳۴۴ به رحمت خدا رفتند و برابر مفاد وقفنامه، متولی منصوص بعد از ایشان دکتر ابوالقاسم بهرامی بودند. دکتر ابوالقاسم بهرامی برای خودشان یک وکیلی انتخاب کردند به نام آقای احمد علیان. مرحوم علیان وکیل موقوفه بودند تا سال ۱۳۸۲. بعد از فوت دکتر ابوالقاسم بهرامی، تولید به فرزندشان امید بهرامی رسید. در سال ۱۳۸۳ عبدالرحیم سیار ایرانی وکیل موقوفه شدند. ایشان تا سال ۱۳۹۵ در کسوت وکالت موقوفه مشغول انجام وظیفه بودند تا اینکه از ابتدای سال ۱۳۹۶ بنده به عنوان وکیل امید بهرامی انتخاب شدم.





## منابع \*

- بهرامی، عبدالله (۱۳۶۳). خاطرات عبدالله بهرامی از آخر سلطنت ناصرالدین شاه تا اول کودتا. تهران: انتشارات علمی.
- پارساپور، علیرضا (۱۳۹۵). تاریخ شفاهی دانشگاه علوم پزشکی تهران. تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران.
- پورنگ، هوشنگ (۱۳۹۶). کتاب جامع جراحی کودکان. مشهد: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی مشهد.
- پورنگ، هوشنگ (۱۴۰۰). نگاهی به جراحی کودکان: ایران و جهان. تهران: انتشارات رویان پژوه.
- تاج بخش، حسن (۱۳۷۹). تاریخ بیمارستان‌های ایران (از آغاز تا عصر حاضر). تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- حیدری، علی (۱۳۹۹). آشنایی با مفاخر و مشاهیر تفرش. اراک: انتشارات ارشک.
- درگاهی، حسین (۱۳۸۸). تاریخ پیدایش بیمارستان در سرزمین‌های اسلامی و مغرب زمین. تهران: انتشارات آوای دانش گستر.
- رگبارمقدم، ماندنی (۱۳۸۷). قیام طایفه علالدینی علیه رضاخان پهلوی در سال ۱۳۱۶. یاسوج: چویل.
- شاهقلی، الهام؛ سپهوند، مریم (۱۴۰۱). دکتر فخرالدین قوامی: نیم قرن طبابت عاشقانه. تهران: انتشارات رویان پژوه.
- شریعت تربقان، شمس (۱۳۹۰). نخستین‌ها. تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران.
- عبدالرحیمی، همایون (۱۳۹۹). آرامستان ظهیرالدوله. تهران: جاویدان، بدرقه جاویدان.
- عیسی، بک، احمد (۱۳۷۱). تاریخ بیمارستانها در اسلام. تهران: موسسه توسعه دانش و پژوهش ایران.
- فلور، ویلم (۱۳۸۶). سلامت مردم در ایران قاجار. تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران، مرکز تحقیقات اخلاق و تاریخ پزشکی.
- فلور، ویلم ام (۱۳۹۳). بیمارستان‌های ایران در زمان صفویه و قاجار. بوشهر: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی بوشهر.
- قنبری، امید (۱۳۹۴). زندگینامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر محمود رفیعی. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- کاویانی پویا، حمید (۱۳۹۳). بیمارستان‌ها و مراکز درمانی در ایران: با رویکردی به پزشکان و وضعیت پزشکی از آغاز تا دوران مشروطه. تهران: امیرکبیر.

محرابی، ولی الله (۱۳۸۷). جراحی کودکان. تهران: دایره المعارف تاریخ پزشکی.

نجم آبادی، محمود (۱۳۹۳). تاریخ طب در ایران. تهران: چوگان.

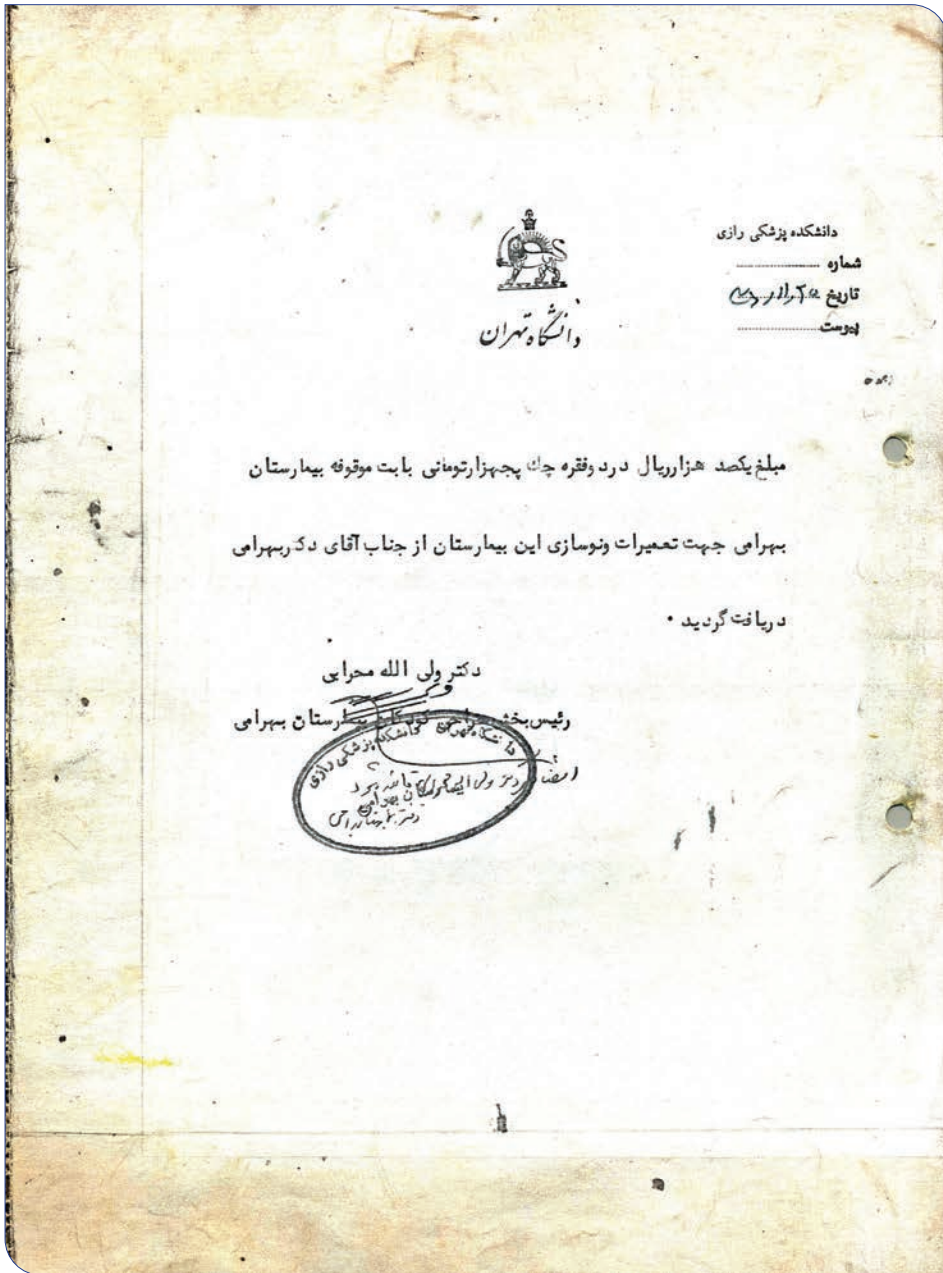
نعمانی پور، غلامرضا (۱۳۸۷). پژوهشی در تاریخچه مجتمع بیمارستانی امام خمینی. تهران: دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی تهران.

ولایتی، علی اکبر (۱۳۹۶). پزشکی در ایران معاصر. تهران: موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی.



## فصل هشتم

### اسناد



تاریخ سند ۲۵۳۶ شاهنشاهی برابر با ۱۳۵۶ هجری خورشیدی





## دانشگاه تهران

دانشکده پزشکی

شماره ۲۹۵۱

تاریخ ۱۳۵۶/۱۲/۲۴

پیوست

موضوع : زمین موقوفه بیمارستان در خیابان کورتر کبیر  
از : بیمارستان بهرامی  
به : مقام ریاست دانشکده پزشکی رازی

همانطوریکه استحضار دارید واقف بیمارستان مرحوم محمود منشی باشی بهرامی زمینی بمساحت ۱۲۰۰ متر در خیابان قدیم شمیران پائین تراز - واقع در آن بمبلغ ۶۰۰۰ ریال در اجازه یک نفر کارشناس اوقاف بوده که اخیراً از نامبرده خلع ید گردیده و اکنون زمین مذکور بلا عمارت میباشد و بمقر اطلاع آقای دکتر بهرامی جانشین واقف قصد دارند که زمین مورد بحث را مجدداً به اجازه واگذار نمایند ، لذا تمنی دارم با اجازه جناب آقای رئیس دانشگاه ترتیبی اتخاذ فرمائید که این زمین با ارزش از طریق تبدیل به احسن یا از هر طریق که قانون واقف اجازه میدهد جهت احداث ساختمانهای مورد نیاز دانشگاه در اختیار دانشگاه تهران قرار گیرد .

باتقدیم احترام

نمازی  
مدیر بیمارستان بهرامی



شماره .....

تاریخ .....

پیوست .....



دانشکده پزشکی رازی

معداً بایگانی کرد  
۱۳۸۷/۱۲/۱۵

به : جناب آقای دکتر معتمدی

ریاست ارجمند دانشگاه تهران

از : دانشکده پزشکی رازی

موضوع : زمین موقوفه بیمارستان بهرامی

محترماً ضمن ارسال عین نامه شماره ۲۹۵۱ مورخ ۱۳/۱۲/۲۵۳۶  
مدیر بیمارستان بهرامی، خواهشمند است دستور فرمایند از طریق  
دانشگاهها آقای دکتر بهرامی جانشین واقف زمین مکاتبه وتر تیبسی  
اتخاذ فرمایند تا این زمین بمنظور ایجاد ساختمان اداری و آموزشی  
در اختیار دانشکده پزشکی رازی قرار گیرد. م/۰

دکتر جمیل نابتی  
رئیس دانشکده پزشکی رازی

۲۰۲۵۲  
۱۳۸۷/۱۲/۱۵

رونوشت

۱- بیمارستان بهرامی - آقای نمازی

۲- بایگانی

شماره ۲۰۲۵۲ - ۱۳۸۷/۱۲/۱۵  
رئیس دفتر بیمارستان بهرامی

۱-۳



۲۹/۹/۲۷

تاریخ ۲۷/۹/۹۶

شماره ۱۸۸۵ ح ق

پیوست ۸-۷

به : امور هماهنگی مراکز آموزش پزشکی

از : دفتر حقوق

موضوع : عوائد سالانه موقوفات بیمارستان بهرامی

پیرو نامه های شماره ۹۲۵/ح ق - ۶۱۴۰۵ مورخ  
۵۲/۸/۲۶ مورخ ۵۹۵۹۴ ح ق - ۹۸۲۵۱/۱۲/۲  
خواهشمند است دست و فرمایند ضمن تماس با آقای دکتر  
ابوالقاسم بهرامی عوائد سالانه بیمارستان بهرامی را  
تعمین و ضد نا " فتوکی وقفنامه های شماره ۴۳۲۳۵ - ۲۲/  
۴۹۸۳۵/۶ - ۲۱/۱۲/۲۵ از نا بهره ویا از راه های  
دیگری که مقدور باشد اخذ و بدفتر حقوقی ارسال فرمایند. س  
از طرف دفتر حقوقی دانشگاه

۴۶۸۵

۸۸۴۶  
۵۲۹۹۸

قرائت

۵  
۱۳۹۶  
دفتر بازرسی  
۱۳۹۶  
۳  
۲۰۹۶





۵۴/۲/۱۵

۵۰ دگر بهای مکتوبی موقوفات روحیه سرگند زین اهالی

در پانچ کتای جنابک در باره صورت حساب خرج مبلغ ۲۵۰ برادران که معروف

اداره اوقاف تهران بر سر له بطور ثابت باری تعمیرات و خرید دارایی بیماران از نظر

عیادت موقوفات باین بهارت نگرانی گردد چنانچه اطلاع در روز سائمه <sup>۳۰۶</sup>

که صورت حساب جداگانه از این بهارت ن مطالبه شود و این مبلغ خردی <sup>۱۵</sup>

در خود مبالغه خردی بیشتری که در طرف دانشگاه تهران باری تعمیرات و خرج <sup>دارایی</sup>

بیماران پرداخت می شود خرج گذشته است و اکنون که بدون اطلاع قبلی

باین سائمه گذشته صورت حساب جداگانه مطالبه می شود باری این بهارت ن

کنفیک صورت خرج ۲۵۰ برادران از مبلغ کل خرج شده میسر نمی باشد

ابسته در آئینه ترمیمی دارد خواهد شد که باری مبلغی که از عیادت موقوفات

بین بهارت ن بر سر له نگه می شود صورت حساب جداگانه قلمم گردد

محل انقضا پس جاری  
سرپرست بیمارستان اهالی - پروردگار

اداره کل دانشکده پزشکی بیمارستانها

شماره.....

تاریخ.....

پیوست.....



آقای دکتر بهرامی متولی موقوفات مرحوم سرهنگ یوسف بهرامی

در پاسخ تقاضای جناب عالی درباره صورت حساب خرج مبلغ / ۲۵۰ هزار ریال که بتصویب اداره اوقاف تهران هر ساله بطور ثابت برای تعمیرات و خرید داروی بیماران از محل عایدات موقوفات بایسن بیمارستان کمک میگردد چنانچه اطلاع دارید سابقه نداشته است که صورت حساب جداگانه از ایسن بیمارستان مطالبه شود و این مبلغ جزئی همه ساله در جزو مخارج خیلی بیشتری که از طرف دانشگاه ... تهران برای تعمیرات و مخارج داروی بیماران پرداخت میشود خرج گردیده است و اکنون که بدون اطلاع قبلی برای سه ساله گذشته صورت حساب جداگانه مطالبه میشود برای این بیمارستان تفکیک صورت خرج ۲۵۰ هزار ریال از مبلغ کل خرج شده میسر نمی باشد ولی البته در آتی ترتیبی داده خواهد شد که برای مبلغی که از عایدات موقوفات باین بیمارستان هر ساله کمک میشود صورت حساب جداگانه تنظیم گردد.

سرپرست بیمارستان بهرامی - سر و قفسور عزیز



پیوست

دانشکده پزشکی و بیمارستانها



مسئول پانویس

دانشگاه تهران

تاریخ تحریر

شماره عمومی

شماره خصوصی

۴۱۷

۵۹۶۸

به دانشکده پزشکی

از بیمارستان برای

موضوع فرست شده و معده من

به مؤسسه علم گوارش دفتر بیمارستان است

شده و معده من دوران انقلاب را به

تعداد ۱۰۴ نفر به پیوست ۵ برگه ارسال

میداد

مدیر بیمارستان برای

دکتر محمود

۵۸۱۲۱۳

اداره کل دانشگاه پزشکی و بیمارستانها

شماره .....

تاریخ .....

پوست .....



دانشگاه تهران

رسد به بروجین سال ۵۶ روزه ۳۱ و ۲۲ و ۱۱ و ۷

ردیف	نام خانوادگی	نام	تاریخ تولد	محل تولد	نام خانوادگی	ردیف
۱	آرامین علی حسینی	آرامین	۱۶ آبان ۳۴	کبودی	بیرستان مازنی	۱
۲	محمد رضا عبادی	آبادی	۱۷ آبان	کبودی	بیرستان مازنی	۲
۳	حسن حاجی‌نیک	آبادی	۱۸ آبان	کبودی	بیرستان مازنی	۳
۴	حسن غزالی	آبادی	۱۹ آبان	کبودی	بیرستان مازنی	۴
۵	سید محمد حسینی	آبادی	۲۰ آبان	کبودی	رضایی (مهدی)	۵
۶	محمد رضا ابراهیمی	آبادی	۲۱ آبان	کبودی	رضایی	۶
۷	محمد کرامت	آبادی	۲۲ آبان	کبودی	رضایی	۷
۸	سید شایان	آبادی	۲۳ آبان	کبودی	رضایی	۸
۹	عطا الله زاری	آبادی	۲۴ آبان	کبودی	رضایی	۹
۱۰	مادر متصدی	آبادی	۲۵ آبان	کبودی	رضایی	۱۰
۱۱	حسن حسینی	آبادی	۲۶ آبان	کبودی	رضایی	۱۱
۱۲	ابوالفضل زاده	آبادی	۲۷ آبان	کبودی	رضایی	۱۲
۱۳	زهرا حقانی	آبادی	۲۸ آبان	کبودی	رضایی	۱۳
۱۴	حسن آردی	آبادی	۲۹ آبان	کبودی	رضایی	۱۴
۱۵	محمد یوسف حاجی	آبادی	۳۰ آبان	کبودی	رضایی	۱۵

۱۵

اداره کل دانشگاه پزشکی و بیمارستانها

شماره .....

تاریخ .....

پوست .....



دانشگاه تهران

اسامی مجروحین روزهای ۲۲ و ۲۳ اردیبهشت ۱۳۵۷

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ تولد	تاریخ فوت	سابقه خدمت	محل خدمت
۳۱	احمد بنیامین	طیلبن	۴۵	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۲	داد	عقودینی	۴۶	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۳	آقای احمد	بیان ناصر	۴۷	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۴	سعد	حاجری	۴۸	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۵	مسلم	قادی	۴۹	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۶	توسا	شورنی	۵۰	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۷	ابراهیم	عبدالرحمن اسکندرانی	۵۱	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۸	ناصر	احمدی	۵۲	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۳۹	علی حسن	رحیمی	۵۳	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۴۰	سعد	عبدولی خردی	۵۴	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۴۱	علی رضا	صفریان	۵۵	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۴۲	محمد علی	احمدی	۵۶	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۴۳	سید	مصطفی	۵۷	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی
۴۴	توسا	شیرینی	۵۸	۲۲ اردیبهشت ۱۳۵۷	رضی

بازستان تلف

رضی

۱۳۵۷

اداره کل دانشگاه پزشکی و بیمارستانها

شماره .....

تاریخ .....

پوست .....



دانشگاه تهران

رسمی پروصیج مدرسه (از ۲۲ اردیبهشت ۱۳۰۷)

ردیف	نام و نام خانوادگی	تاریخ	نام و نام خانوادگی	ردیف	نام و نام خانوادگی
۵	سری اسلواندی	۷۳ غریب	نصیری و سعیدی	۵	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۴ راد	مکارمعی بهرام	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۵ رضا	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۶ اسماعیل	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۷ اکرم	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۸ محمد	باغبانی حسین	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۷۹ عبدالرحمن	باغبانی حسین	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۰ اسماعیل	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۱ بهرام	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۲ عبدالرحمن	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۳ بهروز	محمد گلجایی	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۴ ایر	زیدوندون	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۵ علی ایر	زیدوندون	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۶ اکرم	نصیری	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۷ علی	الوردلی	۶	سری اسلواندی
۶	سری اسلواندی	۸۸ علی	بیات	۶	سری اسلواندی



دانشگاه پزشکی رازی

شماره .....

تاریخ .....

پوست .....


# دانشگاه تهران

رسمی مجریه صحن روزانه / ۱۳۲۵، ۱۱، ۵۷

ردیف	نام و نام خانوادگی	م. م.	ردیف	نام و نام خانوادگی	م. م.
	رضایی	۱۰۴	۱	برادعی	
	عباسی	۱۰۵	۲	براهیمی	
	محمدی	۱۰۶	۳	رضایی	
	شجاعی	۱۰۷	۴	نورانی	
	سلیمانی	۱۰۸	۵	نوری	
	محمدی	۱۰۹	۶	رضایی	
	ناصری	۱۱۰	۷	رضایی	
	محمدی	۱۱۱	۸	رضایی	
	محمدی	۱۱۲	۹	رضایی	
	محمدی	۱۱۳	۱۰	رضایی	
	رضایی	۱۱۴	۱۱	رضایی	
	رضایی	۱۱۵	۱۲	رضایی	
	رضایی	۱۱۶	۱۳	رضایی	
	رضایی	۱۱۷	۱۴	رضایی	
	رضایی	۱۱۸	۱۵	رضایی	
	رضایی	۱۱۹	۱۶	رضایی	







اداره کل دانشکده پزشکی و بیمارستانها

شماره .....

تاریخ .....

پوست .....

دانشگاه تهران

	ردیف	نام بیمار
دانشگاه تهران	۱	اسحاق
	۲	حسن ممتاز
سرایکمارد	۳	محمدعلی احمدی
	۴	علی اکبر و صاحب
	۵	تقی وصال آزاد
	۶	فریدون باغچری
	۸	خلیل حدادیان
	۱	مهدی جلدک
	۵	خلیل حدادی
	۱	محمد گدرداش
	۱	محمد اکبر عنزاده
	۱	محمد حسینی کهرضا لبامی
	۵	محمد حسینی
	۱	علیرضا دامن آفاق
	۱	علیرضا پورعلی

۲۵ اردیبهشت ۱۳۰۵



ملاحظات پزشکی

تاریخ

ب: معاونت محترم مالی و اداری دانشگاه

از: بیجا رسک همراهی

مستند: اسامی مجروحین جنگ

بازگشت نامه شماره ۴۲۹۴۲، مورخ ۲۵، ۸، ۵۹: بر روی کتبی

مورخ ۵، ۹، ۵۹ دفتر شماره اسامی مجروحین جنگ لایحه در تاریخ ۱۳۰۳

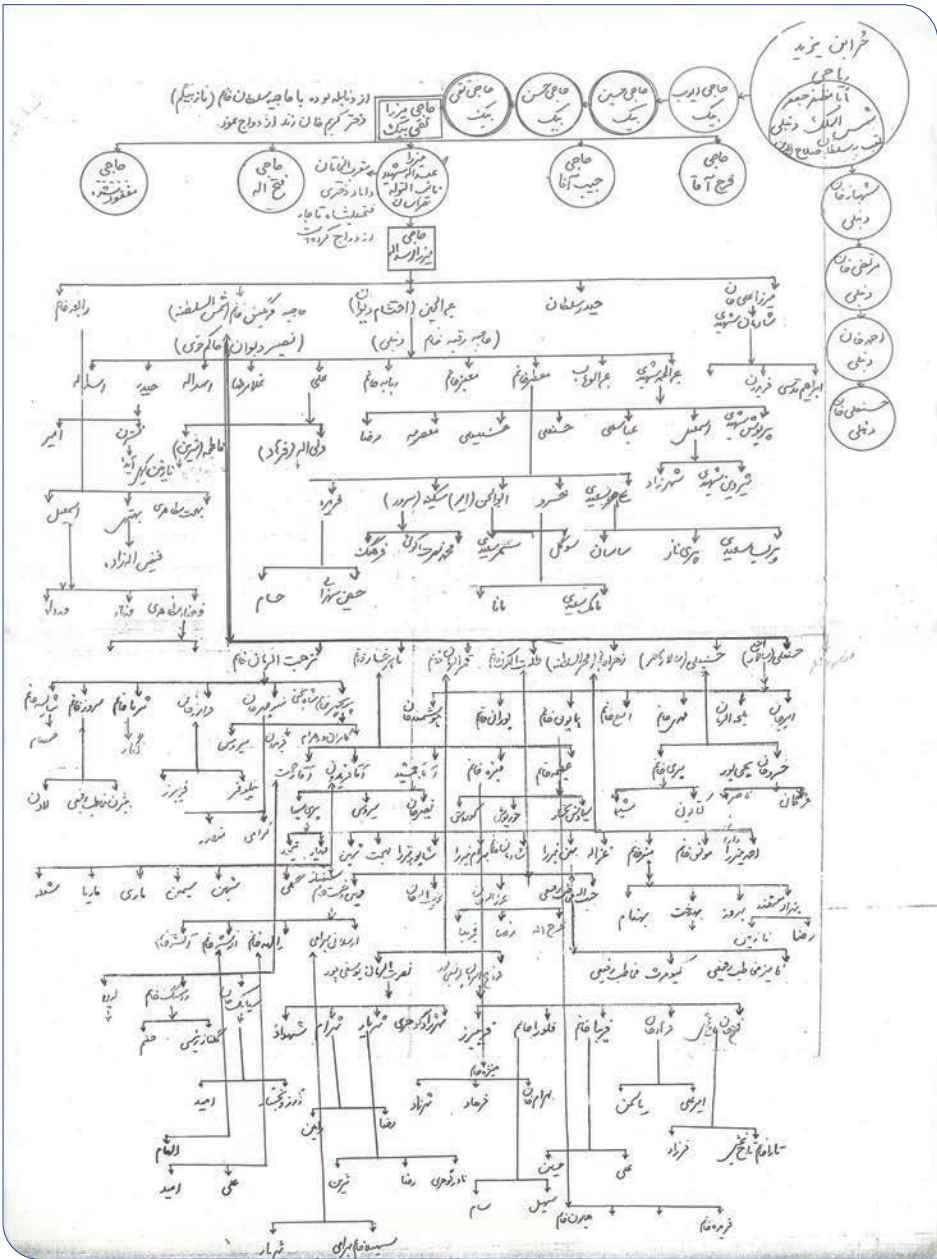
سرورم زیر اعلام میگردد:

نام و نام خانوادگی	نام پدر
۴۲۹۴۲ - ۱ - آقا عبدالکریم بیت سیاح	عبدالحکیم
۵۹/۹/۸ - ۲ - حبیب اکبریان	محمد علی
۳ - نورالدین کوته عرب	ناصر
۴ - مرتضی عطایی	روح اله
۵ - صمد بابائی	محمد
۶ - علی پیام علی	نجف
۷ - جهانم الهدی	ناصر
۸ - مسعود خزئی	بیرزادگان

دکتر محمد علی  
سرورم در پیوسته است

✓













فصل نهم  
آلبوم تصاویر

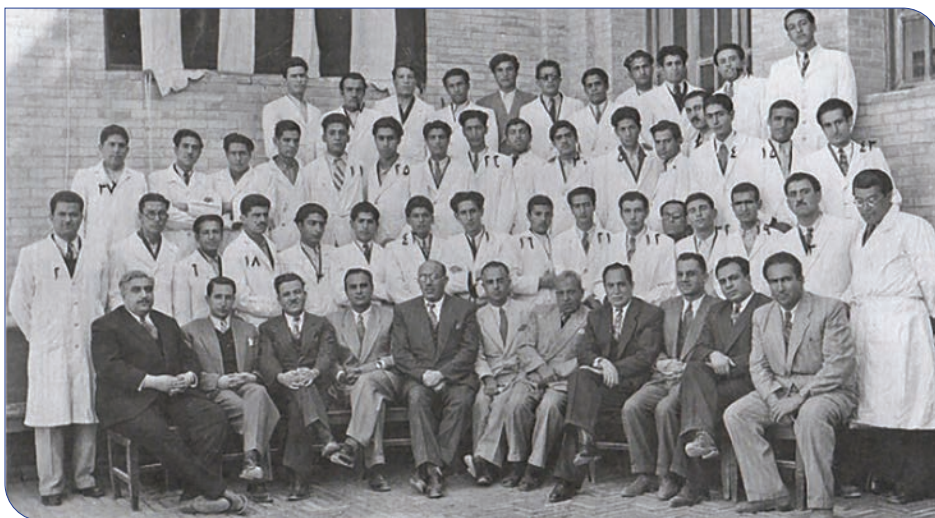


میرزا احمدخان بهرامی



نفر سوم از سمت راست: علیرضا بهرامی مذهب السلطنه





دانشیاران و دانشجویان اولین دوره آموزشگاه عالی بهداری  
ردیف نشسته از سمت راست به چپ: مرحوم رضوان مدیر دبیرستان سعدی، دکتر حسن انواری، دکتر هوشنگ دانشگر، دکتر ابوالقاسم بهرامی، دکتر سرهنگ محمد ریاحی، دکتر جابر انصاری، دکتر مرتضی حکمی، دکتر میرحسینی، دکتر ابوتراب نفیسی، دکتر مسیح جلوه، دکتر عبدالباقی نواب



نخستین استادان مدرسه عالی فلاح و صنایع روستایی ۱۳۰۸ ش  
ایستاده از راست: دکتر محمود معاضد، دکتر تقی بهرامی، میرخانی، دکتر اسفندیار اسفندیاری، ناشناس و رحمت الله شیبانی،  
نشسته از راست: دکتر جلال افشار، دکتر برالما فرانسوی، احمد حسین عدل، مصطفی قلی بیات، لونی فرانسوی، محمدمظاہر  
صدیق حضرت، دکتر مرتضی گلسرخی



از راست به چپ: عبدالله بهرامی، معصومه دبیر اعظم بهرامی (شرافت السلطنه)، دبیر اعظم بهرامی



نفر دوم از سمت چپ: عیسی بهرامی و زن نشسته در کنارش مخیره رمزی







مهین دخت (دختر طلعت الملوک)، ابوالقاسم بهرامی (پسر ماه تابان و پدر الهه)، و فرزندشان ارسلان



نشسته از سمت راست: مهین دخت، کودک در بغل: آتسه (فرزند مهین دخت)؛ محمد مخاطب رفیعی، کودک در بغل: الهه (فرزند مهین)، طلعت الملوک، کودک در بغل: انوشه (فرزند مهین)؛ ایستاده از سمت راست: ارسلان (فرزند مهین و برادر الهه) و کیومرث (پسر حبیب الله) |



محسن نیک طره وکیل واقف بیمارستان بهرامی در کنار مزار محمود بهرامی منشی باشی واقع در امام زاده عبدالله شهر ری (نمای داخلی مقبره)



محمود بهرامی منشی باشی در امام زاده عبدالله شهر ری (نمای بیرونی مقبره)





محسن نیک طره وکیل واقف بیمارستان بهرامی در کنار مزار اسماعیل بهرامی واقع در امام زاده عبدالله شهر ری (نمای داخلی مقبره)



مقبره اسماعیل بهرامی در امام زاده عبدالله شهر ری (نمای بیرونی مقبره)







نمای بیمارستان بهرامی از خیابان شهید امیر کیایی (قاسم آباد سابق)



بیمارستان بهرامی از نمای روبرو، قبل از تخریب با اصابت موشک رژیم بعث عراق



درمانگاه



درمانگاه بیمارستان بهرامی قبل از بازسازی توسط پروفسور عزیزی







آزمایشگاه بیمارستان بهرامی، آقای پارسی



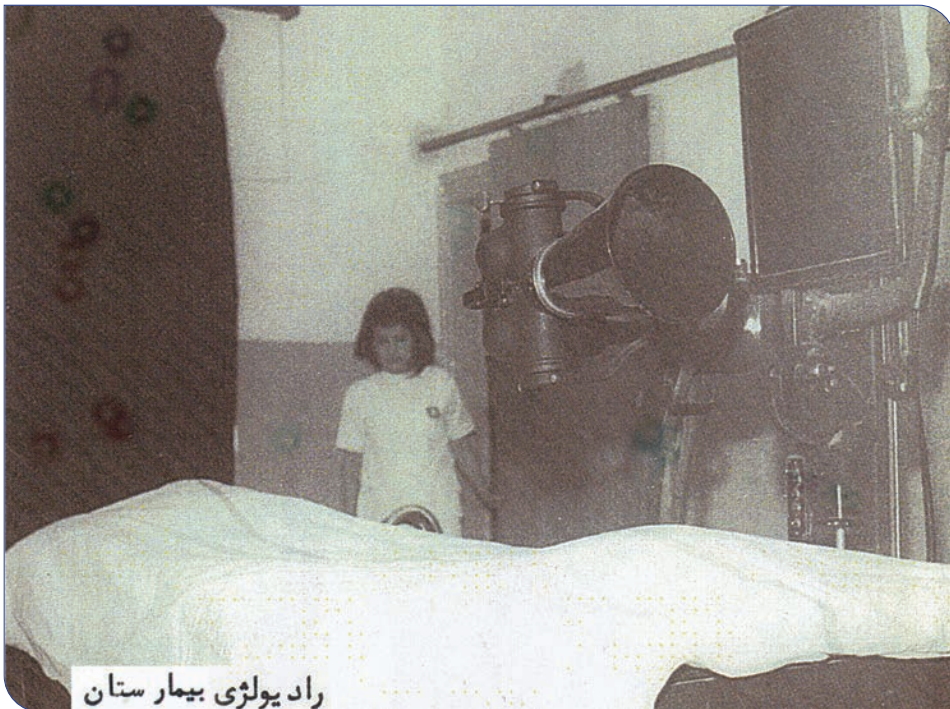
بخش جراحی اطفال به ریاست دکتر محرابی



فیزیوتراپی بیمارستان



داروخانه بیمارستان



راد یولژی بیمارستان







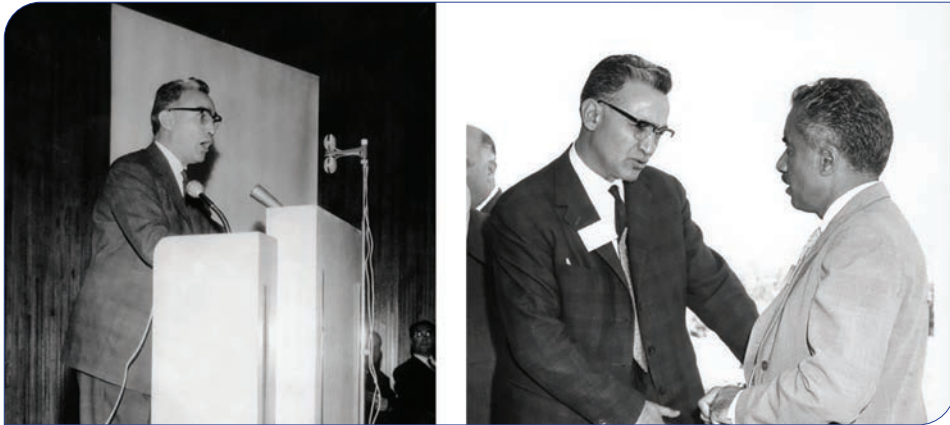
مردان از راست به چپ:؟، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر محمد ملک،؟؟



از چپ به راست نفر سوم: دکتر محمد ملک



دهه بیست خورشیدی، نشسته از چپ به راست: دکتر صادق مختارزاده، دکتر محمد قریب



دکتر صادق مختارزاده در کنار دکتر محمد قریب







ردیف اول از راست به چپ:؟،؟،؟، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر صادق مختارزاده



از چپ به راست: دکتر ضیال‌الدین نوروزی،؟،؟،؟، دکتر صادق مختارزاده



از راست به چپ: دکتر ضیالالدین نوروزی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر فرشته انشا، دکتر اشرفی، دکتر پروین محسنی، دکتر آزاده، دکتر مسعود عزیزی،؟، دکتر محمد ملک،؟، دکتر احمد فلاح، دکتر بهزاد فولادوند مقدم



ردیف اول از راست به چپ:؟، دکتر بهزاد فولادوند مقدم،؟،؟،؟، دکتر مسعود عزیزی،؟،؟،؟، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر جلال الدین شریفی،؟،؟، دکتر ضیالالدین نوروزی،؟







ایستاده نفر چهارم از سمت چپ: دکتر فخرالدین قوامی، نفر دوم نشسته از سمت چپ: دکتر محمد ملک



نشسته از راست به چپ: دکتر محمد ملک، دکتر مسعود عزیزی، دکتر فخرالدین قوامی، خانم طراح مدیر پرستاری  
ایستاده از راست به چپ: دکتر آزاده، دکتر نبوی،؟، دکتر اشرفی، دکتر پروین محسنی، دکتر ضیالالدین نوروزی، دکتر احمد فلاح



آقایان ایستاده از راست به چپ: دکتر نصرت الله سلجوقی، دکتر جلال الدین شریفی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر بهزاد فولادوند  
مقدم، دکتر ایرج فاتحی







از راست به چپ: دکتر ضیال‌الدین نوروزی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر جلال‌الدین شریفی،؟، پروفیسور مسعود عزیزی، دکتر بهزاد فولادوند مقدم پشت سر دکتر عزیزی، دکتر عبدالحمید حسین نیا، دکتر مسعود ناحیجی، دکتر منوچهر نخجوان، دکتر هما خدایی، دکتر بدرالسادات خاتمی همسر دکتر نخجوان، دکتر فریده شوشتری



دکتر عبدالحمید حسین نیا در زمان انترنی با جمعی از کودکان سرطانی، سال ۱۳۵۴ بیمارستان بهرامی



نفر وسط دکتر محمد قریب، پشت سر ایشان از سمت راست: دکتر محمد ملک



از راست به چپ: دکتر ضرابی، شهین دخت داودیان، خانم کیمیایی،؟، دکتر سیروس دبیری،؟، دکتر حسن زاد، دکتر طباطبائی، دکتر ضیالالدین نوروزی، دکتر زارع نژاد







ردیف اول از راست به چپ: دکتر بهزاد فولادوند مقدم، دکتر نصرت الله سلجوقی، دکتر محمد ملک، دکتر جلال الدین شریفی، دکتر فخرالدین قوامی



از راست به چپ: ؟، دکتر نصرت الله سلجوقی، ؟، دکتر مرتضی مشایخی



ردیف دوم از راست به چپ:؟،؟،؟، دکتر مسعود عزیزی، دکتر جلال الدین شریفی، دکتر محمد ملک



از چپ به راست: دکتر فریبا نادری، دکتر نصرت الله سلجوقی، دکتر ضیالالدین نوروزی، دکتر ایرج فاتحی









تخریب بیمارستان بهرامی بر اثر اصابت موشک رژیم بعث عراق

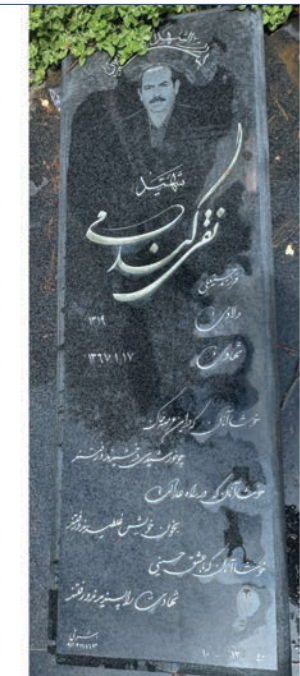






کتابخانه بیمارستان بهرامی قبل و بعد از موشک باران









نفر اول از سمت چپ: محمدرضا  
تخیری مدیر وقت بیمارستان بهرامی  
تخریب ساختمان آسیب دیده  
بیمارستان بهرامی از اصابت موشک  
رژیم بعث عراق، برای ساخت  
بیمارستان جدید











دکتر فخرالدین قوامی رئیس و محمدرضا تحیری مدیر در حال ارائه گزارش پیشرفت ساخت بیمارستان جدید









مراسم افتتاح ساختمان جدید بیمارستان بهرامی شهریور ۱۳۷۶. از راست به چپ:؟، دکتر فخرالدین قوامی رئیس بیمارستان، دکتر محمد فرهادی وزیر بهداشت، محمدرضا تحیری مدیر بیمارستان، دکتر محمد ملک، دکتر ضیالالدین نوروزی، علی اکبر پوردرخشان معاون مدیر







اوایل دهه ۱۳۷۰، توجه فراوان محمدرضا تحیری مدیر بیمارستان به روحیه کارکنان و برگزاری اردوهای مختلف برای کارکنان





دکتر ولی الله محرابی پدر جراحی کودکان ایران در کنار دوقلوهای به هم چسبیده معروف: لاله و لادن



حضور پروفیسور ولی الله محرابی در مناطق جنگی و کمک به مجروحان جنگ در طول هشت سال دفاع مقدس







ردیف اول از راست به چپ: دکتر ناهید خسروشاهی، دکتر فریبا نادری، دکتر بهرام قاضی میرسعید، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر پیمان سلامتی، دکتر پیمان علیزاده طاهری، دکتر الهام شاهقلی. ردیف دوم از راست به چپ: دکتر سید محمد میراسکندری، دکتر عسگر اقبال خواه، دکتر هوشنگ پورنگ، دکتر محسن ناصری، دکتر مهدی آل حسین، دکتر محمد برخوردار، دکتر هدایت الله نحوی، دکتر هوشنگ اخترخاوری، دکتر داریوش فهیمی



ردیف اول از راست به چپ: دکتر عسگر اقبال خواه، دکتر هوشنگ پورنگ، دکتر پیمان سلامتی، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر هوشنگ اخترخاوری، دکتر مهدی آل حسین، دکتر کامیار کامرانی. ردیف دوم از راست به چپ: دکتر محمد برخوردار، دکتر محمد اسماعیل دارابی، دکتر سید محمد میراسکندری، دکتر محمدعلی احسانی، دکتر محمدسعید رحیمی نژاد. ردیف سوم از راست به چپ: دکتر فریبا نادری، دکتر الهام شاهقلی، دکتر پیمان علیزاده طاهری، دکتر زهرا حق شناس، دکتر ملک تاج هنرمند.



سال ۱۳۹۵. نشسته از راست: دکتر سید یوسف مجتهدی، دکتر علی اکبر رهبری منش، دکتر فخرالدین قوامی، دکتر پیمان صادقی، دکتر علیرضا شفیعی. ایستاده ردیف اول از راست به چپ: دکتر آناهیتا ایزدی، دکتر فاطمه محبوب، دکتر زهرا حق شناس، دکتر ناهید خسروشاهی، دکتر پیمانہ علیزاده طاهری، دکتر مریم قدسی، دکتر لیلا تجزیه چی. ایستاده ردیف دوم از راست به چپ: دکتر آرمن ملکیان، دکتر کامبیز افتخاری، دکتر بهزاد محمدپور، دکتر محمدعلی احسانی، دکتر مهدیه سادات موسوی، دکتر الهام شاهقلی. ایستاده ردیف سوم از راست به چپ: دکتر محسن جعفری، دکتر حسین شعبانی، دکتر مهدی آل حسین، دکتر مهدی کاوه



اسفند ۱۴۰۰. بانوان از راست به چپ: دکتر آناهیتا ایزدی، دکتر آزاده افشین، دکتر ناهید خسروشاهی، دکتر پرستو آریانا، دکتر زهرا حق شناس، دکتر مریم قدسی، دکتر مهدیه السادات موسوی، دکتر زهرا نوع پرست، دکتر سیمین خیاط زاده، دکتر غفت بیگی. آقایان از راست به چپ: دکتر علیرضا شفیعی، دکتر کامبیز افتخاری، دکتر حسین شعبانی، دکتر محمدعلی احسانی، دکتر سید یوسف مجتهدی، دکتر منصور ملائیان، دکتر فرید اسکندری، دکتر بهزاد محمدپور اهرنجانی، دکتر مهدی مشایخی، دکتر محمدرضا طلوع استادان





اردیبهشت ۱۴۰۲: ردیف اول از راست به چپ: دکتر محمدرضا طلوع استادان یزد، دکتر امیرحسین موحدیان، دکتر یوسف مجتهدی، دکتر منصور ملائیان، دکتر حسین شعبانی، دکتر علیرضا شفیعی. ردیف دوم از راست به چپ: دکتر الهام شاهقلی، دکتر پیمانہ علیزاده طاهری، دکتر زهرا نوع پرست، دکتر معصومه قاسم پور علمداری، دکتر غزال شریعت پناهی، دکتر پریسا آشورنیا، دکتر ملیحه السادات رحیمی ازقادی، دکتر نیلوفر قنبری. ردیف سوم از راست به چپ: دکتر زهرا حق شناس، دکتر فاطمه محبوب، دکتر مریم ویسی زاده، دکتر مهدیه السادات موسوی ترشیزی، دکتر نسترن مقبولی، دکتر سیمین خیاط زاده. ردیف چهارم از راست به چپ: دکتر محسن جعفری، دکتر مسعود پورغلامی مرکیه، دکتر مهبد کاوه، دکتر آرمن ملکیان



اردیبهشت ۱۴۰۲: ردیف اول از راست به چپ: زهره نوربخش، مریم ملایجردی. ردیف دوم از راست به چپ: بهشته یزدان پناه، معصومه کاظمی، آریتا زارع، منیژه صدراپی، مژگان جواهری، آذر رباط میلی، دکتر زهرا نجفی، ثریا حاصل لو، محمدظاهر دانشیار. ردیف سوم از راست به چپ: فیروزه جاوید، پروین روشنی، فاطمه خدایی، زهرا سعادت‌مند، معصومه رحمانیان، فاطمه شریفی، اعظم حمزه لو، احمد شیخان، حسین شفیعی، ردیف چهارم از راست به چپ: زهرا دادوئی، فرشته صادقی، معصومه امینی، نسرين قلی پور، سوسن باورصاد، الهه کاظمی، فریبا مشرفی، آرینه صفرلو، معصومه جوانبخت، منصوره کوچکی، ربابه حاجیوند، باسط محمدی، محمد باغجری



ایستاده از راست به چپ: دکتر محمدتقی ابراهیمی کیاسری، دکتر محمدرضا طلوع استادان، دکتر دنیا سدید، دکتر نورا بیگدلی، دکتر نسرین کریمی، نشسته از راست به چپ: دکتر فرید اسکندری، دکتر منصور ملائیان، دکتر هوشنگ پورنگ



از راست به چپ: ساناز حیدروند، مریم شیری، عیوضی، فاطمه دلاور، زهرا فرجی گل، ربابه یزدانی، مهری اسفندیاری، کاظم کیخواه، محمدظاهر دانشیار، یاسر یوسفی





کارکنان آزمایشگاه، بهار ۱۴۰۲. ایستاده از راست به چپ: مرتضی شفيعی، رضا ملک اوغلی، پریا پیری، دکتر فاطمه محبوب، مصطفی حکیمی نژاد، سعیده میری، فرشته رحمتی، مهسا دلاوریان، محبوبه برخوردار، فاطمه بابایی، زینب خسروی. نشسته از چپ به راست: محبوبه پورعماد، فاطمه کاظم نسب، مهدی سرگلی



کارکنان رادیولوژی آبان ۱۴۰۰، از راست به چپ: سمانه خرمی، فائزه پای نبرد، فاطمه داستانی، فاطمه رویین، نرگس منگلی، دکتر مهدی آل حسین، دکتر مسعود پورغلامی، عبدالله امامی، سمیه مسگر، زهره ساکت، مجتبی نیکویی، مهدی مهرعلیپور



کارکنان داروخانه اسفند ۱۴۰۰ از راست به چپ: هامون کاظم پور، روح الله میرکاظمی، امید مولائی، علی غفاری، حمید محمودی، دکتر فاطمه علی اقدم، کریم برادران کوتاهی، عزیز فرضی



کارکنان واحد مدارک پزشکی، اسفند ۱۴۰۰، ردیف اول از راست به چپ: محمد برنا، مهدی شعبانی، نرگس مسرور، ردیف دوم از راست به چپ: مسعود حجامی، ناصر غفاری، سودابه درویش، مریم نظیفی، عکس دو نفری از راست به چپ: زهره ترابعلی، ملیحه فرجی





کارکنان واحد اداری، اسفند ۱۴۰۰: ردیف اول از راست به چپ: مریم بیات، علیا قبادی، ایراندخت طباطبایی، مریم اسکندری، مریم زمستانی، المیرا سیفی، یاسمین مولوی، مریم سپهوند. ردیف دوم از راست به چپ: فرنوش نیک آموز، مریم نوروزیان، مرجان نوه حسینی، زهره جلیلی طهماسبی، سهیلا رخشانی، زهرا کاظمی، مژگان زارعی، آیدا صمدی. ردیف سوم از راست به چپ: علی اکبر قهرمانی، محمدحسین رضایی، سینا خانی، رضا عشوری، محسن محمدزاده، سعید یآوری، محمدعلی دامرودی، عادل عزیزی. ردیف چهارم از راست به چپ: محمد قادری، علیرضاملامحمدی، میثم فرمانی، دکتر اکبر احمدی، علیرضا جاهدی، یوسف فلاح پناه، ناصر کیخواه، علی اکبر تکبیری



کارکنان واحد حسابداری و درآمد، اسفند ۱۴۰۰. خانم‌ها از راست به چپ: فاطمه کرمی، هاجر منصوری، سحر ذوالفقاری، مرجان نوه حسینی، سهیلا رخشانی، مژگان زارعی، علیا قبادی. آقایان از راست به چپ: سینا خانی، محسن محمدزاده، مجید بینقی، رضا عشوری، عباس قیومی، ناصر کیخواه، علیرضا ابراهیمی



کارکنان واحد خدمات، اسفند ۱۴۰۰، ردیف اول از راست به چپ: مصطفی شمایل، داود ماندنی، محسن توکل، حسین کاظمی، سعید اسماعیلی. ردیف دوم از راست به چپ: پیمان عزیزپور، محمدتقی دائمی، هادی عسگری، محسن ایمن خواه، سید حسین حسینی نسب، بهروز باغچه، عبدالله خالویی. ردیف سوم از راست به چپ: فاطمه رامشینی، ربابه حاجیوند، زهرا اویسی، علیرضا جامدی، حسن انتظاری، مسعود وحدت پور



کارکنان تلفنخانه، اسفند ۱۴۰۰، از راست به چپ: مسعود خدایاری، یوسف فلاح پناه، حسین بوستانی





کارکنان آشپزخانه بیمارستان، اسفند ۱۴۰۰، ایستاده از راست به چپ: مرضیه پاسدار، فرزانه مرادی، علیرضا مرادی، مصطفی سوری، جاسم محمودی، نشسته از راست به چپ: رسول حسنونند، مرتضی خدادادی، سلمان علیزاده، مهدی آهنگران، علیرضا قزوینی، علی میرزایی



فوریت‌های پزشکی، اسفند ۱۴۰۰، از راست به چپ: محمد برنا، بهزاد سلیمانی کیا، حسن کمانکش

